بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین و بعد بر بنده و [illegible] که مطلب [illegible]

این مقدمه در این رساله [illegible] مدنیه و اغراض [illegible] است که چون در فطرت سلیمه مقبول [illegible]

از ادای مرتبت و دلیله الفت است که زعم اتفاق خاصه را نشانه و منفعت مرغوب خداوند و خلق است

و هر قدر اتصال [illegible] و حکمت [illegible] باشد مطلوب اعظم و اقدم خواهد بود و مبرهن است که حرکات

حکمیه [illegible] از انواع [illegible] است که هر یک مقدم بر دیگری است اول تهذیب

است [illegible] که موجب کمال نفس انسانی باشد و در مرتبه حکمت نظریه تحصیل معارف حقه یقینیه [illegible]

معاد و [illegible] حقایق اشیا و احکام مترتبه بر آنها [illegible] لطافت بشریه و در مرتبه حکمت عملیه

از معامله [illegible] و ادای حقوق [illegible] و معامله [illegible] سیاسات مدنیه [illegible] تدبیر منزل [illegible]

و اقالیم که موجب انتظام امور معاش و معاد نوع [illegible] انواع [illegible] در فوات [illegible]

حق [illegible] از درجه کمال انسانیت [illegible] ملکات [illegible] گرفتاری [illegible]

مهابت [illegible] است که موجب [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سیم [illegible] است که [illegible]

و معقول است [illegible] خواهند بود که در تصدیق دین حق و القای آن که احتیاج به تبلیغ ناموس و اعانت رجال شود [illegible]

و تکمیل آن [illegible] و منافع هر یک از آن سه به واسطه هر یک که [illegible] در حوزه [illegible] خواهد

و اسماع دین حق بعد از هر یک [illegible] حق ظهور آن احکام خواهد بود [illegible] نسبت دارد ناموس که آن رجال

و هم چنین اعانت رجال است [illegible] رجالت و تحققات [illegible] ارشاد و هدایت [illegible]

دین حق و صراط مستقیم و در حقیقت [illegible] ناموس و اعانت رجال [illegible] است [illegible]

[illegible] رسالت [illegible] حق دین جامع [illegible] حکم [illegible] تا از انتظام معاش [illegible]

پس [illegible] و از آنکه [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] این حق در خود [illegible] و متابعت امر [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] و وقوع امری [illegible] عام و حکمی کامل [illegible] ظهور [illegible]

پس [illegible] لازم [illegible] و اتفاق [illegible] تا از ادای حقوق [illegible]

[illegible] و این رساله را مرتب [illegible] اول در اخبار

صاحبان شرایع [illegible] و علمای [illegible] مطلوب و ظهور [illegible] علیه السلام

الغیب که [illegible] در بیان اختلاف ناس در تعیین آن [illegible]

[illegible] حق [illegible] در بیان [illegible] و صفات او

[illegible] و آثار [illegible] طول عمر او [illegible] در علامات ظهور او و صلوات الله علیه

[illegible] و آنکه باقی مانده و وقتی خواهد یافت [illegible] ظهور او علیه السلام

[illegible]

[illegible] در [illegible] و وضع رفتار او با خلق و [illegible] در زمان او علیه السلام [illegible] در [illegible]

[illegible] ظهور و اقسام آن و [illegible] و در انتساب [illegible] در بیان [illegible] قبل از ظهور او

و آنکه گذشته و آنکه خواهد آمد [illegible] در [illegible] او در زمان غیبت صغرای او [illegible] در [illegible]

او در زمان غیبت کبرای او صلوات الله علیه [illegible] در [illegible] ظهور او صلوات الله علیه [illegible]

۱

ایقاظ   در ذکر آیات قرآن مجید و فرقان حمید که از تفاسیر و تاویلها دلالت بر مطلوب دارد اول
قول خداوند متعال است از سوره بقره الم ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین الذین
یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون والم از رموز قرانیه است از حبیب با حبیب
که رقیب بر آن نیست نباید و تفسیر آیه این است که آن کتاب ریبی در آن نیست هدایت است از برای
پرهیزکاران آنچنانی که ایمان میاورند بغیب و برپا میدارند نماز را و انفاق میکنند از آنچه بایشان روزی دادیم
و شیخ اجل شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی که [illegible] سال قبل از این است و صاحب
وافی و اعلم اهل زمان خود بوده سه حدیث در این باب روایت نموده که مراد از غیب حجت منتظر است
اول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده مراد از متقین شیعه علی علیه السلام است و مراد از غیب
حجت منتظر و شاهد آن قول خداوند است که فرموده انما الغیب لله فانتظروا انی معکم من المنتظرین
یعنی جز این نیست که غیب از برای خداوند است [illegible] پس منتظر باشید بدرستیکه من با شما از منتظرانم دوم
نیز از آنحضرت است که فرموده الذین یؤمنون بالغیب کسانی هستند که ایمان بقیام قائم میاورند و بدرستیکه او حق است
سیم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است در ضمن حدیث طولانی که فرموده طوبی از برای صابرین در غیبت
او طوبی از برای مقیمین بر محبت ایشان [illegible] که خداوند ایشان را وصف فرموده در کتاب خود الذین یؤمنون
بالغیب [illegible]   چهارم   فاستبقوا الخیرات
اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا یعنی پیشی بگیرید بخیرات هر جا که باشید میاورد خدا شما را همه را بدرستیکه
و در تفسیر این آیه دو حدیث صحیح بنظر رسیده که مراد از این آیه سیصد و سیزده تن از بزرگان اصحاب قائم اند
که تفصیل احوال ایشان [illegible]   پنجم آیه کریمه قول خداوند   ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص

[illegible] در سیصد و هشتاد و یک [illegible] در ری وفات کرده

من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین و در تفسیر آن چهار حدیث معتبر وارد است که مراد
از صابرین اهل زمان غیبت آنحضرت است و بشارت است ایشان را بظهور او است علامات فرج آیه چهارم قول
خداوند است   وله اسلم من فی السموات ومن فی الارض طوعا وکرها والیه ترجعون یعنی از برای او
خدا اسلام خواهد آورد هر که در آسمان و هر که در زمین است از روی اطاعت یا اکراه و بسوی او بازگشت [illegible]
و حضرت [illegible] که امر مضارع است برای تحقق وقوع تعبیر بماضی شده و این وعده الله در این آیه
با آیات دیگر مطابق وعده حضرت [illegible] که سبق ذکر یافت و در تفسیر آن [illegible] حدیث
معتبر وارد است که تحقق معنی آیه در زمان ظهور حضرت قائم [illegible] آیه پنجم قول خداوند است
اصبروا وصابروا ورابطوا یک حدیث بالخصوص وارد است که مراد مرابطه امام منتظر است
و اخبار بسیار در مطلق ائمه علیهم السلام است آیه ششم قول تعالی یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا
مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها خطاب باهل کتاب از یهود و نصاری است
که ایمان بیاورید بآنچه نازل فرمودیم در حالتیکه تصدیق کننده است مرآنچه را با شماست پیش از آنکه تیره
کنیم رویها را پس برگردانیم آن را بعقب سرها و در این باب دو حدیث صحیح بنظر رسیده و تفسیر آیه بعد از این
باید [illegible] آیه هفتم قول خداوند است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و تفسیر آن
در حضور حضرت قائم [illegible] دو حدیث معتبر است آیه هشتم قول خداوند است ومن یطع الله والرسول فاولئک
مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا و در این باب
در حضور آنحضرت یک حدیث بنظر رسیده آیه نهم قول خداوند است الم تر الی الذین قیل لهم کفوا
ایدیکم واقیموا الصلوة واتوا الزکوة

و در این باب

و در این باب سه حدیث معتبر وارد است که مراد زمان حضرت قائم است [illegible]
آیه دهم قول خداوند است درباره حضرت عیسی بن مریم علیه و علی والدتها السلام   وان من اهل الکتاب
الا لیؤمنن به قبل موته ویوم القیمة یکون علیهم شهیدا و در این باب احادیث بسیار رسیده که مقصود از این آیه
که ترجمه اش آنست که نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه ایمان میاورد بحضرت عیسی پیش از آنکه حضرت عیسی بمیرد
و روز قیامت حضرت عیسی شاهد بر ایشان خواهد بود [illegible] آیه یازدهم قول خداوند است
ومن الذین قالوا انا نصاری اخذنا میثاقهم فنسوا حظا مما ذکروا به [illegible] محمد بن یعقوب که از روسای اسلام
روایت فرموده باسناد [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آیه [illegible] قائم [illegible]
[illegible] که حضرت صادق علیه السلام
[illegible] قائم علیه السلام [illegible]
[illegible] قائم [illegible] ۱۳ در سوره انعام
[illegible]
[illegible] و در این باب [illegible] حدیث صحیح [illegible] که مراد از این
[illegible] خروج قائم است [illegible]
صادق علیه السلام [illegible] قائم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]

آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] الله [illegible] و در تفسیر آن [illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible]

[illegible] و در تفسیر آن [illegible] قائم [illegible]

[illegible] قیام قائم علیه السلام آیه [illegible] قوله تعالی [illegible]

[illegible] و در تفسیر آن [illegible] حضرت [illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible]

[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible] حضرت قائم [illegible]

[illegible] و در تفسیر آن [illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible]

[illegible] و در تفسیر آن [illegible] اخبار بسیار است [illegible]

آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] و در تفسیر آن اخبار بسیار است [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام

آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] حضرت صادق علیه السلام

[illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible]

[illegible] و اخبار در تفسیر آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اخبار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قائم علیه السلام

آیه [illegible] قوله تعالی [illegible]

آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] و در تفسیر آن [illegible]

که مراد

دارد [illegible] [illegible]

[illegible]

آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] فرزندان [illegible] الا [illegible]

[illegible] که مراد [illegible]

حضرت قائم علیه السلام است آیه [illegible] قوله تعالی [illegible]

[illegible] و در تفسیر آن وارد است [illegible]

آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] اخبار بسیار وارد است که مراد [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible]

آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] اخبار بسیار [illegible]

که مراد [illegible] قیام قائم [illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible]

[illegible] اخبار بسیار وارد است که مراد [illegible]

آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] القرآن العظیم اخبار [illegible] وارد است که مراد [illegible]

قوله تعالی [illegible] اخبار [illegible] وارد است [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] حضرت قائم [illegible]

[illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible]

[illegible] قائم علیه السلام است و اخبار بسیار و در تفسیر آن وارد است آیه [illegible] قوله تعالی [illegible]

[illegible] اخبار [illegible] که مراد [illegible]

[illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible]

[illegible] و در تفسیر آن [illegible]

که [illegible] حضرت قائم علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قوله تعالى ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادي الصالحون [illegible] اخبار بسیار وارد است که مراد [illegible] قائم علیه السلام و اصحاب [illegible]

[illegible] قوله تعالى أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله على نصرهم لقدير [illegible]

[illegible] قوله تعالى الذين إن مكناهم في الأرض أقاموا الصلوة وآتوا الزكوة وأمروا بالمعروف ونهوا عن المنكر ولله عاقبة الأمور [illegible]

[illegible] قوله تعالى ومن عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغي عليه لينصرنه الله إن الله لعفو غفور [illegible]

[illegible]

آیه نود و [illegible] قوله تعالی [illegible] القرآن [illegible] ظاهر [illegible] احسن [illegible] روایات که [illegible]

در زمان ظهور الفرج است آیه نود و [illegible] قوله تعالی [illegible] اقتربت الساعة وانشق القمر [illegible] قریب [illegible] امام [illegible]

[illegible] اخبار بسیار [illegible] است [illegible] در [illegible] است [illegible]

[illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] الارض [illegible] بسیار است که مراد از زمان ظهور الفرج است

آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] امام [illegible] الحق [illegible] است که در زمان قائم ظهور [illegible]

که دلالت بر [illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] در اخبار وارد است که [illegible] قائم علیه السلام [illegible]

[illegible] و مراد از زمان [illegible] است که [illegible] اشاره [illegible] که از قائم [illegible] است [illegible]

[illegible] زمان [illegible] علیه السلام [illegible] است که در [illegible] زمان [illegible] اصحاب [illegible] قوله تعالی [illegible]

[illegible] قال علیه السلام [illegible] القائم [illegible] است [illegible] اصحاب [illegible]

تبارک و تعالی [illegible] الذین [illegible] الناس [illegible] الحق [illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible]

[illegible] زمان الفرج [illegible] اخبار [illegible] آیه [illegible] قوله تعالی

[illegible] ابراهیم [illegible] علیه السلام [illegible] قائم علیه السلام [illegible]

در تفسیر [illegible] امام [illegible] زمان [illegible]

[illegible] ظهور [illegible] الفرج

[illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] الله [illegible] تفسیر [illegible]

آیه [illegible] الکتاب [illegible] اخبار [illegible]

[illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] امام [illegible] اخبار [illegible]

[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible] وقت [illegible] است که [illegible]

[illegible] وقت [illegible] است [illegible] الله [illegible]

[illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] الذین [illegible] اخبار در تفسیر [illegible] آیه [illegible]

آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] اخبار [illegible] است که در زمان ظهور است

[illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible] الفرج [illegible]

[illegible] که مراد [illegible] است که [illegible] آیه [illegible] قوله تعالی [illegible]

اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم

وبعد فهذه ارجوزة صنفت لبعض الاکارم من الاخلاء تذکر اخبار وردت عن آل محمد صلی الله علیهم اشارة تنطق

الی خروج رجل من المغرب فیها ذکر من علامات ظهور الحجة عجل الله [illegible] بایضاح الحجة الکفیت منها

مما ذکر فی الکتب [illegible] الی سوء السبیل ومن اخبار کثیرة قطعیة من طرق الثقات بروایات

صحیحة محفوظة بقرائن [illegible] طمأنینة القلب [illegible] ما وقع [illegible] ما رواه

المرتضی السید [illegible] الشیخ المفید محمد بن محمد بن النعمان اسکنه الله الرضوان فی باب ذکر علامات

قیام القائم علیه السلام فی کتاب الارشاد وعد منها اقبال رایات سود من قبل خراسان وخروج

السفیانی وظهور المغربی بمصر وتملکه الشامات ونزول الترک بالجزیرة ونزول الروم بالرملة وطلوع نجم

بالمشرق یضیء کما یضیء القمر ثم ینعطف حتی یکاد یلتقی طرفاه وحمرة تظهر فی السماء وتنتشر فی آفاقها ونار تظهر

بالمشرق طولا وتبقی فی الجو ثلثة ایام او سبعة ایام وخلع العرب اعنتها وتملکها البلاد وخروجها

عن سلطان العجم وقتل اهل مصر امیرهم وخراب الشام واختلاف ثلث رایات فیه ودخول

رایات قیس والعرب الی مصر ورایات کندة الی خراسان وورود خیل من قبل المغرب حتی تربط بفناء

الحیرة واقبال رایات سود من قبل المشرق نحوها وبثق فی الفرات حتی یدخل الماء ازقة الکوفة

وخروج ستین کذابا کلهم یدعی النبوة وخروج اثنی عشر من آل ابی طالب علیه السلام کلهم یدعی الامامة لنفسه

واختلاف صنفین من العجم وسفک دماء کثیرة فیما بینهم ومسخ لقوم من اهل البدع حتی یصیروا قردة

وخنازیر

۶ ع

واجب باشد پس اعتقاد بواجب الاحد طریق اطمینان نجات و خیر ادنی مراد آن است فصل در نفی

حقیقت که هر چه صرف هستی باشد کمال باشد و چون کمال مر هستی باشد لا محاله هستی باشد آنچه

۷ پس هستی او از هر آنچه بود فصل ۷ در آنکه هر حقیقت واجب بالذات دانند پس نسبت خیر بکار

[illegible] ترجیح بلا مرجح باشد و اگر نا هستی ممکن دانند پس لا محاله نسبت وجودش بعدم [illegible]

۸ و [illegible] باشد که مبدء تر از هستی و چون [illegible] تر اند که مبدء تر آفرینند پس [illegible]

باشد پس حاجت [illegible] باشد فصل ۸ در [illegible] اگر هر سه حقیقت واجب دانند پس [illegible]

تعدد [illegible] و [illegible] در [illegible] باطل باشد و اگر [illegible] واجب و آن دو ممکن باشند

۹ پس آن [illegible] ممکنات باشند و حاجت بواجب الاحد فصل ۹ در [illegible] چون [illegible] واجب دانند

[illegible] خوانند و لا محاله [illegible] دانند و آن [illegible] واجب دانند پس [illegible]

۱۰ [illegible] ممکن دانند پس [illegible] واجب القدیم [illegible] دانند [illegible] واجب [illegible] لا محاله ممکن دانند

فصل ۱۰ در [illegible] باعتقاد وجود واجب حاجت ممکنات باشد و چون [illegible] ثابت شود [illegible] شد

۱۱ واجب باشد و اگر [illegible] باشد حاجت [illegible] واجب [illegible] باشد که [illegible]

فصل ۱۱ واجب بالذات [illegible] باشد پس قدیم بالذات باشد که نسبت وجودش [illegible] باشد پس

تغیر از حالی بحالی [illegible] پس [illegible] تغیر ممکنات باشد [illegible] تغیر [illegible]

ممتنع العدم ثابت القدم [illegible] باشد یا قدیم القدم و حادث القدم شود و جواز عدم [illegible]

۱۲ ابدی باشد و لا اول له و لا آخر له باشد فصل ۱۲ در [illegible] بسیط باشد [illegible] باشد

[illegible] اجزا او [illegible] باشند [illegible] باشند پس [illegible] القوام [illegible] باشد [illegible]

بالذات [illegible] و چون بسیط بالذات [illegible] ترکیب [illegible] کمال باشد [illegible] باشد پس

۱۳ [illegible] ترکیب [illegible] باشد [illegible] باشد فصل ۱۳ در صفت [illegible]

کمال باشد او را بالذات ثابت باشد چه حقیقت هر کمال راجع بهستی باشد و او خود هستی است
و ممکنات چنانکه در وجود مفتقر بسوی او هستند در کمال نیز چنین باشند و هر نقص کمال بدان کمال
و چون کمال ذاتی نیز زوال ناپذیر باشد پس طریان نقص بر او محال باشد پس حکمت قدیم گشتند با حادث
۱۴ و بسیط حال در مرکب فصل کمال او اگر نه بذات خود باشد یا قدیم تعدد پذیرد یا مستکمل بغیر
خود یا غیر خود شود و هر سه محال باشد و چون نقص بالاخره بوجود مطلق راجع بعدم باشد و این …
عدم از ذات خود بذاته و از غیر خود نیز باشد پس جمیع نقائص از ذات الهی مسلوب باشد …
۱۵ وجوب بالذات مستلزم تمام کمالات و نفی امکان مقتضی نفی هر نقص او است فصل قدیم
بالذات ممتنع العدم باشد و آن واجب بالذات پس چون متعدد فرض … [illegible]
بدیگری ترجیح بلا مرجح باشد پس نفی صفت … ذات … موصوف باطل باشد و قول
است قدیم بدتر از تثلیث است و ترادف … بوجود و نفی … بعدم … است نقول
مبطل الاستدلال کمال کردن صفات قدیمه زائده است پس صفات … مطلق از ذات
قدیم مسلوب است و صفت کردن … بصفت … مخلوق نباشد پس وصف او تحدید او
۱۶ و تحدید تعدد و آن تشبیه و آن تجزیه و تجزیه ابطال ازلیت او است فصل شناخت ذات …
با دراک کنه حقیقت هر ممکنی محال باشد و از آن جهت … پس از ادراک او … اعتراف
معرفت باشد و آنکه … نیز از … [illegible]
در صفات است … زیرا که حقیقت … [illegible]
تقاضی … باشد پس کمال معرفت تصدیق او و کمال آن … [illegible]

در صفات

در صفات او است زیرا که اشتراک در ذات با صفات مستلزم ما به الامتیاز است و موجب ترکیب
و آن مستلزم احتیاج و مقتضی امکان منافی وجوب است و قول بآنکه ما به الاشتراک عین ما به الامتیاز است
ناشی از عدم التقریب است زیرا که ما به الامتیاز … اعم است از ما به الاشتراک و نفی اعم نفی اخص
۱۷ پس انکار آن مستلزم ارتفاع نقیضین است فصل معرفت ذات بتفرقه تباین عزلت نه عزلت …
راجع بصرف تعطیل و تجرید از حد تفرقه و جمع توحید که عبارت از نفی تشبیه و تعطیل و خروج از حدین است
پس حضرت حق با هر چیز است بقربیت نه بمخالطت و خارج از هر چیز است بنفی مشابهت نه بمزایلت
… و هر چیز قائم باو است و موجود باو … و چیزی باو … نیست الا … [illegible]
هر چیز … اقرب … [illegible]
و قرب او … [illegible]
۱۸ فصل معرفت صفات او الا بنفی نقائص است که نقائص … [illegible]
از نفی مسلوب است … [illegible]
۱۹ انها است سبحان الله … و لا اله الا الله و الله اکبر فصل صفات یا ذاتیه اند یا فعلیه و ذاتیه یا
حقیقیه اند یا ذات الاضافه یا اضافیه محضه میزان شناخت آنها آنکه صفاتی که در سلب آنها نقص
ذات لازم آید ذاتیه خوانند و آنکه سلب و اثبات هر دو روا باشد فعلیه دانند و ذاتیه که در مفهوم
آنها اضافه نیز باشد حقیقیه باشد مانند حیوة و قدم و آنکه در مفهوم آن نسبت نیز ملحوظ باشد ذات
اضافه مانند علم و قدرت و آنکه معنای آن نفس نسبت باشد اضافیه محضه مانند اولیت و آخریت
و فعلیه مانند خلق و رزق و اتصاف بصفات فعلیه باعتبار صدور فعل باشد و تمام صفات ذاتیه

با ذات در مصداق و وجود متحد باشند و در مفهوم مختلف و اختلاف مفاهیم موجب مغایرت آثار باشد
نه اختلاف حیثیات که منشأ تعدد مصداق گردد و در قول باتحاد مفاهیم صفات فرجاتی نیست
۲۰ و مرجع از نارسائی نیست اگر نیست است فصل تعداد صفات ثبوتیه ثابت است به اثبات
نه از باب جهر است بلکه از باب تقاضی باعتبار که اول را قدرتیه غیر ذات دانند و ثانیه را
۲۱ قائلین باثبات هستند فصل کمالات علم و قدرت نیست چنین ... پس صانع عالم با نه عالم با ثبات
غیر است که عالم باشد نه جاهل و دانا که کمالات اوست ذات او نه پس علم او با شیاء ذات
خواهد بود پس قدیم باشد و محیط باشیاء ازلاً و ابداً و قبل از خلق و بعد الخلق فرق نکند و علم
بکلیات و جزئیات و معدومات و موجودات محیط باشد و دانند که اگر موجودات معدوم
شد علم نشود و معدومات اگر موجود شود علم نخواهد شد و علم حضرت او را کیفیت نباشد
و اگر کما قال الفقره اشیاء باشد کیف نفسانی باشد و ذات محل اعراض گردد و استدلال باتحاد وجود
انها با ذات عالم راجع بعینیت گردد که ادراک آن عجز از ادراک است و حضور معلوم نزد عالم
یا بعینیت علم با جاهل عالم بعدم و وجود معلوم نهایت تحقیق در مسئله علم است و قول بعلم اجمالی
قبل از خلق و تفصیلی بعد از خلق موجب تغییر ذات است بتغییر علمی که عین اوست و منقول عالیه و جابر
او انکار را الواح علمیه خوانند با ضافات تشریفیه است نه حصر علم ذات بانها و تقسیم علم بعلم ذات
بذات و علم باشیاء و اول را عین ذات دانستن و ثانی را زائد بر ذات و نفس خارج از نفس مستقیم و نفس منتفی
مع انه موجب حدوث قبل از خلق و استکمال ذات بخلق و تغییر علم بتغییر معلوم است و تقریب علم اجمالی قبل
از خلق و کون تعدد از خلق بمعنای صحیح ندارد و اخبار وارده مثل ... و لا معلوم ... بگرفته
و اضافه تشریفیه است مانند کن معادن العلم ... و علم از ... معلوم عین ذات و وقوع ... معلوم ... علم
باسم

۲۲ بمعلوم است فصل توانائی هر جا باشد کمال است چنانکه مرادف نقیض او که عجز است نقص
پس البته صانع عالم توانا باشد و توانائی صحت فعل و ترک باشد و مشاهده قدرت در ممکنات
شاهد صدق است بقادریت صانع انها چه ممکن بذات خود نتوانند و ما فی الطبائع تاثیر ندارد
دعوی حقیقت قدرت است و قدرت رجوع باشد پس صرف هستی عین قدرت باشد و محال تعلق نگیرد
و ممکنات بسلسلت تعلق یابد پس با نظام نظام اتم از کمال تقدم ایجاد ... و در مراتب حدوث
۲۳ جلوه قدم فرماید فصل صانع را مرید گفتن جائز است و در ایجاد نه ضمیر و عزم پس اراده واجب
و مشیته بمعنی ایجاد باشد و ان فعل حضرت حق باشد نه از صفات ذات چه اثبات نفس ... نگردد
و در حکمت قدرت کند و اطلاق اراده بمعنی علم خارج از وضع لغت شرایع است و از این جهت ترک
با اراده ذاتیه بمعنی علم باطل باشد پس حضرت باری شائی است نه اجابه و ضمیر و مرید است نه ...
و غیرت بلکه اراده او ایجاد و ... ترک ایجاد ... است هر دو ... الکه نقص ... لازم ... چنانکه
ایجاد ترکیبی ... و ... ایجاد ... اثر ... باشد که ... مخلوق گردد نه ... حاجت
۲۴ ... کند فصل ... مسیح و ... در ... رجوع ... باشد پس ذات صانع ... ان کمال باشد
بر ... ... و ... حضرت نه ... زائده باشد ... نه با آلات ... چنانکه ...
و ... باشد ... رجوع ... باشد و استقلال ... ان صفات ... تخصیص ... اوان با
۲۵ حضرت صانع باشد ... فصل ... صانع ... مسلم ... باشد با ... لفظ
... است ... ایجاد ... است ... باشد ... الواح ... اوان

٢٦
نفس اسماء الله امری است که بازی به دلالت بر ذات و صفات و افعال حضرت او نماید از نقوش
و الفاظ و صور و حقایق و غیر ذلک و تمام انها حادث و مخلوق حضرت صانع و اختیار شده اند
برای توسل مخلوق و رسالت انها بذات احدیت و عبادت پس هر که بدون ذات بپرستد کافر است
و باطل و عبادت انها شرک است پس شرک جلی باشد و عبادت معنی با ایقاع اسم بر مسمی [illegible] خوانده
٢٧ از شرایع حقه نفی توحید باشد نفس اسماء که در خالق و مخلوق مشترک گفته شود عین بآن [illegible] که اسم
نیست و معانی که بر صانع گفته آید مخلوق را نشاید و بالعکس یعنی خداوند را عالم خوانند بعلم
که عین ذات اوست نه بعلم حادث باشد و لیکن [illegible] الزوال و التغیر و محیط باشد و نه بعد از
جهل و نه بعد از جهل باشد و تمام انها [illegible] علم مصنوع است پس اسماء او غیر اوست و صفات
او تفهیم در اسم غیر مسمی و مسمی بمعنی ذات بیچون است و تقسیم ذات نشاید [illegible] رابطه الالوهیت چنانکه ازل
٢٨ با نفسه ذات الله [illegible] است [illegible] الله [illegible] است [illegible] اسم الله نفس عبادت [illegible]
قدیست قائم بالذات باشد که ان [illegible] ایجاد و تمامت [illegible] در وجود باشد پس [illegible] غیر
ذات احدیت نباشد [illegible] بیش [illegible] باشد هر چه از طرف مخلوق باشد
و معبود تمام [illegible] یک معبود باشد و تفاوت در درجات عبادت [illegible]
باشد چنانکه در معرفت و وساطت در معبودیت و شفاعت و در عبادت [illegible]
باشد [illegible] عبادت [illegible] معبود [illegible] و لفظه [illegible]
الی الله [illegible] الیها بالذات و [illegible] و لیکن [illegible] نباشد و [illegible] اسم [illegible] باشند

٢٩
نفس اسماء الله [illegible] نسبه از اضافات متفاوت و فانی باشند لهذا اول [illegible] و لیکن
هر ذات [illegible] گفته شود [illegible] باشد و حضرت او [illegible]
باشد و چیزی با او نباشد و او قبل از قبل و بعد البعد باشد [illegible]
٣٠ نه بدایت باشد و [illegible] نهایات را نهایت روا نباشد نفس ذات الله [illegible] واجب الوجود
[illegible] چیزی با او روا نباشد پس [illegible] ترکیب او روا [illegible] جسم نباشد و [illegible]
جسم نباشد و در جهت نباشد پس او را مکانی نباشد پس در همه مکان حاضر باشد و [illegible]
اجسام باشد که [illegible] از حرکات انها باشد پس در زمانی نباشد و نه [illegible] باشد که [illegible]
و نه صورت باشد که حلول در [illegible] کند و نه عرض باشد که حلول در جوهر کند و نه جوهر [illegible]
که قبول اعراض [illegible] آفریننده همه محتاج [illegible] از افریده خود نگردد و تغیر و زوال [illegible]
زیرا که ناقص [illegible] که [illegible] از [illegible] نقص [illegible] خود [illegible] زوال [illegible]
[illegible] آیات است نه [illegible] ذات [illegible] ممکنات [illegible] ذره [illegible]
[illegible] ایجاد [illegible] نظر [illegible] از ذره [illegible] آیت [illegible]
[illegible] وجود [illegible] بعد [illegible]
نسبت [illegible] قرب [illegible] آدم [illegible] روح [illegible] کعبه بیت ابراهیم خلیل [illegible]

تخصیص

رسیدن روح و محمد حبیب حضرت او شد و صلوات الله علیهم اجمعین و اثبات تقیه الحالیه در

شرط است و تقیه در [illegible] جایز نباشد و خلق باز رسد که برای حضرت او وجود نباشد [illegible] تراشند

با افعال زعم یا انبیا و اینها قرار دهند تقیه پس آنکه نصیب و حسب کلیه نفس معرفت مخلوق بر

خالق امر [illegible] تعریف خالق است برای مخلوق و تعریف حضرت او گاهی با یکی از آیات

آفاق و انفس در عالم کون [illegible] است و گاهی به بیانات آیات تشریعی و انزال کتب و [illegible]

[illegible] کتاب تکوینی بعلم ابداع برای ابداع معانی تعریف ذات و صفات کامله است [illegible] حروف

و کلمات کونیه به نفس نفس الرحمن مطلق وجود و تقطیع تمایز حدود و حروف و آیات وجودات

مقیده ممتزجه از حدود [illegible] یا بالعکس [illegible] اظهار [illegible] بدلالت

اتحادیه و [illegible] دلیل است که شاهد شهود [illegible] مقصود باشد و تعریف [illegible]

[illegible] باشد و [illegible] اظهار صفات [illegible] صفات [illegible] ذات مصفات بر وجودات

امکانیه باشد پس تکمیل آنها [illegible] احتجاب [illegible]

پس معروف بآیات باشد و محجوب بالذات [illegible] او مظهر تام مظاهر [illegible] ظهور باشد و پس

خود از همه ظاهرتر و ظهور [illegible] احتجاب [illegible] بطون [illegible] که از [illegible] بطون

اقوی تر باشد و آنکه [illegible] باهیات [illegible]

الذوات اقوای باشد که [illegible] حقیقت [illegible] تقرب [illegible]

اعمال

۳۱

اعمال و سیئات اعمال نباشد جلوه محبوب [illegible] از آفتاب [illegible] غیبت

[illegible] تکثرات است [illegible] مستقله از آن [illegible]

که با بهتیش تمام [illegible] للابصار الله [illegible] اولی الابصار حق است و خلق [illegible] نباشد

حق قائم بذات خود و خلق [illegible] است [illegible]

او در آنها و نه آنها در او واجب هرگز ممکن و ممکن نشود و ممکن هرگز واجب [illegible] او خالی

از خلق و خلق خالی از او [illegible]

و صفات [illegible]

و ذات حضرت او [illegible]

به غیب [illegible] آورده که تغیر حادث را روا است نه قدیم را [illegible] تجلیات [illegible]

[illegible]

[illegible] توحید [illegible]

۳۲

حقیقت [illegible] حق [illegible]

[illegible]

[illegible]

بر حضرت عالم قادر [illegible]

[illegible]

٣٣ نفس و از لوازم این سلسله روحانیت و ترتیب الهیه در ابداع است و بعضی از شرف نامیده با استغراق
عالم اشرف است که بخر فیض نامیده تقدست با خبر نامیده پس که ام عقل اول موجود باشد جمیع فیض او در
حاجت ماده باشد و صورت با هیولی نقدیر نگیرد و هیولی ابدی صورت فلکیه نشود پس دوم
با هیولی و صورت تحقق نگیرد و اعراض جز این موضوع جوهری وجود نیابد پس ابداع عالم جبروت
عقل نخستین مقدم بر سایر عوالم باشد و عوالم جمع فردانی روحانی ابدانی و استخدام کرنبیه ظل الله در فضا
انها شد و بازای هر نوعی در عالم عقلیه در آن عالم موجود باشد که نسبت آن با فراد عقلیه نسبت
کلی با فراد عنصریه باشد و آن موجود کلی باشد که دارای کمال تام افراد باشد پس و از نقل نقص
و استفاضه فیوضات افراد آن نوع از حضرت سبحانی با واسطه آن موجود کلی باشد و هر یک از افراد
عقلیه که با تصال تام تر و اختیار استعصام بحیث آن موجود کلی با هر اندازه اتصال خود بکمال آن نوع خود او را
وجودی بکرم حقیقت هستند خود را او نسبت با بینند و آنها را طلالات الفضل باشد پس قوه و استعداد
شان همه نباتات باشند و مجردات نفس دوم آن رتبه عقول جزئیه عوالم نفوس ملکوتیه باشند
که جواهر مجرده در ذات نه در افعال و کمالات او اول از سایر اجسام آلیه خوات حقیقی بالقوه
مدرکات کلیات باشند و باذن الله مدبرات امر الهیه و محرکات اجسام از بسائط مرکبه
و غیر آنها که احوال جزو آن باشد و نفس کلی که مدبر جسم کلی است کلی از آنها است و بطایع کلی آنها
را افعال آنها تدبیر و تفصیل بدون شان تقدیر باشد و از آن تفصیل فیوضات الهیه از عوالم جمع فردانی
عقلیه کلیه بر الواح تقدیریه با جهات و اوضاع مختلفه از حرکات اجسام علویه در عالم کون و فساد
عنصریات بر سایر احوالات امزجه مختلفه در مواد مرکبه جسد و عنصریه از جهت قبول صور نوعیه مختلفه
لعوارض

و علوم ایشان نفس کلیات باشد ٣٤

بعوارض مختلفه افراد اشخصیه آن آثار زمانیه در عهده آنها باشد و چون قبول صور کلیه نفس کلیه
و عنصریه مر فیوضات ملکوتیه کلیه نفسیه در کون عقول و تجربیات جزئیه بدون صورت فلکیه تحقق
نپذیرد توسط عوالم صور مثالیه مابین مجردات و صور بسیط و ماده از ترکیب صور فلکیه ٣٥
با ماده هر فلکی و عنصریات اجسام از نسبته هر یک از آنها با موارد مختلفه تحقق پذیرفته آمد تفسیر
شده و نفوس ملکوتیه منتسبه عوالم ملکیه محرک دائم اجسام فلکیه گردیده و از تناسب اوضاع آنها
جمع و تفریق بسائط عنصریه آماده گشته بعد از کون و امکان امزجه لطیفه آنها صورت استعدادیه
معدنیه از برای صورت معدنیه با نباتیه و حیوانیه و انسانیه پیدا گردید با همه نتایج کمالات
نفس انسانی بیار آمده و جود آن نسخه شهود و نشو حقیقت خلافت را شنید و جامع ما فی عوالم امریه و خلقیه
و مجردیه و مادیه آمده پس ملخص در او مفردات از سعه و ارشاد مجردات به آیات صورت نفس انسانی ملکوت
را از عالم دنیا بدون رنج حیرت عالم جبروت و صرف از عالم مثال و قوای باطنیه از عالم دهر و از حس
و ماده از عنصریات و عنصریه و مزاج از معادن و نفس نامیه نباتیه و قوای حسیه و خاصیت اراده
و تن و صورت نفسانیه جرمیه تجرد و خصوصیات ظاهریه و حس باطنیه و ادراک مظهر تام اسم اعظم جامع اعظم
از سعه و نتایج کمالات مبارک او نهاده قائم بالشقاق خلافت آراسته صفت نفخ الهی
رسانیده و فیض استعداد است اشرف الطاف ربوبیه است که با تحقق آنها تکلیف از حضرت مکلف لطیف ٣٦
بر مکلف ضعیف روا باشد اول آنکه طاقت و قدرت که تمام القادر در امکان که بالتمکین الله قدرت
نفس عمل باشد تکلیف دارد و نه بلکه در اراده تکلیف بلا خطه حال ضعف نفس قوی سعه از آن
از هر جهت حقیقیه است که آن که شکیبایی حیوان فرق میان عقیده و مرتبه در یک نار ذوق تکلیف ...

بتکلیف
نیز رفع مانع از ستم تضعیفات قدرت است سیم گسترانی راه دانش مکلف تا بدرجه اطمینان مکلف
چهارم بیان سبب بهیج نبی اغراض داشته برامتثال اوامر و اجتناب نواهی با ندازه مکلف باو داعی
اختیاری بر فعل یا ترک نه باشد از اختیاری ارادی خود منهی شده و این از تکمیل شرائط تعلقیه بر طلب افعال
شرعی که موقوف بر تکلیف شده چون تحقق نیز بعد تکلیف که اراده طریق بر طلب خیر و دفع شر است
بر حسب نظام جامع عالم کبیر و تنقیح عالم صغیر باشد با مقتضای لطف که عبارت از اصدار افعال از جانب
حضرت مکلف که اگر انفعال در آن شدی موجب بر خلق ابدی بر خلاف ترک طاعت و معصیت
صحیح باشد پس در افعال که خارج از اقتضای طبیعت و قسر قاسر باشد باعتبار تکمیل اسباب قسمی
و حرمان مایه افتقار ممکن بر حسب امکان ذاتی باشد نه حدوث و علت سابقه مرجحه باشد و سلطنت
و مالکیت حضرت صانع از آنکه تملیک اسباب خود فرموده شده پس تفویض امر تکلیف شده پس در افعال
اختیاریه صادره از اسباب خود مکلف نامی طاعت و معصیت باشد بتقریب حضرت خالق
و او مالک است مر آن چیز را که تملیک اسباب خود فرموده و قادر است بر آنکه اسباب را از قدرت
بر آن گشته و حول از معصیت و قوت بر طاعت آن از او باشد که بتقریب حضرت او قلب
و تبدیل و قوت او سکینه که سکینه و جزا داده میشود در دنیا و آخرت در صفات سبیل حضرت
او در طاعات تمام با نقص او نظم سلطنه او است یعنی این معنی الا رب که اوسع از آسمانها
السموات والارض است [illegible] ۳۷
خلق و تقابل قدر [illegible] باشد در انواع [illegible] که مقام جمع [illegible]

محال

محال باشد چنانکه گر [illegible] الحکمة [illegible] و تقدیر تفصیل کلیات باشد در انواع
نفوس ملکوتیه بر حسب علوم کلیه جزئیه چنانکه گر [illegible] سعیده [illegible] و حکم با خود از جم این جو
مقدر که [illegible] صغری و کبری [illegible] قیاس [illegible] است [illegible] باشد [illegible] تا بی [illegible]
باشد بر حسب [illegible] قدرت و [illegible] امکان [illegible] باشد [illegible] حضرت [illegible]
که [illegible] از حضرت [illegible] باشد [illegible] جبروتیه در عالم [illegible]
[illegible] در لوح [illegible] فلک اعظم باشد و ظهور [illegible] تقدیر [illegible] اوضاع افلاک [illegible]
به تکمیلات نفوس [illegible] باشد و [illegible] قضا که بعد از [illegible] است مرتبه وجود
خارجی جزئی [illegible] عبارت [illegible] است [illegible] و مثال این [illegible]
[illegible] که از آن [illegible] در لوح نفس [illegible] کند در [illegible] ذهنیه و از [illegible]
[illegible] در عالم نطق که تا ملفوظ گشته [illegible] زبانی باشد و بعد از تلفظ [illegible]
۳۸ و آن است [illegible] و [illegible] باشد از [illegible]
که [illegible] که [illegible] سعادت و شقاوت [illegible] تحقیقیت [illegible]
و الا فراد [illegible] اختلاف [illegible] باشد و [illegible]
از [illegible] باشند که بعد از تکمیل [illegible] عارض شده و تقدیر [illegible] وجود [illegible]
۳۹ [illegible] اختیار در عالم سابقه [illegible] در عالم [illegible] حضرت حق
و [illegible] که [illegible] از علم حق باشد [illegible] سعادت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد پس وجود از [illegible] باشد [illegible] طاعت و معصیت [illegible] اقسام

خیر محض و غالب الخیریه [illegible] باشد و یعنی اول خیر محض حضرت

واجب جل شانه باشد و سایر موجودات متفاوت درجات غالب الخیریه باشند و مادام که جهت وجود

و جهت [illegible] از حضرت خیر محض صادر نیابد و [illegible] باشد که غیر جانب ظلمانی [illegible]

[illegible] باشد پس [illegible] باشد که شر مراد باشد [illegible] مراد باشد [illegible] ادم [illegible] ابلیس

موجودات که اراده [illegible] ایجاد است [illegible] که شرط هر موجود مراد باشند نفس [illegible]

بسیطه و مرکبه از افلاک و عناصر و [illegible] اعراض [illegible] جهت صورت

نوعیه و آثاری [illegible] از جهت وجوه و اعتبارات [illegible] اضافات [illegible]

امر بدیهی است که [illegible] از آن [illegible] گشته و انکار آن [illegible] از فقدان عقل است یا از انکار حس

و اگر چه [illegible] موجودات [illegible] است [illegible] باعتبار جامعیت حقیقت

الکلی انواع است [illegible] مصالح و مفاسد و منافع و مضار اشیا بالنسبه [illegible]

و هر چند عقل آدمی [illegible] مدرک حسن و قبح بعضی از اشیاء و افعال [illegible] بعضی باشد لکن [illegible]

بسیاری از عقول [illegible] ادراک بسیاری از حقایق اشیاء و خواص [illegible]

پس [illegible] که مصالح و مفاسد اشیاء و افعال را [illegible] از جانب حضرت رب العزة [illegible] باشد

تا خلق [illegible] از جهات [illegible] مصالح و [illegible] مضار [illegible] ثابت نشود [illegible]

[illegible] قوی و ضعیف [illegible] تحقق [illegible]

[illegible] از حضرت حق [illegible] از جانب حضرت [illegible]

والله

واسطه در کار باشد که از حق گرفته بخلق رساند [illegible] تجرد [illegible]

عالم [illegible] و تفصیل [illegible] کمالات اجمالیه [illegible] تفصیل صفات [illegible]

بالذات [illegible] بمراتب [illegible] و رفع [illegible] ربوبیت [illegible]

[illegible] تا [illegible] مراتب [illegible] اقالیم [illegible]

[illegible] از مقام استعداد و قبول [illegible] ملکوتیه [illegible]

[illegible] از [illegible] افلاک گردد و چون در نزول [illegible]

[illegible] مزاجیه و نامیه نباتیه و حسیه حیوانیه [illegible] تجرد [illegible] در حجاب ظلمات [illegible]

گرفتار آمده [illegible] از آلات [illegible] باشد که [illegible] صفات

[illegible] که [illegible] حقیقة تجرد [illegible] از [illegible]

[illegible] و سبعیه غضبیه و شهویه بهیمیه و طبیعیه مزاجیه [illegible] وجودیه [illegible]

باشند [illegible] صاحب [illegible] که چون خود در مراتب [illegible]

[illegible] از [illegible] و غفلت [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] ملکوتیه [illegible]

[illegible] حضرت واجب [illegible] باشد [illegible]

کمال خود [illegible] باشد پس [illegible] از کمالات حضرت حق باشد [illegible]

و چون این نوع انسان با هر ازل باشد جامعیت حقیقت الکمل اتحادی موجودات باشد پس مرآتیت او مر ارباب صفات
حضرت حق تعالی شانه اتم باشد بلکه انتهای اظهار او باشد و از او [illegible] پس بر سبیل افراد
نوع انسان کمتر از فردی نباشد که اکمل از جمیع افراد کائنات باشد تا هر نوعی در ظلال که در وجود او هر موجودی
منطوی شده و در ذات او اظهر باشد و این مرآتی [illegible] اسماء الهیه و ذاته [illegible] صفات ربوبیه [illegible]
مرآتی شود [illegible] اسم مبارک الواحد الاحد که دلالت بر [illegible] حضرت ذات [illegible] در ظلال [illegible] در افراد انسانیه
او را اظهری باشد که در مقام ظلال الواحد الاحد ثانی نه باشد و چون کمالات [illegible] مستغرق باشد پس او
فرد جامع کمالات هم باشد تا تواند [illegible] ظلال [illegible] حضرت [illegible] آید و چون چنان [illegible]
نوع جمیع [illegible] باشد پس [illegible] ظلال باشد و در [illegible] باشد [illegible] استعداد او عالم
[illegible] چنین فردی [illegible] فردی [illegible] شد [illegible] باشد [illegible]
شده که حضرت حق [illegible] باشد پس [illegible] افراد [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] باشد [illegible] حضرت او باشد [illegible] در مقام [illegible] حضرت او [illegible]
این نوع [illegible] باشد [illegible] از او [illegible] او [illegible] در مقام [illegible] در افراد انسانیه
[illegible] ذره [illegible] از [illegible] او [illegible] در مقام [illegible]
که سمیع [illegible] در هر حال باشد و در مقام [illegible] باشد که [illegible] موجودات [illegible]
[illegible] از [illegible] باشد که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] او باشند [illegible] ملک و ملکوت [illegible] باشد و جمیع [illegible] باشد
و جمیع که [illegible] عظیم [illegible] باشد [illegible] از [illegible] از نوع انسان [illegible] باشد [illegible]
ان [illegible]

این نوع انسان [illegible] مراد [illegible] بعد از [illegible] و [illegible] از [illegible] و قبل [illegible]
[illegible] که [illegible] مقامات [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] که [illegible] از هر ملک و ملکوت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عالم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و [illegible] که در ذات [illegible]
[illegible] باشد که [illegible] کند [illegible]
[illegible] صفات [illegible] خود را [illegible] از [illegible] خود [illegible]
[illegible] از [illegible] ادم [illegible]
[illegible] آدم [illegible] عالم
[illegible] ظلال [illegible] راه [illegible]
پس [illegible] حضرت [illegible] مرآت [illegible] از [illegible] حضرت
[illegible] مقامات [illegible] ظلال [illegible] نوع [illegible]
[illegible] باشد [illegible] صورت [illegible] باشد [illegible]
روحانیه [illegible] باشند [illegible] در این عالم موجود [illegible]
باشد که [illegible] از ملکوت و جبروت باشد [illegible] از [illegible]
[illegible] باطن [illegible] باشد [illegible] موجودات [illegible] باشد
[illegible] انسان [illegible] روح و بدن [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] عالم [illegible]

فصل از زوال صور ... از علم نسبت جمع قرآن ... در عدد ... مستقل ... استخراج صفات از [illegible]

نفسیت بامتیازات ... که مقتضای قوابل نفسیه زمانیه است ... مرتبه روحانیه بصورت ... و تنزل

الهیه بعالم نفسیه زمانیه با غنای ... موجود ... بصورت جامعه حقایق کلیه باشد محال باشد [illegible]

آن موجود را ... بصورت جامعه انسانیه در نشئه زمانیه دائم باشد فصل اسماء الهیه که معرفات صفات جلالیه

و جمالیه ذات اقدسند باعتبار جامعیت بعضی بر بعضی ... منتهی گردد ... جامع که مظهر

تمام صفات و آئینه جمیع ذات باشد و موجودات عالم هر یک مظهر اسمی و مظهر ... که ... اسم [illegible]

استند تا منتهی شود ... که مظهر اسم اعظم و جامع تمام باشد و آن در حقیقت انسانی باشد پس ... فرد ... صاحب

این رتبه باشد که مظهر افعال ... او ... باشد ... [illegible]

هیچ طائفه ... [illegible] ... از ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

فصل ... [illegible] ... شرائط ... [illegible]

... شرائط ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

تا مرتبه ... علم ... باشد ... [illegible]

... باشد ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... عقول مجرده ... [illegible]

... استعداد باشد ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... موجودات ... عقول ... [illegible]

... [illegible] ... موجودات ... [illegible]

... [illegible]

فصل ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... نفس ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible]

اسم العلیم باشد ... [illegible]

باعتبار ... [illegible]

او را اعلی محیط بجمیع مقدرات مجبور باشد نفس از خبث عقول تا رتبه نفوس مقدسه صغرا
باعتبار اشرفیت اقدم رتبه از موجودات باشد پس چون جنبه تعلق اجسام در جنب نفسانی آنها نباشد
شود و از خبث خلایق از آنها کم باشد نفس مجمع الصفات را در اوج صفات شناسند پس اقرار معرفت رسیده
باشند پس از نشئه اسلام بیست کرده ملکوت در تمام حقایق کنند و بدون علم ملکی نباشد نفس تا سیر
من الخلق الی الحق بنهایت نرسد و سیر بالحق بالحق به نهایت نگشته تا سیر من الحق الی الخلق کمتر نماید
رتبه آن تا سیر مقدم در جنب علم بحقایق باشد نفس علم یا کمال اصل اشیا باشد یا کمتر معلوم نزد عالم
عقول مقدسه از سنخ جنب با آنها از تقابر حقایق نباشند پس انعکاس صدر در آنها از جنب باشد
و چون تکلف در با حال مقدم باشند پس غیر آنها کما هو حقها باشد نفس اگر جبر بر خلق جایز باشد تا ابد
که در کار بیست دانا تر از او باشد پس اطاعتش بر او در آن چه دانا تر است واجب باشد ملکه در حقایق الله
دانا تر از خلق باشد و خلاف حق کند نفس اگر جبر در حکمتش بر او جایز باشد و در تمام مسائل جایز باشد
تواند بود که چه بسته از او دانا تر باشند حتی مجتهدات در جهال و طفل و اطفال نفس چون جبر بر او روا باشد
شود که در آن مجهول خلاف حق کند عمدا و سهوا تا کمتر آنکه شود کمتر آنکه شیخ در آن نشو نفس چون جبر بر او
ملکی باشد منفک در تقابر بر ربوبیت و معاد در باطنها اتفاق بر باطل کنند و کافر گردد و شرک شود و خلاف نظیر
و حکمت امری باشد باشد نه زیدان ظلم را نفس بسته و مجمع الصفته مراد از نبی اصل باشند اگر جبر بر آنها جایز
باشد شود که ناسته ظلم بسیار در عباد و بلاد نماید پس نفس بر شأن الظلم از اصلح باشد و غیر بکفر رسیده گردد
نفس اگر جبر بر آنها جایز باشد شود که در مقام هدایت خلق بر خلاف حق راه نماید و چون در یک مسئله
روا باشد در همه جایز باشد و این چنین کس بخلافت شیطان سزاوار تر باشد تا رسالت و خلافت از
خدا و ند رحمن نفس بیان فرض میشود که آنکه مسائلی متعدد شناسند و بسیار مردم نیز پس چه اشتباه اختراع کند
باشد
باشد نفس بعد وصف امر معروف و نهی از منکر باشند و اگر جبر بر آنها جایز باشد شود که منکر آن کنند
و خلاف غرض باشد نفس امر به معروف و نهی از منکر با صفت خود کمتر و منتهی باشند و در آن جبر
جبر باشد که عمدا او سهوا اختلاف کنند پس اطاعت با ایشان باشند و آن خلاف غرض ارسال رسل باشد
خلاف آیات الله اجرای حدود و تعزیر مخالف حق لازم باشد و در صورت جبر باشد که حکمت
و خلاف غرض باشد نفس حاربی کنند حد با حد بر او وارد نباشد و در صورت جبر از اقامت
بر او جایز باشد پس حد و شعور و اجرای حد او بر او روا باشد نفس چون نفس را انبیا و اوصیا
خاص باشند تا اعمال خیر شناسند و مفاسد اعمال شر دانند و البته خزائن لطف الاعظم حضرت حق گردد
و خدا وند نیز شاید که کرده و دو از مصلحت لطف دارد تا بدانند که با لطف الاقربیت اوصیا صدور معصیت از آنها
نشئه و خلاف عمدا او سهوا ممتنع باشد و انقلاب ذاتی که در اثبات علم گفته شد در اینجا نفس نیز جاری
و دیگر تمام مراتب آن که مطلب را این شعر کمالش خوارد نفس چون نفس با اینکه در حد در علم و عمل کامل شد
عطا رتبت نفس کامل نفس و تسایب الارث جواهر نفس را حاصل آید و اراده نفس را اراده حضرت حق تعالی
کرده و اراده اله و در آن ذات جاری شود اگر خدا وند گر آنها خواهند و خواسته در آن خواسته خدا گردد
دارد ملکی اتساع از اراده آنها نتراند پس با ذن الله متصرف در تمام مراد کائنات ملک بلکه ملکوت باشند
و در هر چیز از خوارق عادات قادر باشند نفس بیدر رتبه رسالت و نبوت و امامت تصدیق اوصیا باشد
ملکه حق خاص حضرت ربوبیت کافیست که در تکمیل او نفوس امر احق الله خود انبیا و رسل را اوصیا در تعیین
نبودن بعد از خود باشند لکن الله خدا وند نیست غیره تا هر دو این با تعیین الهی در بیان است لا ساریحق باعتبار الحکمه

حصر بعضی از انها کمال بعضی ... [illegible] باطنی و دیگران از ... [illegible] باشد ...

با امامت ... [illegible] ... باشد و بسیار باشد ... [illegible] ... عادات و طبایع

و شهوات ... [illegible] ... در رجب ... [illegible] ... دیگر ... [illegible]

... [illegible] ... که حضرت ... [illegible] ... اختیار ... [illegible]

نیز با ختیار ... [illegible] باشد و چون ... [illegible] ... باشد ...

... [illegible] ... امام ... باختیار امام شده ... [illegible] ... اولیا ...

و البته ... [illegible] ... طلبند ... [illegible] ... رسول ... [illegible]

است و چون این امر ... [illegible] ... خداوند اختیار را ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

او راجع شود و این چون کمال باشد ... [illegible] ... رسول را امام از جانب حضرت ... [illegible] ... باشد ...

خاتم انام باشد که ... [illegible] ... حضرت حق ... [illegible] ... و اختیار

شان حضرت ... [illegible] ... مکلفین ... [illegible] ... که

از حق باشد بسیار است ... [illegible] ... مکلفین ... [illegible] ... باشد

... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... رسالت و ... [illegible] ... در این رتبه ...

و نبوت آن معجز ... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... معجزه ...

که در ... [illegible] باشد و معجزه ... [illegible] ... خارق عادت ... [illegible] ... رسالت ...

با امامت باشد و خرق عادت ... [illegible] ... معجزه ... [illegible] ... امام ...

خرق عادت ... [illegible] ... باشد ... [illegible] ...

... [illegible] ... تحدی نباشد ... [illegible] ... معجزه ... [illegible] ...

... [illegible] ... که کاذب ... [illegible] ... معجزه ... [illegible] ... خرق عادت از کاذب ... [illegible]

باشد

در بیان ... [illegible] ... مکلفین ... [illegible] ... خواهد بود

در تعریف معجزه

و دیگری در مقام معارضه ... [illegible] ... آورد

باشد که ... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... الهی ...

تام باشد و صدور خارق ... [illegible] ... کاذب ... [illegible] ... ارادهٔ تحدی باشد ... [illegible] ... خرق عادت کند ...

... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... در مقام معارضه ... [illegible] ... آورد و

... [illegible] ... معجز نباشد و چون ... [illegible] ... رسالت شده ... [illegible] ... معجز ... [illegible] ...

... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... کاذب ... [illegible] ...

... [illegible] ... رسالت ... [illegible] ... امور ... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... رسالت

و امامت ... [illegible] ... معجزه باشد ... [illegible] ... مقام ... [illegible] ...

ملک باشد ... [illegible] ... مقام ... [illegible] ... باشد و مقام نبوت ... [illegible]

حق باشد ... [illegible] ... ملک ... [illegible] ... رسالت باشد

... [illegible] ... الخلق الی الحق ... [illegible] ... نبوت ... [illegible] ... رسالت ... الحق الی الخلق

ضرور باشد و این ... [illegible] ... مختلفه باشد که بعضی ... [illegible] ... از بعضی باشند و چون صاحب ... [illegible]

و نبوت ... [illegible] ... باشند ... [illegible] ... باشند و نبوت و رسالت مطلقه ... [illegible] ...

... [illegible] ... که ... رسول ... [illegible] ... شرع ... [illegible] ...

فضل مقام ختم رتبه و احدیت باشد چون افضل مراتب ... [illegible] ... نوع انسان باشد و در نوع انسان

فرد که اکمل افراد باشد ... [illegible] ... و در رتبه ... [illegible] ... انسانی نباشد ان فرد ختم باشد که

... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... فضل ... [illegible] ...

در بیان ... [illegible]

در بیان ... [illegible]

معادل این بعثات انبیاء در خبر محصنه مقبول رعیت نباشد بلکه اولا و بالذات موقوف باظهار خوارق اینها
باشد اینها باشد و بعد از اظهار شاه و تعریف خواهند از امری که ملزم محبت اینها باشد از قبیل صدور معجزات
و امثال آن یا یقین از صاحبان آیات و غیر اینها پس چنانکه معرفت الهی سبق تعریف ایشان و معرفت ایشان واجب باشد
معرفت انبیاء و رسل و هم نیز با اظهار و برهان واجب نباشد نفس بعد از اظهار دعوت رسالت ایشان بر هر
مکلف لازم است نظر کردن در دعوت اینها که منافی براهین عقل نبوده باشد و دعوت [illegible]
یا آنکه براهین سابقه ثابته یا بسیار رعایت حقه ثابته تعلق و نقض نباشد که اگر اینچنین باشد نظر در [illegible]
احوال او لازم نباشد تا بنا در وجود شرائط نبوت از حقیقت روح و بدن در صاحب علم و یقین و چون
او را خالی از وجود مانع و رواعد شرائط مقتضیه یافت البته لازم باشد که بر آن صدق او را [illegible]
بعد سلیم راه احتمال خلاف و شبهه در او نباشد و بعد از دیدن آن بر صادق تصدیق او ایمان و معرفت او واجب
و لازم باشد پس اگر زمان حضرت آن نبی باشد [illegible] و بیان آن آسان باشد و اگر بعد از زمان ملت
او است هر گاه او را معجزه باقیه در میان خلق باشد باحضرت فرق نکند و اگر نباشد باید معجزات او منقول
متواتر یا آحاد محفوفه بقرائن که موجب حصول قطع باشد ثابت شود یا بر اوصاف دیگر التزام محبت کند
و خبر متواتر خبر جماعتی باشد که تعداد ایشان [illegible] که اتفاق بر کذب نباشد و باید [illegible]
محقق باشد در جمیع طبقات تا زمان وجود خبر [illegible] باشد خواه بروایت لفظ واحد باشد یا بالفاظ
مختلفه متحد المعنی و روایت منکرین [illegible] ثابت [illegible]
کرد [illegible] که خبر [illegible] در میان آن [illegible] متواتر شده [illegible]
کند و [illegible] باشند [illegible]

وچنانکه

و چنانکه صدور معجزه از خداوند بر جهت صدق باشد هر گاه از اشخاصی که مستقیم و در شریعت او باشند صادر شود
هم ثبت صدق نبی ایشان [illegible] دلالت [illegible] از [illegible] التفات [illegible] ایشان است
و چنانکه مشاهده معجزه از احیای [illegible] مشاهده از قبر [illegible] اینها نیز چنین باشد
یا از غیر قبر که معلوم باشد که [illegible] اینها است نه [illegible] دیگر [illegible] مسطور است
در فصل سابقه [illegible] نبوت
[illegible] که تا
[illegible] در کتب [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] مفتاح النبوة [illegible]
[illegible] از مردان [illegible]
[illegible] قریش [illegible]
[illegible]
[illegible] نبوت و رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible] خود را مبعوث از جانب خداوند [illegible] خلق بلکه [illegible]
او [illegible] کتاب [illegible]
که بعد از [illegible] تا قیامت [illegible] پیغمبری [illegible] قرآن [illegible]

آورده و نسبت الى الله او نداده خود داده و او را در مقام اعجاز خود نسبت داده و تحدی با او فرستاده در تصدیق او کرده
نکرده کسی را که اندکی شعور داشته در طلب مذهب حق باشد شکی نماند و همه اینها متواتر ثابت و معلوم
و مسلم نبوت او و هر روایت گشته چیزی که محل سخن باشد آن است که او در این دعاوی صادق بوده
یا العیاذ بالله کاذب و مفتری بر خدا و اینکه آیا او صاحب معجزه بوده یا نه و قرآنی که در مقام تحدی معجزه خود
آورده در صدق معجزه بودن او یا نقض او شکی باشد یا نه و آیا ادله دیگر بر صدق مدعای او غیر اعجاز قرآن
هست یا نه پس در این چند مقام باید از روی انصاف بر آورده نظر صحیح نمود و برای این مقامات را مراتب عقلیه
ملاحظه کرد که اگر در واقع صادق باشد تحقیق تقصیر در اینکه صدق او نموده باشد موجب هلاکت ابدی باشد
هر او امر را بعد از تبلیغ نسبت نبوت خود با خبر نگشته و وعده عذاب و خلود در نار جهنم داده [illegible]
حاضر [illegible] تا تحقیق صدق یا کذب او کند و دقیقه آرام نگیرد [illegible]
خاصه بعد از [illegible] مستضعف [illegible] در بیان این مقامات [illegible]
فصل اول [illegible] ادعای آنحضرت [illegible] نبوت و رسالت و خاتمیت او که متواتر ثابت است
امر محالی نیست [illegible] تکذیب انبیای سابقه ثابت [illegible]
تربیت او از اعتقادات و اخلاق و اعمال چیزی که [illegible] عقل [illegible]
قدیم باشد [illegible]
بسیار [illegible]
محال [illegible]

مطلب

مطلب دوم در اثبات [illegible] که ثابت شد بر لزوم [illegible] که افضل خلق عالم باشد [illegible]
نبوت [illegible] رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و امامت [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
زیرا که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ولکن در پایه مرتبه با اینهمه دشمنی علما و مشرکین الی یومنا هذا معلوم نیست بلکه بعد از عجز از معارضه آن بمقاتله تشبث و سنان
بر داشتند و کلمات مهمل بیهوده گفتند و بسیاری [illegible] آوردند و بسیاری [illegible] از زمان اهل
[illegible] اما الحمد لله [illegible] علم عربیت از صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع [illegible] تدوین شده و مردم
از هر طایفه تدرب [illegible] آن علم یافته از شعرای عرب و عجم [illegible] بعد در مقام معارضه [illegible] نوشته اند
و تغییر داده اند [illegible] در این معجز باقی آنحضرت است که هر یک از اعاظم است [illegible] در تمام [illegible]
معجز امروز [illegible] کنند [illegible] رسالت او صلی الله علیه و آله [illegible] آنکه این خاتم [illegible] افضل معجز [illegible] قرآن
قرار داده است [illegible] از جمله آنکه خداوند [illegible] در کلام خود [illegible] متکلم [illegible] از زبان
او صلی الله علیه و آله و احوال آنحضرت در این [illegible] ما بین خالق و خلق مانند [illegible]
از شجره با او متکلم شده و در این مقام از آن حضرت [illegible] متکلم شده و فرق بسیار است [illegible]
پیغام فرستد [illegible] که اول [illegible] بعید است [illegible] از جمله آنکه چون [illegible]
از دماغ [illegible] اول [illegible] انسان [illegible] حرکت [illegible] زبان
[illegible] قوه مفکره [illegible] دماغ است [illegible] متکلم [illegible]
زبان حرکت کنند [illegible] مفکره [illegible] حقیقت [illegible]
از [illegible] افعال [illegible] از جمله [illegible] انسان [illegible]
[illegible] مشترک است [illegible] نطق [illegible] در مقام [illegible] قرار داده
که [illegible] خاتمه [illegible] مشترکات [illegible] قرار داده [illegible]
خوانند [illegible] معجز [illegible] ثابت است
خاتمه [illegible] بدیع [illegible] آنحضرت [illegible] معارضه [illegible]
[illegible] در قرآن مذکور شده [illegible] کلام [illegible] در قرآن
است

[illegible] (حاشیه)

است و بسیاری از طوائف عالم [illegible] رسید که هر کس [illegible] از فصاحت و بلاغت بهره تمام [illegible]
[illegible] عجز [illegible] است [illegible] عجز [illegible] اعجاز [illegible]
حضرت موسی با عصا [illegible] از معارضه حضرت عیسی [illegible] علیه السلام [illegible]
که دیگران [illegible] مانند [illegible] و مثنوی و کلیات [illegible] سعدی [illegible]
در این مقام [illegible] آوردن [illegible] به فرض [illegible]
[illegible] کلام عرب [illegible]
[illegible] قرآن مجید [illegible]
فصاحت و بلاغت [illegible]
که [illegible] از وجوه [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
توحید و علم ملکوت [illegible] اثبات ذات [illegible] صفات حضرت [illegible]
و تنزیه [illegible] صفات [illegible] توحید ذات و صفات و افعال [illegible]
[illegible] تحقیقات [illegible] نظر [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] مقامات [illegible]
[illegible] تحقیقات [illegible]
[illegible] در قرآن [illegible]
[illegible] معارف از کتب [illegible] قرآن

[illegible] (حاشیه)

از ائمه علیهم السلام است که تمام علم در قرآن است و قرآن در حمد و حمد در بسمله و بسمله در با است حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرموده اگر [illegible] حمله [illegible] بیابم هر آینه تمام شرایع و احکام را از کلمه الصمد نشر می‌دادم و حضرت صادق
علیه السلام فرموده که چون خداوند میدانست که در آخر الزمان اقوامی [illegible] میآیند که متعمقند در توحید لهذا نازل فرمود
سوره مبارکه قل هو الله احد را [illegible] بغیر آن [illegible] از او [illegible] گفته [illegible] اگر چه [illegible] محمد [illegible] است
و از مرحوم [illegible] رضوان [illegible] شیخ [illegible] محمد رضا [illegible] قدس الله سره العزیز [illegible] منقول است که [illegible]
تفسیر [illegible] این سوره [illegible] تمام [illegible] این مقوله عبارت نیست [illegible]
که [illegible] در توحید [illegible] تکرار تفسیر این سوره [illegible] شده [illegible] در این [illegible] اشارات [illegible]
مو [illegible] این [illegible] که [illegible] این سوره [illegible] قرآن است
[illegible] قل هو الله احد [illegible] اشاره [illegible] تا [illegible]
این سوره مبارکه نازل گردید که [illegible] در آن [illegible] اشاره است [illegible] مقام [illegible]
و مخلوق در مقام التعریف [illegible] توحید و تنزیه و کلمه مبارکه هو که خارج از [illegible] اشاره است و اشاره است [illegible]
شده [illegible] غیب الغیوب [illegible] از معانی اشتراک و خروج از حیطه ادراک مدرکات و حدود و جهات
و نهایات و تمیز و مباینت و صفی [illegible] از معنای غیبیت [illegible] و [illegible] که [illegible] اول
و آخر و ابتدا و انتهای [illegible] و زمانیات [illegible] روحانیات و جسمانیات و جواهر و اعراض
[illegible] مقام [illegible] حضرت او باشند که [illegible] شده [illegible] باشد
و [illegible] غایب [illegible] الله [illegible]
و [illegible] الله [illegible] ذلک

ذلک و این [illegible] توحید جمع الجمع است که قرة العین [illegible] و افزون [illegible] اسم ذات است
با [illegible] صفات [illegible] است که [illegible] توحید اقدس [illegible] نفی صفات زائده است که [illegible]
معنی [illegible] از [illegible] است [illegible] وصف [illegible] اسم جامع [illegible] که [illegible]
اشاره [illegible] الله [illegible] معبود [illegible] است [illegible]
اشاره [illegible] بالذات است [illegible]
[illegible] معبود باشد [illegible] الذات است [illegible]
اثبات [illegible] از [illegible] که [illegible]
مبارک الله [illegible] اثبات [illegible] در ذات و صفات [illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] صفات [illegible] باشد [illegible]
الله [illegible] وجود [illegible] ترکیب [illegible] مرکب [illegible]
و [illegible] توحید در مقام [illegible] اسم مبارک الله [illegible] توحید [illegible]
[illegible] صفات [illegible] جامع [illegible]
[illegible] لم یلد و لم یولد [illegible] صفات [illegible]
امام [illegible] الف [illegible] الصمد [illegible] در مقام [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اشاره [illegible]
[illegible] صفات [illegible] اثبات [illegible] است [illegible] حقیقت [illegible]
و مقیم [illegible] باشد [illegible] توحید [illegible]
[illegible] اثبات [illegible] که [illegible] وجود [illegible]
که [illegible] قدر [illegible] ثابت [illegible] تعالی [illegible]

[illegible]

زیرا که دال است. و مجانس بر لیو و مشارک در ذاتیات و فی الجمله بسببیت غیر یک و مستلزم با ... الاعتبار
و موجب ترکیب و ملازم امکان است و نیز لازم عدیل نفی اتحاد قدیم با حادث و لم یزل نفی عکس آن کند و نفی
کفویت اثبات احدیت در تحقق کیفیت حقیقت است فرمایید هو هر چه نیز می باشد باو قائم باشد نه ابنا زاد
نا نرم و رحامت قبایه تمام ذاتیات تحرک و مقدم و وجوب عرفی نکنند چنانکه مذهب آباء ابن مکرم
با یزیدوانی و اهرمن باشند تنزیه تکمیر نمود و باده بیان در توحید ائمه گویند خارج از آن کلیات لتره و ابالا تر
گمر شد و انوار نمایند و لطف اشاره با تحقیق فاصلت شده نفس دوم چنان است علم معنویات الهیه از مراتب
عقول و نفوس مجرده و منطبعه در بیان حقایق افلاک و کواکب در ایجاد مسعدات و مخزونات و مکونات و تکوینه
حوادث و ترتیب نزول حوادث ثانیه و ربط مدبرات امریه و ارتباط آنها با عوالم دهریه و سرمدیه و علم معادن
و نباتات و حیوانات و دانش و علم تشریعات از نسخ ادیان و اثبات نفوس و تدبیر منازل و سیاست اقالیم و مدن و علم
اخلاق و تزکیه نفس و تطهیر قلب و فقه و احکام و علم بیان مقامات عبودیت تا درجات نبوت و ولایت انبیا
و اوصیا و مؤمنین و کیفیات نشآت آخرت از ابتدای برزخ و قبر و برزخ و بعث و حشر و عقبات و درجات
و نعیم جنت و درکات و عذاب جهنم و بیان حالات هر یک از آنها و غیر آنها از سایر علوم که موجود در ظاهر است
ظاهر قرآن مجید است که سایر مردم از عربی فهم او توانند برآمد و آنچه در بطون قرآنی و دلالات اشارات و لطایف
که در حوزه اوصیا و اولیا است و علمای راسخین است پس بیان است که فرموده فیه تبیان کل شیء و اوصیای انبیای سلف سلام الله
علیهم الکرام فرموده اند که چیزی در عالم نیست مگر آنکه در قرآن است و دیگر در مقام اشتمال آنها از ... ...
رسیده و چون ... شنیده اند تا آنکه حضرت صادق علیه السلام با جماعت فرموده ... اخبر ... ...
که این در کتاب خدا است و دانسته که هر چه ... میرسد بعد از حضرت ... الی ... که ...

و بالجمله

و بالجمله تمام حالات در زمان عمر آن پیغمبر صلی الله علیه و آله از ابتدای تولد تا آخر عمر معلوم است که هرگز درس نخوانده
و خط ننوشته و کتاب ندیده و نزد عالمی تردد نکرده و در میان عرب اهل جاهلیت بزرگ شده تمام فصحای
ظاهر الحق بیان فرموده که اهل ملت اخبار ... تحقیق نمیشد و اگر در ... گرویدند و ادعای ... در میان آن
مقامات تکذیب او نمودند ... از جمله معجزات باهره قاهره قرآن مجید اشتمال او است بر اخبار غیبیه ... تمام طوایف
... ظاهر و است و هر چند بر حسب بطون تمام امر در او است ... بر حسب ظاهر او اخبار غیبیه بسیار در او موجود است
از جمله اخبار او است از عجز تمام خلق از آوردن مثل ... بعض آن قرآن تا روز قیامت با ... بعضی
با بعضی ... ظهیرا ... و الکفار ... هزار و سیصد و ... سال است که ... آن حضرت ... اند
مثل ... یک سوره ... خبر غیب است ... و از جمله اخبار او است ... دین او تا قیامت ... الحکم
مرتبا ... ضعف ... تمام ... شده ... اخبار ... که ...
... شده و در ... اتفاق ... که دین او ... روز بروز در ... است و این ...
در آیه که هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و از جمله اخبار او است ...
اصحاب ... انقلاب بر ... بعد از ... که فرموده ... رسول ... اعقابکم
... و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و از جمله اخبار او است که ... بسیار ... است
... خبر داده ... بعد ... و چنانکه فرموده ... ان الله یعلم ...
او ... و از جمله اخبار او است ... بعد از مغلوب شدن ... فرموده غلبت
الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون و این قصه از اوضح ... است که ...
و از جمله اخبار او است ... آنکه ... چنانکه فرموده لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله
آمنین محلقین رؤسکم و مقصرین ... و از جمله اخبار او است ... منافقین است ...

و آیات نازل شد اما در تفسیر قمی از آنحضرت در تفریق بلا مثل خبر که صحیح آیه مبارکه است الذین اتخذوا مسجدا
ضرارا و کفرا و تفریقا بین المؤمنین و ارصادا لمن حارب الله الا فرقة الکذبة و در ان ده نشان خبر از اخبار بعض
و از جمله اخبار از حالات و مقالات کفار و منافقین است در خلوات و مجالس مخفیه بخود و اطلاع دادن ایشانرا
مثل خبر خفی بقرآن در سوره منافقین که نفاق و مقالات ایشانرا اشاره دارد و مقاله ایشان لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل
تا آنکه دیگر بالاتر آیه تالوا القد قالوا کلمة الکفر الا اخر و مقاله ایشان که لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا از جمله
و مقاله ایشان که امنوا وجه النهار و اکفروا اخره و غیر ایشان که بجمیع تفاسیر در شان نزول آیات مسطور و از جمله اخبار او
از نفاق بعض ازواج و عداوت ایشان و تفاوت ایشان بعداوت چنانکه صحیح آیه مبارکه است و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه
حدیثا فلما نبأت به و اظهره الله علیه عرف بعضه و اعرض عن بعض فلما نبأها به قالت من انباک هذا قال نبأنی العلیم الخبیر ان تتوبا الی الله فقد
صغت قلوبکما و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المؤمنین و از جمله اخبار او است از حال بعض از زنان
که نفاق خواهند نمود چنانکه صحیح ... ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین
من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و صحیح ... آیه ... در شان ... و از جمله اخبار او است از حال
خواهر و دختر ... آنکه ... شده ... ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة فرعون اذ
قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة و نجنی من فرعون و عمله ... در تفاسیر اهل بیت است ... دختر او
و از جمله اخبار از قضیه ... بر است چنانکه صحیح است در آیه مبارکه و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم و تودون
ان غیر ذات الشوکة تکون لکم و یرید الله ان یحق الحق بکلماته و از جمله اخبار است از مدت سلطنت بنی امیه و مدت هزار ماه
که صحیح است در ان قول خداوند لیلة القدر خیر من الف شهر و دو قضیه ... که ... سلطنت ... در
اخبار ازان در اوایل تفاسیر بسیار از اهل بیت ... و از جمله اخبار است از سلطنت بنی عباس و ظلم ایشان ... چنانکه
در سوره ... ان تزعم ان ... و از جمله اخبار است از ...
مار ده بر اهل بیت آنحضرت چنانکه ...
الرحمة
ابطال ...

برای اظهار موقوف به این مقدمات بسیار است از آن جمله باشد نفس دعوی نبوت و رسالت انبیای سلف تا مالوف تا بعد
آمدن نبی بعد از آنها و همه آنها مرقت بعثه آمدن نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم لهذا از برای اینکه متمم حجت بر عباد
است اخبار به ظهور آن جناب الحجة است از لدن حق که چنان خبر برای آن او ثابت شد هر طریق که باشد و اخبار را از آینده و بعد
از خود در مستقبل البته آن خبر چنانکه شنیده و درک کرده است از آن یکی حجیت الزام کننده و مطلعین بر آن خبر و در باب البعض است
اما بر کنون با آن مخبر بانتساب بعث اللصدق او و اظهار منکرین او به انتساب اخبار را او از غیب و وقوع صدق او از اول بعد
نبیل در باره پیغمبر خاتم و آل الطاهر او از لسان انبیای سابقین اخبارات که واقع شده والیوم در کتب باقی است و بر حسب
تذکر آیه الحمد الله الذی باشد در جمع القرآن نامیده و دانسته باشد که وقت نزول قرآن بر انتفای از دشمن و دوست [illegible] بلکه
چون آیه و سوره ای نازل میشد کتاب وحی مینوشتند و در میان مردم میخواندند و تعلیم میکردند و به اطراف [illegible]
و امر به حفظ و قرائت و حفظ آن مینمودند [illegible] برای هر یکی پیغمبر [illegible] و انصاری و غیر ایشان غالبا حاضر [illegible]
خاصه بعد از هجرت میرفتند و دعوت میشدند و با وجود این مراتب در بسیار جاهای قرآن مذکور شده که انبیا از من
و من در کتاب بر خبر دادند و امری که تکذیب او ممکن است نبود و کدام [illegible] بر تکذیب او [illegible] آن بود که
تورات و انجیل [illegible] و در حضور کرده [illegible] در التکذیب کنند [illegible] در زمان آنحضرت و بعد از آنحضرت
[illegible] است [illegible] باخبار انبیاء بر رسالت او حجت آورده و الزام خصم نموده [illegible] به بیان
طریق ایمان آورده [illegible] و فرق ما تم الحجة [illegible]
و تعیین کنیده [illegible]
[illegible]
ارشاد و المضلین [illegible] در این مقام داده [illegible]

ان سالم

ان ما له نفس از جمله آیات که صریح در رسالت خاتمیه آنحضرت است و در تورات در حضرت [illegible] بن عمران علیه السلام
در مجلس با مردان [illegible] در سفر [illegible] و این کلمات [illegible] آیه و انا [illegible] که
در سفر پنجم تورات و در باب [illegible] در فصل ۱۸ در آیه پانزدهم سفر [illegible]
یا قیم لکا [illegible] الوهیا الیکا [illegible] پیغمبری از نزدیکان شما از برادران شما مثل من برپا خواهد
برای شما خدای خالق شما [illegible] او بشنوید [illegible] از نزدیکان [illegible]
لفظ [illegible] از خویش [illegible] دارد [illegible] از برادران شما و چون برادری [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] برادر حقیقی [illegible] برادری در عهد [illegible] مقصود است [illegible] حضرت یعقوب باشد
با برادران [illegible] باشند و اهل [illegible] حضرت ابراهیم علیه السلام باشد [illegible] باشد که
برادر [illegible] ابراهیم علیه السلام است [illegible] حضرت اسحق باشد که حضرت اسماعیل علیه السلام
و بعد از آن [illegible] برادران [illegible] نبی [illegible] بود که انبیا علیهم
[illegible] خدا [illegible] الحجیه [illegible] رسل
خواهد [illegible]
مقصود [illegible] است زیرا که
در [illegible] تورات [illegible] علیهم
و حرف واو [illegible] لغت عبرانی [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

زیرا که تصدیق آن حضرت پیغمبر صاحب شریعت یعنی ابراهیم مبعوث شده که شریعت سابق را تغییر یا تکمیل باشد [illegible]
آیت تمام اهل عالم منتظر آمدن نبی دیگر هستند که بگویند بعد از این پیامبر چون نبی ابراهیم در زمان او [illegible]
و همه منتظر بودند که چون آن پیغمبر که شریعت سابق باشد و صاحب دین باشد شاید قانون دین آن باشد که
با ما بعد [illegible] باشد آن حضرت [illegible] عرض نمودند [illegible] آن قوم [illegible] و آن حضرت خواهش [illegible]
مناجات نمود [illegible] و جواب [illegible] جواب آیه که [illegible]
[illegible] و در این آیه نیز اولا [illegible]
در رسالت شده [illegible] فرموده [illegible] مبعوث [illegible] چنانکه [illegible] گفتند که [illegible]
علیه السلام پیغمبر است [illegible] تاکید فرموده که [illegible] بلکه از اولاد [illegible]
است [illegible] تاکید فرموده [illegible] صاحب شرع جدید [illegible] فرموده که [illegible]
در [illegible] بلکه کلام خود را از زبان او قرار داده [illegible] که فرق [illegible]
[illegible] تاکید فرموده که [illegible] که مطابق آیات [illegible]
[illegible] و بعد از اجتماع تمام این علامات در محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] صدق
او [illegible] قرار داده که [illegible] علامات صادق از کاذب تمیز دهند بعد از آنکه [illegible] فرموده که [illegible]
[illegible] انتقام [illegible] فرموده علامت صدق نبی صادق آن است که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نبی [illegible] که [illegible] این [illegible] که فرموده است [illegible] این پیغمبر [illegible]
و [illegible] این [illegible] است که گفته است از او [illegible] گفته است [illegible] پیغمبر [illegible] از او [illegible]
[illegible] قرار داده که در حقیقت [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] خدا [illegible] است [illegible] فرموده [illegible]
[illegible]
[illegible]
که [illegible] آن پیغمبر [illegible] انتقام [illegible] از او [illegible] آن پیغمبر که [illegible]
[illegible] آن پیغمبر [illegible]
[illegible] قرآن است که خداوند فرموده [illegible]
[illegible] که در حقیقت [illegible] که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد زیرا که [illegible]
[illegible] باشد [illegible] که فرموده [illegible] انتقام از او [illegible]
این پیغمبر [illegible] صاحب شمشیر انتقام است [illegible] خواسته [illegible]
[illegible] اولاد فرموده [illegible] اسحق است [illegible] اولاد اسحق
[illegible] از اولاد اسحق است [illegible]
[illegible] صاحب شمشیر انتقام [illegible]

خاصه انصاری که میگویند حضرت عیسی همان خداوند قدیم است که متحد شده با حادث و ظاهر شده در صورت
پس خود خداوند بوده نه فرستاده بودن از جانب خدا که هیچ در عبارت نیست که نمیگفت مناسبت ندارد و علاوه
تناقض است با دستاویز سیم دو جا که ای پیغمبر شبیه موسی است و هم این منافات از طرفی است و پس
اگر حضرت عیسی پسر خدا و قدیم متحد با حادث است با این اعتقاد را در حق مسیح ترجمه داشته باشند مطابق
در آخر ترجمه دانی که فرمودهاند و بر این امر پیغمبری شبیه موسی نخواهد آمد و انصاری پیش از ظهور امیر است
افضل از موسی و همه انبیا میدانند بلکه خدا و پسر خدا میدانند پس معنی این آیه در حق آنحضرت محال است و این قیود
و علامات جز در پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم صادق نخواهد بود دیگر از آیاتی که دلالت دارد بر رسالت آنحضرت
در تورات که در قرآن مجید بآن صراحت فرموده که یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة و تفسیر آن استند تکذیب آنحضرت
کنند همان آیه است و انواع مطالب مبتنی بر این الفاظ و شایان است نقل از آیات صریحة الدلالة آیات بیان
الهی است با حضرت خلیل علیه السلام در باب اکثر نفر اولاد او که اسحق و اسمعیل علیهما السلام باشند و ما اولا اعتقاد
شیعه اثنی عشریه را در انتخاب دیگر بیان کنیم و موافق آیات قرآن و اخبار ائمه اطهار بیان میکنیم آنگاه
تطبیق با آیات تورات میکنیم تا معلوم شود اهل کتاب اینها را داریم نه ما بلکه در حقیقت ایمان ببعض
و کفر ببعض هستند والله ولی التوفیق بدانکه باتفاق هر سه امت بلکه هرکس نزد حضرت ابراهیم علیه السلام
در زمان نمرود متولد شده از تارخ علیه السلام و نزدیک تولد او پدرش از دنیا رفت و مادرش او را
در غاری تربیت نمود و بعد از او که بسن طفولیت رسید با مادرش با آذر عموی او شد که آنحضرت را کتابی اول
و از امیه این مجادله تا بت پرستان داشت تا آن حدی سالی که مبعوث برسالت شد و از امیه این بعد
و در

و در زمان اهل خدا او مرجعی نبود و تمام خلق بت می پرستیدند و آنحضرت کمر همت بر میان بست و بت
پرستان را از بر آن فرمود و بالنتیجه نمرود و نمرودیان را هلاک نمود پس خداوند انبیا بعد او را بلند
بعد از نبوت برسالت او را اختصاص خود خلق که صاحب خود از غیر خدا منع نمود و تخلق در معرفت صفات الهیه
آنچه در مقام فنای محبت از جان و مال و فرزند گذشت و در وقت بت شکنی از منجنیق لوی آتش
که جبرئیل در هوا با او عرض نمود که آیا تو را حاجتی هست فرمود اما الیک فلا عرض کرد که بخدا عرض کن
فرمود علمه بحالی حسبی من سؤالی است از تعال من پس خداوند او را بمقام امامت بخشید تعال انی جاعلک للناس اماما
و چون حضرت خلیل نیابت الهیه را انبت نمود بر عرض نمود که خداوند مراتب رسالت و امامت را در ذریه
و از ذریه من قرار ده خداوند اجابت فرمود و فرمود امامت و رسالت عهد من است لا ینال عهدی الظالمین
یعنی بار پسرهای من آدم که بت پرستیده اند دیگر نیابت نبوت و امامت نخواهند پس عهد بسته
شد میان خداوند و خلیل او و عرض نمود که تا قیامت نبوت و امامت در ذریه آنحضرت باشد و هرگاه ایشان
زمانی خالی از نبی یا امام نخواهد بود پس باید همیشه از ذریه آنحضرت نبی در زمین باشد یا امامی و انبیا
امامت و منع سلطنت خدا در زیرا که اولاد در رحم است که بعد از خلقت و رسالت و نبوت بار ابراهیم رسیده
تا انبیا فرمود من و از جواهر و از نه آنکه منحصر باشد تا تحقیق حضرت آن شد که امامت از ذریه او کسی
دارای این منصب باشد نه آنکه منقطع شود را انبیا فرمود عهد من است یعنی برون تعیین و عهد خداوند نبوت
و امامت برگی قرار نگیرد نیافت و بعد از آنکه آنحضرت بنا گذاشته رسید در رحم او حضرت سارا از اعتقاد

آنحضرت [illegible] انکار و لیکن خداوند فرمود که الحال برزنی ... که وارث [illegible] کنیزکی از خانه زن باشد حضرت
ساره چون از خود ناامید شد بعد اذن داد بآنحضرت که تزویج با کنیز خود هاجر کند و خداوند اسمعیل را
باو داد و چون آثار حمل در هاجر پدیدار شد حضرت ساره او را غبطه [illegible] تا آنکه هاجر از او
گریخت و در بیابان ملکی باو ظاهر شد و او را تسلی داده امر بصبر در آزار [illegible] کرد و وعده داد که بسیار
تر بزرگ خواهیش کرد که تمام عالم به بزرگی او اقرار کنند پس بعد از شش سال ... خواب [illegible] اسمعیل شد
و بعد از ده سال ... حضرت ابراهیم ... [illegible] آوردن ...
... حضرت اسحق از ساره ... آنحضرت ... شده اسحق ... خداوند ... عهد بست
با حضرت ابراهیم که وعده که داده ... در باره اولاد او و ... که اسحق را بزرگ کنم و پیغمبران
و پادشاهان بسیار از نسل او بیرون آورم از اولاد یعقوب ... تا زمان ظهور ... ایشان است
رضوی است ... که باعتقاد شیعه حضرت مسیح علیه السلام است ... حضرت ابراهیم علیه السلام ... است
که نبوت در اسحق منقطع است و ... و زمین خالی از نبی ... باشد ...
اما وعده بزرگ ... تا قیامت ... شده و اسمعیل ... زنده ... در درگاه تو ... خداوند
فرمود دعای تو را درباره اسمعیل اجابت کردم و او را بسیار کنم و بزرگ کنم و بعد از ... نبوت از سلسله
اسحقیه پیغمبری را از اولاد اسمعیل بیاورم که اسمش محمد صلی الله علیه و آله باشد و دوازده سرور بزرگ از اولاد
اسمعیل بیاورم که تا قیامت امامت در ایشان باشد چنانچه اعتقاد شیعه است که تا امروز و تا قیامت [illegible]

باقی است

باقی است

وامروز امام زمان حضرت بقیة الله فرزند امام حسن عسکری علیه السلام زنده و امام بر پادشاهان [illegible]
و بعد از ظهور ... پادشاهی خواهد نمود و عدل عالم را خواهد گرفت ... خواهند
و بزرگی ابراهیم بر تمام عالم ظاهر خواهد یافت و بعد از شهادت حضرت بقیة الله حضرت سید الشهداء [illegible]
... زنده خواهد شد و در دنیا خواهد بود و بعد از او امیر المؤمنین علیه السلام زنده خواهد شد
... ائمه زنده خواهند شد تا آنکه نزدیک قیامت پیغمبر زنده خواهد شد ... تا وقتی که قیامت ...
و باین تفصیل ... خداوند ... خواهد آمد این اعتقاد شیعه است ... آیات ...
آیات تورات ... مطابق ... آیات ...

در اول پرشه لخ لخا ... در فصل ۱۲ که و یأمر ادونای ال ابرام لخ لخا مارصخا و ممولدتخا و مبیت
ابیخا ال هارص اشر ارئکا و اعسخا لگوی گادول و اوارخخا و اگدلا شمخا و هیه براخا و ابارخا
مبارخیخا و مقللخا آئور و نبرخو بخا کل مشپحوت ها ادما یعنی و فرمود خداوند بابراهیم برو تو
از زمین خود و از میان قوم خود و از خانه پدر خود بسوی آن زمینی که بتو نشان دهم و میکنم ترا امت بزرگ
و مبارک کنم ترا و بزرگ کنم نام ترا و باشی مبارک و مبارک کنم مبارک کنندگان ترا و نفرین کنندگان ترا
لعنت کنم و مبارک کنم بتو همه قبیله های زمین را ... این چند عهد است اول آنکه خداوند حضرت ابراهیم
را امت بزرگ ... دویم آنکه ... آنحضرت ... خداوند و کافران ...
باشند سیم آنکه اسم او را به بزرگی یاد کنند چهارم آنکه بسبب او تمام قبیله های زمین مبارک شوند ...
پس ... اولاد اسحق ... است که ... اولاد اسمعیل است ... باشد

چنانچه در این ملک هست که شرق و مغرب و جنوب و شمال زمین را تصرف و ذریه تو هم بسیار خواهد بود با آیات
قرآن از قبیل لیظهره علی الدین کله و آیه وعد الله الذین آمنوا لیستخلفنهم فی الارض الی آخر که تماما ثابت است
است یا معنی شخصی از اولاد ابراهیم که زمین را پر از عدل کند بعد از آنکه پر از جور باشد که باعتقاد اهل اسلام
مهدی موعود علیه السلام است و بعد از آیات بسیار در باب اثبات چهارم مرتبه بزرگی است در فصل بیست و یکم
ایشان بعد از آن است بزرگی اسحق و نبوت و پادشاهی در ذریه او مقرر است و ترسا راست است ب ما عار
همیدرتیه اتریاداه لاراکام سعق دتوسر للراکام کارش تااماه واث بناه کی للدیرش
ن ااماه هروت بیم بزبیع بیسحق و ریبع هداابار مژد بعن ابراهام علی اجوت بزر دیوبر
الرهیم ال ابراکام ال بیع بعتا علی منعر و علی امانتا کمل اخر تو سر الکاب راه تسع لقرلاده کی بیعیف
بیتقاره مخاز اریع دعم ات بن ۱۴ اماه لوزی اسمیلو کی زرعکا مهر یعنی و در بیان را مر لیر کام بصوری را
آنکه زائیده سرا ابراهیم خنده کرد چنانکه گفت با ابراهیم بیرون کن این کنیز این و پسر او که میراث برد پسر این
کنیز همراه پسر من اسحق و بعد آمد این کلام بسیار بنظر ابراهیم بالای خاطر پسر او و فرمود خدا بر ابراهیم نه بد آید
بنظر تو برای کودک و برای کنیز تو آنچه را بگوید بتو سارا بشنو گفته او که با اسحق خوانده شود از برای تو نسل
و نیز پسر این کنیز را امت بزرگی خواهم گذارد که ذریه تو است او و بعد گوییم در این آیه چند مطلب است اول
آنکه حضرت سارا حسد بهم رسانید و گفت با ابراهیم که فرستاده او را با پسرش بیرون کن که با پسر من اسحق ارث نبرد
دویم آنکه این کلام بنظر حضرت ابراهیم بسیار بد آمده بواسطه آنکه اسمعیل در پیش او بسیار حرمت میداشت و دلالت بر محبت او
سیم آنکه خداوند برای تسلی حضرت خلیل فرمود دل تنگ مباش از قول سارا زیرا که چنانچه اسحق از برکت تو است اسمعیل را
نیز

کنیز را نیز بزرگ خواهم نمود لکن بروی دیگر چنانچه اسحق از برکت است اسمعیل از ذریه تو است و اینکه وعده بزرگی داده شد
درباره اسحق و داده فرقی ندارد و با هر دو است که وعده خداوند به هر دو اولاد که از ذریت ابراهیم است با اسمعیل که به با یه
تسلی دل حضرت ابراهیم شود که رنج دل تنگ از قول سارا نیاید و بعد از وعده خداوند در باره اسحق به بعد از او ذریه آن
انبیا و پادشاهان از نسل او حضرت ابراهیم عرض کرد خداوند از اسمعیل نیز زنده باشد در درگاه تو بازهم گفت است
خواهی فرمود خداوند فرمود ولیشمعیل شمعتیخا هینه برختی اوتو وهیفرتی اوتو وهربیتی اوتو بماد
ماد شنیم عاسار نسیئیم یولید ونتتیو لگوی گدول یعنی و در حق اسمعیل شنیدم آنک مبارک کنم او را و برومند
کنم او را و بسیار کنم او را بزرگ کنم بسبب ماد ماد و از او دوازده سرور بزرگ و گروه
از این آیه چند مطلب مستفاد شود اول آنکه حضرت ابراهیم با آنکه وعده که درباره اسحق شنیده چون نگاه میکرد
ابتدا را مستقر نمیدید و خالص که خداوند او وعده او درباره اسمعیل الکاه فرا چه مبنی زنده بماند نه زنده
ظاهر و هویدا است زیرا که زنده ماند نه ... آنکه ... حیوة ... او حرم الله ... دهد
اجابت دعای آنحضرت فرمود او را مبارک گرداند و این مبارکی بهمان مبارکی است که ابراهیم وعده داده شد
یعنی مبارکی تو در ذریه تو از او خواهد شد و بزرگ گرداند با ماد ماد که ممکن باشد که محققین علمای یهود
گفته اند و مسلمانان میگویند که مراد از ماد ماد بعدد محمد است صلی الله علیه و آله و بزرگی اسمعیل و شرافت او و ذریه او
بواسطه خاتم پیغمبران ... است و اگر مقصود از لفظ ماد ماد بسیار بسیار باشد چنانچه یهود میگویند نفاسد بلکه خواهد
اول آنکه تکرار لازم میاید زیرا که سابقا گفته شده حرم الله کثرت نسل که با ذریت بسیار باشند هر گاه بار دیگر
تکرار شود بعد بکر دعای خلیل این بعد که شانی ندارد و بکرار این بعد بی تناسب است و بی تحقیق نیز ... مراد از بزرگی
و شرافت نبوت و سلطنت الهیه خواهد بود که خداوند در ذریه اسمعیل قرار داده بسبب محمد صلی الله علیه و آله

والحق فرمود چو انبیه سرور بزرگ از نسل او چه خواهم آورد و اولاد این وعده را بعد از وعده بزرگ مشمول احسان حضرت رحمت
نموده و فرمود پس باید این چو انبیه سرور بزرگ بعد از نامادر باشد ثانیاً مقصود از چو انبیه سرور بزرگ که سلطنت اسلام است
اگر مقصود پسران اسمعیل باشد بقول بعضی از اهل کتاب بیت المقدس است بعد از آنچه استجابت شد دعای ابراهیم علیه السلام شد که
پسران تو بیت المقدس را بعضی از انبیا نزد اسحق با سمعیل چه عطیه این نزد او بزرگ در جمیع دل الحضرت را چیزی از اعلام ابرار
رنگ نمیده که او را بیرون کن که با پسر من میراث نبرد ثالثاً آنکه این چنین از اسمعیل است که سلطنت الهی که نبوت
و امامت است از ذریه اسحق بعد از خرابی ثانی بیت المقدس بر ایشان ختم پس اکبر و بعد مقصود او نزد که تا باید قرار
داده که در ذریه ابراهیم تا به انبیاء زیاد باشد در وقت البته محمد بن عبدالله [illegible] وعده ابدیت در این ذریه اسمعیل است
و در این سلسله تحقق یافته الا محمد صلی الله علیه و آله و بعد از او باقی است و چو انبیه سرور بزرگ که باید انبیا
گذشته [illegible] از دهر باقی است و سلطان ممالک وجهه از عوالم غیب و شهود است و وعده که خداوند به ابراهیم
داده که اسم او را [illegible] باید گشته و برا او افزون گشته [illegible] مبارک شود [illegible] خواهد شد
الله در زمان ظهور او [illegible] است و امروز [illegible] است که در جای [illegible] ابراهیم [illegible] نبوت و امامت
نکرده از بنی اسرائیل و بنی عیص [illegible] از بنی اسمعیل [illegible] سلسله پس [illegible] این وعده که خداوند
البته [illegible] فرموده در حق [illegible] خواهد [illegible] خواهد آمد و اکبر مقصود سلطنت ظاهریه باشد
این تیر [illegible] است که از نسل اسرائیل منقطع شد و بعد از خرابی ثانی بیت المقدس سلطنت [illegible]
علیه بعد از رفع حضرت عیسی علیه السلام [illegible] در انجیل و قرآن [illegible]
که ضربت علیهم الذلة و المسکنة و باؤا بغضب من الله [illegible] الا [illegible]
باشد

باشد نصّی و صریح است در [illegible] در باره حضرت اسمعیل علیه السلام آنکه در فصل [illegible] در سفر تکوین باب
درآیه [illegible] ویومر لاه ملاخ ادونای شوبی ال گبیرتخ وهتعنی تحت یادیها ویومر لاه ملاخ ادونای
هرباه ارباه ات زرعخ ولا یسافر مروب ویومر لاه ملاخ ادونای هناخ هاراه ویولدت
بن وقارات شمو یشمعئیل کی شامع ادونای ال عانیخ وهو یهیه پرا آدام یادو بکل وید
کل بو وعل پنی کل احاو یشکن یعنی و گفت فرشته خدا باو باز گرد بسوی خانمت و منقاد
شو زیر دست او و گفت باو فرشته خدا بسیار کنم ذریه تو را و نه شمرده آید از بسیاری و گفت باو فرشته
خدا اینک تو حامله و میزائی پسری و بگذار اسم او را اسمعیل چه شنیده خداوند زاری تو را و او باشد
بیابانی آدم دست او در همه و دست همه باو و بالای حضور همه برادرانش ساکن شود و در این ترجمه این
آیات چند مطلب است اول آنکه حضرت [illegible] سلام [illegible] را این مرتبه نزد خدا در عبارت [illegible] که
[illegible] ثانیاً آنکه [illegible] نظر رحمت [illegible] که خداوند [illegible] است که او [illegible] باشد
و امر فرمود که در [illegible] صبور باش و مژده داد باو که حامله و پسری [illegible] که [illegible] نظر بزرگ رحمت
و اسم او را اسمعیل بگذار زیرا که شنیده خداوند دعای [illegible] در طلب [illegible] داده شده که اسمش
مرکب است از سمع و ایل که اسم خداوند است و [illegible] است که [illegible] مقام [illegible] باشد وجود او
[illegible] بسیار [illegible] آدم [illegible] باشد که
[illegible] حال او [illegible] است که [illegible]
از [illegible] است که [illegible] باشد چهارم آنکه فرموده دست او در همه [illegible]

اول آنکه بعد از حضرت باشد یعنی او بر همه طوائف غالب شود و این یعنی با قوه و [illegible] و دیگر آنکه باید
مصدق انبیا باشد یعنی تمام که در زمره او خواهند شد تصدیق همه پیشینیان از انبیا خواهد نمود و انها
نیز تصدیق او خواهند کرد چنانچه واقع امر چنین شد که آنحضرت یعنی رسول خاتم صلی الله علیه و آله مصدق جمیع
انبیا بود و تمام انبیا تصدیق او نموده‌اند چنانچه در قرآن خبر از همین مطلب داده شده مصدقا لما بین یدیه و منه
و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه
و لتبیننه للناس و دیگر آنکه [illegible] مراد از ید وحی باشد چنانچه [illegible] علیه السلام نقل از [illegible]
علمای یهود و نصاری در روایات بسیار از کتب انبیا بیان نموده‌اند از کتاب [illegible] علیهم السلام [illegible]
سیم و هشتم [illegible] و چهلم کتاب [illegible] یعنی وحی او در همه [illegible] خبر داده شده [illegible] سابقه
در روح [illegible] شده و [illegible] تمام است [illegible] از او مقرر [illegible] و دیگر آنکه بعد صاحب شریعت باشد یعنی
آنچه او آورد از اعتقادات و اخلاق همه انبیا تصدیق کرده باشند و او تصدیق همه شریعتها کند
و شریعت او جامع همه شریعتها باشد چنانچه در قرآن است قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد
الا الله و لا نشرک به شیئا پنجم آنکه بالای [illegible] مراد [illegible] است که مراد از بالا [illegible]
و استعلا رتبه الهی است [illegible]
و از اولاد اسماعیل [illegible] از اولاد ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]

باد و مبارک شود که ظهور کلام الهی در زمان ظهور حضرت [illegible] فصلی از جمله آیات [illegible]
در تورات که حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون استدلال فرموده آیه [illegible] است که [illegible]
[illegible]

یعنی کلام خدا رسید از کوه سینا و درخشید از کوه ساعیر و فروزان شد از کوه فاران و با او خواهند بود
هزاران هزار از مقدسان و در دست راست او خواهد بود شریعت آتشین [illegible] مطلب
[illegible] اول آنکه نزول تورات [illegible] در کوه سینا بر حضرت موسی [illegible] علیه السلام [illegible] نزول
انجیل بر حضرت عیسی علیه السلام در کوه ساعیر [illegible] بر حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم در جبل فاران که در مکه است
و در این [illegible] با او خواهند بود هزاران از مقدسان که اشاره [illegible] قوت شریعت آنحضرت [illegible]
[illegible] باشد
[illegible] از شریعت آتشین [illegible]
[illegible] از کوه ساعیر [illegible] از کوه فاران [illegible]
عیسی علیه السلام از کوه ساعیر [illegible] معجزات آورد [illegible]
از کوه فاران [illegible] که با او هزاران هزار از مقدسان [illegible] باشند [illegible]
[illegible]
[illegible]

فصل و از جمله ادله امریکه که بابت صحت بالغه است بر هر کسی که دارای تنزیل عیسی علیه السلام است فرمایش حضرت اشعیای
نبی علیه السلام است که میفرماید در فصل ۴۲ کتاب خود این بنده من است ... برگزیده من ... [illegible]
روی عالم ... لا یصیح و لا یرفع و لا یسمع [illegible] قصبه مرضوضه لا یقصف و فتیله [illegible]
لا یطفی ... لا یکل و لا ینکسر [illegible] ...
بشارت ... [illegible] یعنی اینکه بنده من که برگزیده من است ... او را راضی است جان من
الهام خود را باو ... طوائف بیرون آورد ... نکند ... او را از خود ... شده
را ... کتان ... اخبار ... نکند ... را ضعیف ... و ... تعجیل نکند ... زند
تا بنهد در زمین شریعت حق خود را و بر شریعت او جزایر ... امید وار باشند و ... در این آیه چند علامت
بیان شده اول آنکه او را خداوند بنده خود ... برگزیده خود خوانده چنانچه در قرآن سبحان الذی اسری بعبده
و اوحی الی عبده ... و در تشهد اشهد ان محمدا عبده ... دوم آنکه ... او را ...
... ثالث ... اوصاف ... سیم آنکه ... است
سیم آنکه جان من از او راضی است که خطاب یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه ... است
چهارم آنکه ... روح من را ... روح القدس نازل ... خواهد شد ...
اعظم که روح ... باشد که اعظم از جبرئیل است ... ملائکه ... نازل شده ... صلی الله علیه
علیه و آله پنجم آنکه ... طوائف عالم ... بیرون آورد ... عام باشد ... اختصاص ... طائفه ... باشد
که ... بر ... الناس ... در این است ... الاحمر و الاسود ... ششم ... تعجیل ...
نباشد ... فریاد ... نزند ... و ... غلیظ القلب لانفضوا من حولک ... سازد که

لا در زمین ... [illegible]

لا در زمین
امر الحکم ... الذین یفضلون ... الله خود ... را ... ضعیف را ... نکند
هفتم آنکه شریعت ... پیرون آورد ... صاحب صراط مستقیم و منهاج قویم باشد که نه ... افراط و تفریط
باشد که ... نه ... باطن ... صراط ... الذین ... اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
... باشد که لا شرقیه و لا غربیه و ... اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین ... النصاری ... از ... شرط ... ظاهر
از شریعت ... و باطن ... شریعت ... است و الا شریعت ... در ... دیگر
خواهد شد ... آنکه ... ضعیف ... حال ... است که هر کس ... حال پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد که با ...
... دشمن ... ملوک ... ناوقتی که باز شریعت در زمین نهاده ... ارزد
... ظاهر ... افراط ... جمع ... الله ...
الله ... سلطنت ... عبارت ... شریعت ... آنکه تعجیل نکنند ... در
تبلیغ احکام شریعت ... عذاب ... است ... زمین ... آنکه ... تا نهد ... را
... از ... و مقاتله ... آنکه ... را ... اخلاق ... خود را ...
... آنکه ... اولیا ... الکهف ... نبات ... داد ...
... آنکه ... بانی ... دوم ...
از شریعت او جزایر امید وار باشند اشاره ... شریعت او ... چنانچه در ... کتاب ...
... از ... در حق پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم ... تشنیع ... در قرآن ... مذکور

و بعد از آنکه او با دارا بودن این علامات ادعای رسالت نمود بنی صادق تصدیق شعیا از قول خداوند خبر داده مانع از قبول
جز عناد و لجاج چیست و در حقیقت این بیان شعیا تعریف رسالت است زیرا که رسول منبع الهیست که خدا
تکیه گاه او باشد و از او راضی و معصوم باشد که نافرمانی خدا از او سر نزده باشد و صاحب روح وحی باشد
و شریعت بیاورد و رسانیده باشد تا شریعت ثابت نکند از دنیا نرود و هر که با این صفات پیغمبر نباشد پس
پیغمبر بحق علامت باشد و در حقیقت قیاس مرکب از دو مقدمه صحیح منتج نتیجه یقینیه است صغری آنکه محمد صلی الله علیه و آله
دارای این علامات پیغمبری بود بالضروره و هر کس دارای این علامات پیغمبر است پس حضرت محمد پیغمبر است بحکم حضرت شعیا
پس او پیغمبر است بحکم شعیا و نیز در کلمات شعیا در فقرات بعد از این فقرات مذکور است بعد از ذکر بعثت پیغمبر
و آنکه از کسانی که ... خطاب بحضرت شعیا میفرماید منم خدا آنکه ترا بحق خواندم و ترا گرفتم
دست ترا و نگهدار تو خواهم شد و ترا عهد قوم و نور امتها خواهم گردانید تا چشمهای کوران را بگشائی و اسیران را از زندان بیرون آوری
و ظلمت نشینان را از زندان ... منم خدا آنکه یهوه اسم من است و جلال خود را بدیگری نخواهم داد و ستایش خود را
بتهای تراشیده نخواهم داد اینک وقایع اولین واقع شد ... پیش از آنکه بظهور آید شما را از آنها اطلاع میدهم
با همان عبارت ... از اولاد اسمعیل ... که کوران را ... و نیز ... شرط ...
با ابراهیم شناسنده بیغمبر ... گفته او را از کنار ... دریا ... و جزایر ...
در شهرها و قریه ها ... که مسکن اولاد قیدار است ... و حضرت ... از سر ...
و تسبیح خدا را در جزایر اعلام کنند و بعد از چند فقره میفرماید ... کوران را براهی که ندانسته اند ... رهبری کرده
باشند و ... در پیش ایشان ... گردانیده ... الخ ... (۱۶)
عنوان ... بدانکه
در این

در این بیانات چند علامت است اول آنکه مدح و تسبیح تازه برای خدا گفته شود و معلوم است که مدح و تسبیح در شریعت این پیغمبر
شباهت با دین کهنه ندارد دوم آنکه خبر داده از کنارهای زمین و دریاها و جزایر که مسخر پیغمبر بوده و ریزان میشوند
مانند شریعت تازه و اکثری نیست بلکه تمام روی زمین برای آن است محمد است مطلب سیم آنکه فرموده شهرها که مسکن اولاد
قیدار است یعنی اعراب زیرا که از اولاد آنحضرت است که آنحضرت از اولاد قیدار ابن اسمعیل است چنانکه علمای یهود و بیان نموده است
و اسمعیل علیه السلام ... چهارم آنکه میفرماید ساکنان کوهها و معبدها فریاد کنند که اشاره است باذان مقرر در این شریعت است
که فریاد تکبیر و تهلیل و اثبات عزت خدا در همه معبدها میکنند پنجم آنکه تسبیح خدا را در جزایر اعلام کنند که شریعت او (۲)
عام است ششم آنکه شریعت او در ساحل ... هفتم آنکه بلند ... ابراهیم ... بر جمیع ...
هشتم آنکه ... از اعتدال طریقت آنحضرت است و خبر داده که ... اراده ...
نهم آنکه فرموده ... بتها ... آنحضرت ... (۱۵)
... نیز ... و ... آنحضرت ... پس مانع از قبول
جز عناد نباشد فصل در کتاب حضرت شعیا ... از آیه دهم فصل (۲۸) است که میفرماید
که صو لاصاو صو لاصاو قو لاقاو قو لاقاو زعیر شام زعیر شام کی بلعجی سافا و بلاشون اخرت
یدبر ال هاعام هزه ... فرموده ... لاکف ... و ...
و ... صو لاصاو صو لاصاو قو لاقاو قو لاقاو زعیر شام زعیر شام ...
... بقدر زبان ... اندکی آنجا اندکی آنجا ... باشد
که ... زبانی دیگر ... میکند ... است
... اسرائیل ... شنیدن ... نخواستند ... باشد ... اندازه

کند بعد از آنکه از کل انبیا از کل انبیا با سبب سطر فرستاده و در ملکوت آسمان نه زیسته نه دل گفته تو و بلغه
افتند و گرفته شود و اهل کوه و در این آیات علامات حقیقت که اتفاق عالم انبیا صلی الله علیه و آله است و در عالم مرتبت
اول آنکه پیغمبر یا امام فرمان دهد با الهام و فرمان و احوال سایر انبیا و ادیان تعرض را که اگر بر بدن امر فرمود [illegible]
و این اقرب است اول است احوال حرام شده باشد منع بعض از احکام تا زمان حجت او بود و قول [illegible] را بعض [illegible]
سقط گرفته اند و بعض [illegible] تا زمان در هر عصر [illegible] است و شیوع که صلوات الله و بعض علم واحد بعد واحد باشند و قول [illegible]
ناسخ بعد منسوخ حرام آنکه فرمود پیغمبر نیز از کل انبیا عظیم تر است از قرآن بعضی قدری دیدگی قدری از دهر [illegible]
و حفظ در آن الحمد و از سنه مختلفه تا نامه الواح تورات و صحف آدم باشد هم آنکه پیغمبر امام به زبان دیگر باشند بعض عرب باشند
نه عجمی که زبان آن امر نبی است چهارم آنکه او ادراک آن را پیش خلقانی باشد نیز از بعض که علم تمام باشد و اسلامی
تمیع بعلم نسبت تمیع و دیگر که مطلع بر قواعد او بوده باشد واقع است پنجم آنکه فرموده معلوف [illegible] آنها است زیر الله [illegible]
او از مبتدا و شرع و حفظ که خود اظهار است ششم آنکه پیغمبر امام به زبان آن امر نبی به واسطه خلاف او ظرف نیز در ملکوت [illegible]
مانند بعض قرابت و جبرئیل و نیز از امثال که هستند که بعض گشته شده و در بعض متفرق و بسیاری خوار و قبول گشته و هم [illegible]
هزار است و بسیار حفظ و از جمله آیات کتاب حضرت شعیا علیه السلام آیاتی است که حضرت رضا علیه السلام در مجلس با ران

السلام علیک فرمود که پیغمبر ...

نیز صورت چو سواری دیدم یکی بر خر سوار است و دیگری بر شتر که دنیا خبر آن دو سوار در دست شده و دیگری سوار و جلو تر
سواری دیدم که بقره می زد و جلوه می زد با سیاهان دیدیم و گمند از عزم تو و فقره دیگر در کلام حضرت رضا علیه السلام نقل شده
کربه از تقیه بعید یا بروایت سقط شده از روایات است که مراد از خر سوار حضرت عیسی علیه السلام است که تا باب
بر خر سوار شده و از شتر سوار خاتم انبیا صلی الله علیه و آله است که تا بار شتر را سوار شده و مراد از شتر سوار در جلو او فرزند [illegible]

که بعد

که تم با سیاهان دیدیم و گمند از عزم تو امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است که ملقب است بابیه الله علیه السلام
و آیات بسیار دیگر در کتاب حضرت شعیا موجود است که بعض از آنها را مرحوم علامه مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب مستطاب
مفتاح الجنة نقل فرموده و در النجم الثاقب بعض را ذکر نموده و اظهار بعض ایشان اثبات الحجة [illegible] نقل شده
و بعض از آیات که ذکر است بعض از جمله بر آیات آن کتاب چنان است از زبان داود علیه السلام که در آخر
الفرقان و ابل صورت شده در تفسیر این عبارت از زبان آن الخ از اهل بیت ال علیم سابقاً بر در او بیرون
که اللهم ابیهم الحمد و احضار خلا و الحج اعاده نیز از فتن با گردانم بر قرم محال [illegible] که تکرار نه [illegible]
و خداوند و بسیارت گفته بسیار شود که اینها است اول بهاء ان جمیع و تمیع بعید است که حضرت
شعیا خبر داده و علامت حجت که فرموده بسیارت گفته بسیار شنیدند بسیار است از زمان [illegible] است که به این آیات
بر قرار شده و انه تراب تا نامه که در آن شده و آنچه فرموده سه بنابر گرانیه یا بعده اثنا عشر [illegible]
که تحقیق تفسیر آن در زمان حضرت عیسی گفته اند است بعض در از جمله او در مکه و اصحه للاولیاء ابوات [illegible]
حضرت حبقوق نبی علیه السلام است که در زمان آخر گفت السفر بعید بعد از مناجات بسیار که از ظلم ظالمان [illegible]
الهی ملکنیه پیغمبر در تفسیر دو آیه ایا علی تفسیر طی عمر داد که اهل الصلاة و علی ما صبر و واجب [illegible]
با و در ماه رجب عدی ترجیح کانی و بعض احوال دیگر کتب او فرق و نام علی عطر حرمت لعن [illegible]
که عرد جادوی کرد و با جمع الخلق و الله یحب ایام تمهیده [illegible] که بر آید الله [illegible]
نقض و صدق با برنا زیبه نیز بر آن در واقع بر آن بر آن که واقع باشد در آن جهت که انسان باشد
بر قادر خدا از آن که بعضی بر بعده حجت که تفصیل گفته از احکام و در وقوع تکرار و دیگر امید داریم و [illegible]
او که ابتدا آمدن است و در پی کند هر که ثابت در گفته با او شناسند شاید بر او و جان او و صالح السبب ایمان او
زمانی گفته و انسان حرج آن آمدن بعضی که غیر از احکام اسلام بود و نیز قیامت ساعت ظهور آخرت [illegible]
که در این آیت بیان شده و آنچه فرموده حکایت کرد با آن شاید باشند اشاره به قصه گفتن آنها است [illegible]

تا آنکه در ایام [illegible] الهی [illegible] و تا روش [illegible] پادشاهان سلاطین کیان شاهنشاه [illegible] و [illegible]

ها ارض [illegible] و مراد وحی الهی است از جنوب بیاید و جنوب بیت المقدس کوه است [illegible] و قدوس

کوه پاران [illegible] اسرار آن خلافت او و از ستایش او پر شد زمین و در دیگر [illegible] کتب انبیا

پاران [illegible] باشد و در [illegible] خاتم [illegible] است زیرا که اولاد [illegible] فرستاده [illegible] مراد [illegible] است

و ثنا [illegible] فرستاده [illegible] از کوه فاران [illegible] و کوه فاران معلوم است که مکه است و ثنا [illegible] فرستاده [illegible]

آسمان را [illegible] تشریف [illegible] معراج [illegible] و [illegible] انبیا را [illegible] واقع شده در آیات فرستاده که [illegible]

پر [illegible] زمین را که باز [illegible] حضرت [illegible] و قرآن [illegible] است و [illegible] که [illegible] است [illegible]

و [illegible] است که دیگر [illegible] فصل دوازدهم [illegible] نبوت [illegible] آن حضرت [illegible]

حضرت دانیال علیه السلام [illegible] آن حضرت [illegible]

طالب [illegible] کتاب مفتاح النبوة [illegible]

ترک [illegible] است که [illegible]

[illegible] زمان [illegible] مردم از خواب غفلت [illegible]

فصل

فصل [illegible] در بیان آنکه حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون [illegible] حضرت داود علیه السلام [illegible] زبور

که جاثلیق [illegible] آن است که [illegible] مردم آنکه [illegible]

و واقع است که [illegible] الوهیت و نبوت [illegible] آن حضرت [illegible]

و [illegible] عیسی [illegible] است [illegible]

[illegible] حضرت عیسی علیه السلام [illegible] مردم [illegible]

[illegible] بنابر آنکه [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] که حضرت داود [illegible]

[illegible] فرستاده [illegible] کرده شده [illegible]

[illegible] [illegible]

حضرت [illegible] حضرت عیسی علیه السلام است [illegible]

[illegible] نبوت [illegible] است که [illegible] معروف است ~~[illegible]~~

[illegible] شده [illegible]

و [illegible] مفتاح النبوة [illegible]

[illegible] ترتیب [illegible]

[illegible] ترتیب [illegible]

[illegible] ترتیب [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] الانبیا [illegible]

[illegible]

و بعضی دیگر که اشاره نکرده اند و خود بعد از ترجمه الفاظ استنباط کرده ام نیز می نویسم و آن کلمه ... ناطقه است و اما ...
دلالت بر ... بعضی اول در حرف الف مذکور است اتیا اوستا اوستا نزع ع ربایا هو مرا تا سیدین اسما
نیز بیان ... که از جا بکنند ... را نابود کنند ... را و فرزند آتش را ...
کرده شود ... پرویز و ... تولد ... سال ... سال قبل از تولد پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله
... است آمده است ... است ... نقش ... است ...
و دیگر ... نابود کنند ... بهای ... آن ... که در ... ساوه است که ... از
... در ... آب ... شب تولد آنحضرت ... تمام ... خانه
... خانه و بام کعبه ... که ... استوار ... پرده کنده شود ... دریا ...
و دیگر ... فروغ آتش ... اشاره ... آتشکده ... فارس است که هزار سال ... بود و ...
... و تمام ... و ... پرستیدند ... شب تولد آنحضرت ... شد و اسباب
... کرده ... و خرابی کردن اشاره ... طاق ... انوشیروان است که معروف به طاق کسری
که سه دفعه ساختند که تا قیامت ... در شب تولد آنحضرت خراب شد دفعه اول و دفعه دوم ... ساختند
و باز خراب شد ... در ... طاق ... انوشیروان ... سطیح ...
... و در ... طاق و خواب ... که ...
... انوشیروان ... جواب ... تولد پیغمبر ...
که ... پادشاه ... کنند ... زمان ...
... پرویز ... است که ... است ...

دو در

و در این حرف ... حال ... گرشا ... نیز فراموش کند
و ... خدا ... نسبت ... الله ... ماند
و ... است که ... است ...
... الله ... است ... است و ... که
... از خود ... در حرف ... مذکور است

نیز ... خانه مقدس را خراب کنند ... حیوان ...

و این خبر ... تولد آنحضرت است که ابرهه ... خانه کعبه را خراب کند ... عبد المطلب ... کرده ... ابابیل ... حجاره ... هلاک ... در قرآن مجید وارد است ... معروف و مشهور است و در حرف ... مذکور است ...
... در ... است ... شده ... آنحضرت ...
اشاره است ... خدا ... الله ... در ... که ...
... صاحب ... است ... است ... که ... آنحضرت ... شد
... از تولد آنحضرت خراب شد ... آنحضرت ... شد ...
و در حرف میم مذکور است محمد ... ما ... ما ...
اقتدار ... کرده ... که ... باشد ... و ...
اقتدار اشاره است ... که در ... است ...

یعنی مجید و کلی باشد شاه است یا به وعده که حضرت علیه السلام [illegible] که این فرشته گفت دست او در [illegible] دست [illegible] مراد

یعنی آن رسیده ظهورش و راس ذات است و دیگر آنکه او است و اعداد اول رسیده است که جامع کل ظاهر الذات الملائکة

و مقصد منزلت ثابت است و اگر یعنی العلیین تاج باشد یا یعنی بهتر جای است و اختصاص آنحضرت از علم انبیا

لهذا او را خاتمیت است و وجوب خواص شده که از سلسله نسب طیب او است یا آنکه او در روی صالحات است و [illegible]

لقب یا اسم سامی آنحضرت و دیگر چهار شعبه [illegible] لهذا اعلای [illegible] ثبت [illegible] که او را

پادشاه خوانده یعنی رجال آنکه در کلمات انبیا لفظ ملک یعنی [illegible] الملک [illegible] در [illegible]

حضرت موسی را پادشاه خوانده و مراد [illegible] و دیگر [illegible] است که [illegible] و در وعده آن حضرت [illegible]

[illegible] انبیا را پادشاه خوانند و در حرف [illegible] پیغمبر [illegible] [illegible]

و در اخفف [illegible] یعنی روشن کند چون [illegible] اشاره [illegible] که [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible] الملک [illegible] است و [illegible] قیامت [illegible] که [illegible]

و اشاره است [illegible] آنحضرت و خاتمیت او [illegible] که [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] باشد یعنی [illegible] است و باشد از [illegible]

و آن [illegible] است در [illegible] که حضرت [illegible] که [illegible]

[illegible] است که [illegible] است و مراد [illegible] است و در حرف [illegible] پیغمبر [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] را اشاره است [illegible] که حضرت [illegible]

تازه [illegible] که در کلام [illegible] و [illegible] قرآن و اعجاز او [illegible]

[illegible] و [illegible] اشاره [illegible] و [illegible] است [illegible] آنحضرت [illegible]

صلی الله علیه و آله

صلی الله علیه و آله و [illegible] که مراد از [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]

که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پیغمبر [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible]

[illegible] و در حرف [illegible] پیغمبر [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] که [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] اشاره [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] باشد از [illegible] است [illegible]

[illegible] است و [illegible] یعنی [illegible] بتحقیق [illegible]

[illegible] که در کلام حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]

اشاره [illegible] آنحضرت است که [illegible] و در حرف [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] است که در قرآن [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] که در [illegible]

است که [illegible]

اورست [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

و چنین سی فرسخ که لقب شیعه پادشاه مدت اصغر پادشاه [illegible] است و سی ماه [illegible] لقب [illegible] ارباب
که مقصود لقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است در این رقم بابات و ناشنیده که تنبیهی اشتر کرده بالکه [illegible]
شد به سلمانی از آنکه راست ره گرفته [illegible] از سر [illegible] به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و دو [illegible]
نیز چهار سال و نه ماه سلطنت [illegible] فرسخ که مدت خلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله است
و در فصل چهارم در حرف شین می‌فرماید [illegible] و [illegible] و [illegible] نیز شش
نفر جوان از زومند از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام در یک روز کشته شوند و [illegible] با ایشان زحمت افتند
که مراد اصحاب جانثار حضرت سید الشهدا علیه السلام باشند و در حرف را فرماید [illegible]
و [illegible] و پ

و در حرف قاف فرماید [illegible] نیز سر از قفا بریده شود
با گلوی در کنار نهر مانند قربانی مانند [illegible] در زفاف گرفته شود عزا از شهادت حضرت سید الشهدا جانهای
ما به صلوات الله علیهم اجمعین است که سرش از قفا بریده شد و با شمشیر [illegible] و در کنار نهر فرات
مانند گوسفند قربانی که از تن سر از بدنش ببرند بعد از مردن [illegible] آنحضرت آفتاب [illegible] و زمین
لرزید و ابرهای سرخ روی آسمان را پوشید و باران سرخ رنگ تا سه روز بارید که بعد از آنحضرت [illegible]
و بعد از دفن بدن [illegible] روز که سرش دفن شد [illegible] آفتاب و ماه و ستارها سرخ رنگ بودند [illegible]
زفاف [illegible] حضرت قاسم علیه السلام است و از این عبارت [illegible] که عقد [illegible]
و قصه [illegible] حضرت سید الشهدا [illegible] در [illegible] و اخبار بسیار وارد است [illegible]

و در حرف

[illegible]
و در حرف صاد می‌فرماید [illegible] و [illegible] و در [illegible] نیز [illegible]
فرزند [illegible] و [illegible] و در [illegible] نوشته [illegible]
و در [illegible] احوال [illegible] از متواترات است و در حرف دال می‌فرماید [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] نیز [illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible] شام که [illegible] کرده [illegible] و مردم [illegible]
[illegible] الاطفال [illegible] شام [illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible] و در اواخر فصل پنجم [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] و در اواخر فصل [illegible] می‌فرماید [illegible]
[illegible] پادشاهی اسلامی [illegible]
حضرت [illegible] و اخبار متواتره از طریق شیعه [illegible]
[illegible] است که [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] نیز [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] الکتاب [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] الکتب [illegible]

تصدیق را با ایات انجیل که دال بر نبوت و رسالت و حقیت آنجناب صلی الله علیه و آله الاطیاب است آورده از جمله آیات است

که تکلم کرد آنحضرت بزبان عیسی علیه السلام زیرا که بعد و در کتب منزل با و نشده هرگز بزبانی [illegible] و عرفانی

نفرموده از قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوریة و مبشرا برسول یاتی

من بعدی اسمه احمد صلی الله علیه و آله زیرا که قرآن را [illegible] خوانده [illegible] فاتحه بعد از [illegible] نجران و [illegible]

انها [illegible] سابقه [illegible] انها [illegible] از علامات عذاب و قبول جزیه [illegible]

عدت و شرکت که در [illegible] بر تکذیب آنحضرت [illegible] آیت بعد و چون [illegible] که

جای انکار نیست نکرده [illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible] ایات انجیل [illegible]

[illegible] ایات هر کتاب [illegible] است [illegible] که [illegible] حضرت عیسی [illegible]

ان وصف [illegible] که [illegible] انجیل [illegible] است و در فصل چهارم

[illegible] و ان [illegible] الثانی [illegible] یکون [illegible] الامام

[illegible] و ان [illegible] الثانی [illegible]

[illegible] که [illegible] فقد [illegible]

[illegible] هر گاه [illegible] حفظ کنید [illegible]

از [illegible] که [illegible] احمد صلی الله علیه و آله [illegible] آنحضرت [illegible] احمد خوانده

ان است که آنحضرت را اسم [illegible] است و اسم [illegible] احمد صلی الله علیه و آله و چون حضرت عیسی [illegible] است [illegible]

ان [illegible] است [illegible] خاتم است [illegible] است

[illegible] احمد [illegible] حق و حقیقت است و از این [illegible] که [illegible] است [illegible]

[illegible] که در [illegible] است [illegible] است

تمیم است

تمیم است و [illegible] است [illegible] زیرا که [illegible] حفظ کنند او [illegible] است

[illegible] و در فصل [illegible] مفیز [illegible] فارقلیط [illegible]

[illegible] شهد [illegible] الثانی

[illegible] التی [illegible] که [illegible] احمد صلی الله علیه و آله [illegible] که [illegible] از [illegible]

[illegible] حق حقیقت است [illegible] شهادت [illegible] شهادت [illegible]

که [illegible] شهادت [illegible] عیسی علیه السلام [illegible] است که حضرت [illegible]

[illegible] که [illegible] است و در فصل [illegible]

[illegible] فارقلیط [illegible]

[illegible] فارقلیط [illegible]

[illegible]

[illegible] احمد [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] احمد [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] از آنکه [illegible]

که کلمه عالم و علاوه و علمای زاده و دیان کرده شده نفس تضادی شده که بنابر این عالم امر روح و خود ارض داده
و بسیار سخنهای گفتنی دارم که اکنون نمی توانید که طاقت شنیدن آن را ندارید از تعریف ... ان کلمه عالم ملکوت
لاکن چون شما را الحال ... شنیدن ... از آن سخنها ملکوت کردم ... که ان بکات ... دهنده عالم ... ان
روح حق حقیقت ... پرنا ... شود ... که ان احمد است ... از پیش خود سخن نگوید ... که بشنود
از وحی ملکوت ... و از آنچه خواهد آمد شما را خبر دهد ... در این فرمایشها ... روح الله ... تمام آنرا ...
چند مطلب بیان شده اول آنکه فرمود غمناک شده اید که گفتم از میان شما میروم خبر شما در این است که من بروم
تا ... شریعه ... بهتر است ... که ... شما ... دوم آنکه فرمود ... او ...
شریعت ... فارقلیط ... رسالت روح القدس است
و حال آنکه ... بروح القدس ... آنحضرت ... روح القدس ... حضرت عیسی ... که
رفتن آنحضرت ... او ... از پیش خود تغییر نکنند فارقلیط را ... دهند او را
بروح القدس ... فارقلیط ... احمد ... الله ... است و ... است
و در ترجمه ... انجیل ... نزد ... که به مردم ... سیم آنکه فرمود ... که
عالم ... بر ... چهارم آنکه فرمود ... در ... تمام
... و شرایع ... دنیا و آخرت ... تغییر فرمود
با کلمه ... است ...
فرمود ... که ... پنجم آنکه فرمود ...
... ششم فرمود ...

بسیار

بسیار است و مطالب بسیار که ... طاقت ... انها را ... و ... بعد آمد و گفت ... بگوید
روح القدس آمد و گفت ... که از ... طاقت شنیدن ... و بعد از ... طاقت
هفتم آنکه او را روح حق حقیقت ... روح حق حقیقت ... روح القدس است ... از ... بجا
القدس فرمود ... هشتم آنکه فرمود ... بیان ... که ... الهام
باشید نهم آنکه فرمود از پیش خود تکلم نکند ... او ... است ... الهی ... است
و ان ... دهم آنکه فرمود ... از ... یازدهم
آنکه فرمود از آنچه خواهد آمد شما را خبر دهد ... که در ... قیامت ... دوازدهم
روز ... سیزدهم آنکه فرمود ... که او ... الکبری
ان است که ... روح القدس ... روح القدس ... در
... که ... حضرت عیسی ... انکار ...
... روح القدس ... آنحضرت ... و حال آنکه فرمود ... خواهد
و ... روح القدس ... باشد ... بیان
تمام ... روح القدس ... کنند ...
... روح القدس ... روح القدس ...
... که ... تکلم کنند در این آیات ...
و آنکه ... و ... حضرت ... که ...

این پیغمبر بوده‌اند و اینکه بعد آمده‌اند و هم چنین معجزات اظهار نکرده‌اند و تصدیق انبیای سابق کرده‌اند و آن حضرت را ادعای پیغمبری که مجملاً علامات در
وجود تو نیست پس تو تصدیق آن نکرده‌ای و انبیا اینها تکذیب کرده‌اند و دیگر با آنچه در وجود او دیده‌اند اینها تصدیق کرده‌اند و قول ایشان و شهرت
نکرده‌اند که در هر یک از انبیا رسیده و در اینهاست که نیاز به مقصد اصلی هیچ اثر آن نیست بلکه از زبان او
و اینکه بخبر هر یکی از انبیا و در زمان اظهار پیغمبری خود از آن همه باشند که هیچ جواب ایشان از آن گفته شد که به یک بعض از اینها به
و اینها بعد اظهار دعوی پیغمبری در زمان آن حضرت از زبان او و صیای او و در مقام مکالمه با آنها هیچ جوابی نگفته‌اند
و بسیاری از اهل کتاب و فقهای ایشان در کتب و تواریخ مسطور است مانند عبدالله بن سلام و کعب الاحبار و جماعت دیگر از علما و احبار
کابر و احتجاج طبرسی و غیر آنها در قصه مباهله آن حضرت با نصارای نجران با آنکه شکست خوردند و اقرار به نبوت آن حضرت کردند و قبول جزیه نمودند
از مباهله ابا نمودند و از آیات که در تفاسیر و تواریخ مسطور است و در قرآن متواتر مذکور و مشهور است که به حق
دلالت دارد و به اثبات رسیده که ایشان انبیا و منتظرین پیغمبر آخر الزمان بودند و تصدیق او نمودند
نکرده‌اند که آن حضرت را از اولاد اسحق یا غیر او باشد و مقصد به تطبیق ظاهر و اوصاف آن حضرت و فساد آنچه ایشان گفتند
بعضی از اینها اثبات صحت دعوی آن حضرت نمایند و شبهه اینست که این پیغمبر بشارت داده در باب تطبیق اوصاف به آنها
عبارتها که ترجمه و اندراج آنها شده در تحریف و غیر آنها مطول است و در رساله اثبات النبوه مذکور است
داده و همچنین بر اینکه ایشان کتاب تحریف کرده‌اند و آنچه در آن بود مخفی نمودند و انکار کردند که ظاهر است
خود حضرت عیسی و پیغمبر دیگر پیش از آنکه حضرت ختمی مرتبت بیاید اگر قبول انبیا سلف منتظر بوده اند که
انقطاع یافته با حضرت عیسی و پیغمبر دیگر نمانده و در وقت وعده او حق اوست و دلیل بر این
نمی‌شود و اخبار حضرت آن حضرت و دلیل که در اینها دلیل بشارت است که پیغمبر دیگر است خود آن حضرت
امری متعلق الوقوع باشد و نفی آن از عالم کنند و تمام مقتضیات در او موجود باشد و تمام موانع مفقود قبول نکرده
و بنای آن شخص جز عناد و لجاج نباشد و چنانچه اگر کسی خود را از اغراض خالی کند و از تعصب ساده شود

دیگر اینکه

دیگر اینکه صدای آن را برکند او صفات که در حضرت او غیر شناسد که هیچ دلیلی نیست و اعتبار نمی‌کند از انبیای
صاحب شریعت ایمان بیاورد و بلکه تا از زبان او باشد نه نقل و تقلید و طریق او حضرت باید که ایمان به پیغمبری آن
به مقصد رواند قول صادق او اقرار بسیار از انبیا بیاورد و چرا که فایده ایمان به پیغمبری آنها بعد از زمان و مکان
آن نیز شنیدن اخبار و معجزات او است و معجزات او است متواتر با اخبار و آثار و گونه تقریب به ظاهر باید
نتیجه از او و در زمان است که ظاهر باشد باید همین نتیجه از او ایمان عقل او است و اوصیای او اعلا
است که طور مبلغ نبوت نتیجه او باشد و همه این طریق نسبت با انبیای سلف معدود است و در میان اینها
نسبت این پیغمبر ختمی اسلام که متواتر و اخبار مجمل است و اظهار او متواتر است و الحال کتاب او است
صاحب شریعت و در زمان اینها است اعلا بیان شده که همه اینها با آنکه در آن کتاب و ماه و روز مشغول بوده
که تعیین سیم علامت این که عقلیه بر کفر اینها دارد در کتب اینها تمامی به جای اینها و اشتباه ندارد
که کتب اینها که در عجم هیچ یک از پیغمبر شریعت ندارند و تا آن زمان و حالی در لوح نیست و در اخبار داود است
که نیز اینها از ایشان جا مانده بجز کتب آنها نازل شده از ایشان و اما است در حوالی هزار و بیست سال و نوشته شده
آن نیز بیا کشتند و آن کتاب را بر زبانی نیز در اول آن که نوشته شد و در باب او اختلاف زیاده
که اما حضرت عیسی است باشد که در تاریخ دیگر و همچنین از او نقل دارند و هر بسیار که متواتر در مطالب
قدر است که ملکه ما غیر نبوت خبر نداده اصل و حرام که باید قبول کردیم و لفظ کلام هم او ساده شده و در نظر ما
و اما در پس خود نقل شده در کتب و تواریخ آن که در عهد اول و بیت المقدس بعد از آنها نقل شده
و اخبار الکتب انتشار بیابد چنانچه و کتابی در باره و حفظ از آن فرقه ایشان نمودند و تقریر و تقلیل از زبان آنها

که اعادی نمیدانست نسخه از او باقی نماند هر راستی از آنچه در حفظ داشت عزیر علیه السلام بعد از صد سال که زنده شد و بر آن
بخت نصر عرض کرد و در بیت المقدس آنچه از توریة باز بر ایشان از حفظ نوشت و ثانی مردی در خط با ایشان امر حضرت
با حکمت نبی ایشان آنچه گفتند پس در حقیقت روایت توریة ایشان منتهی بان یکنفر است و قبل از یکنفر تحقیق خبری
جز افسانه ظن نکنند و اثبات نبوت عزیر و مردن و زنده شدن او ایشان یکی را نتوانند اثبات نمود و ربع یا زده
و انا افصاری که ... مذهب ایشان مسلم است که بر خیز ... نیست که تا آنکه منقطع گردید و از زمان که خود میگوید که حضرت
حضرت عیسی علیه السلام ... سال و سه ماه ... بود و در آن مدت ... در یکنفر منتهی بان حضرت ایمان نیاوردند
و در میان ایشان ... و انجیل مفقود شد و بعد از آن ... از ایشان یکی شد آن مردم ... از دنیا
بر گردیدند تا آنکه ... ایشان گفتند ما انجیل حفظ داریم ... سال ... و هر یکی ... و اکثر این تاریخ
را برای ایشان نوشتند و ... انجیل که نوشتند و بعد از ... سال ... دیگر نوشت ... از ... سال
در حضا انجیل دیگر نوشت و هر یک به ایشان نوشتند از عبری و ... و ... و اختلاف بسیار در ایشان
و مسلم است که ... کتاب ... ایشان ... تاریخ احوال حضرت عیسی علیه السلام است ... بسیار در حقیقت
در انجیل منتهی به یکنفر است و ... انجیل ... نیست ... از ... اقوال ... باشد
و بعضی کتاب اثبات نبوت بلکه وجود و ... حضرت ... اثبات ... امکان ندارد ... ایمان
پیغمبر خاتم صلی الله علیه واله که او الله ... اصحاب ... در زمان حضرت ... از ... رسید ... بسیار
... بار که ... و ... کرده ... و ... نقل ... و عدالت ... بعد از ... رجال
... از ... روز ... در حیات ... برای ... او ... واقع ... که از ... طبقه ... بر نه ... ایشان
... روایت ... ایشان ... روایت ... و ... عدالت ... رجال ... علیهم السلام ...

لیکن

تیمه که در این هم عدالت ... در هر طبقه ثابت شده متیقن پس وجود و ... معجزات آن حضرت را باعتبار نقل ... ثابت
میکنند با ... خاصه قرآن مجید که بالضروره متواتر است و معجزه است که ... اوست البته متواتر و ... ایشان
اکثر طریق اثبات معجزه ... ثابت ... است و طریق ... معجزه اوست که ... در هر عصر
متواتر ... قرآن ... ادعای پیغمبری ... کرده ... در ... سوره ... ثابت آن ... زمان ... کند از اول
... آن ... زمان ... حضرت ... و ... معجزه ... شنیده ... که ... متواتر ... باشد ... طرق
... معجزات ... اوصیای آن حضرت ... آنچه گذشته ... است اما از ... ایشان ... کتب
... از هر یک از ایشان معجزات بسیار نقل میکنند و بسیاری از ایشان باعتبار ... متواتر
... اثبات میکنند ... کتب ... المعاجز از هر یک از ایشان معجزات بسیار نقل از کتب ... معتبر
... مسلم است ... اصول مذهب ... ایشان که ... با امام ... بعضی ... امام ...
... ایشان از کتب ... از علم ... صدق و حفظ و تقوی ... علیهم السلام ...
... ایشان ... است ... قطع ... که ... معجزه ...
که ... معجزه از اوصیای ... صدق آن ... است و ... از ... معجزات بسیار از ایام
حضرت ... که ... زمان آن حضرت است ... شنیده ... که ... قطع ...
و معجزه ... آن حضرت ... صلی الله علیه واله و ... علیهم السلام ... معجزه ...
و از ... بسیار ... رسیده ... شنیده ... که ...
از ... است و ... در حقیقت ... پیغمبر است صلی الله علیه واله ... از او ...

تصدیق ورا انبیاء علیهم السلام که ایمان باو مبنی بر معرفت آنها است پس ایمان آنها به لطف ایشان به پیغمبر خاتم باشد که چون ایشان هم خوب
و رفاقت قبول نکرده اند و او تصدیق ایشان را فرموده نهایت قبول آنها نموده اند پس تنصیص ... انبیاء سابقه نیز سند
که انبیاء علیهم السلام کرده اند ... پیغمبر را قبول دارند پس دین با حقیقت باشد و شما با ایشان اثبات کنند هر واجب اول
آنکه سند انبیاء علیهم السلام در قبول انبیاء پیشین قول نبی از آنها است لکن مدعیان او را انکار کنند در ادعای نبوت پیش قول
او در این باب باشد دوم آنکه بعد از آنکه تکفیر ... باشد که اثبات حقیت او در قرآن شده لا ریب فیه
مقرر باشد و واقع است که شخص مقرر هر چون الفتی موصوف شد غیر شخص مقصود دیگر باشد که بتحقیق آن
با نشان صفت موصوف کنند و انبیاء علیهم السلام انبیای گذشته را چون القدر کنند موصوف و دانند باقرار به پیغمبر
خاتم صلی الله علیه و آله و سلم باو و ثبت رسالت با من او و انبیاء کتب با آنها را موصوف دانند بعضی از صفات
پس آن فرد تحقیق که الله تعالی اقرار کنند غیر آن فرد باشد که آنها انکار کنند و آنکه آنها انکار کنند الله تعالی اقرار
با آنها ندارند بلکه وجود آنها را منکر شده چه رسد به نبوت آنها پس برای ملت آنها است که او را اثبات
وجود آنها کنند و بعد اثبات نبوت آنها و هر که خبر داده اند و همین است آنچه جواب فرمود حضرت امام ثامن علی بن
موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثناء بجاثلیق نصرانی در مجلس مأمون ... ساکت شد بعد از آنکه او عرض
نمود ما اقرار داریم به نبوت عیسی و کتاب او و آنچه به اثبات کنند حقیت بر خود ... اقرار نکنیم
بانبیای که اقرار داشته به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و خبر داده که از پیش از آمدن او و کتاب او
و منکریم نبوت آن عیسی که نبوت او ... باشد و اگر چنین است پس اقرار او در نبوت او ثابت و اگر لیکن او ما
منکریم

منکریم و این سؤال و جواب احمد و اهل طریقه مشهوره است و در کتب مسطور ... که علمای اصول در تحقیق این حدیث
مبارک که فرموده اند ... از مطلب ... و احدی از علما را ندیدیم در کتب که با این تمام این حدیث را تحقیق
نموده باشد لکن بعد بعضی از ایشان ... در کتاب مفتاح النبوة معجزه ... از برکات باطن حضرت رضا علیه السلام این جواب
ملتفت شدم و این تحقیق که با ذوق خود کرده ... اگر بعضی ... لازم دیدیم که در تواتر خبر اهل ... ذکر نموده
که ... منکر ... روایت آن خبر کرده باشند و الا اثبات نبوت پیغمبری ممکن نباشد چه اهل ملت سابقه
هر که اقرار به نبوت دیگری نکنند الا ... پس همین قدر که خبر ... متواتر ... تمام طبقات ...
شده ... باشد ... علم نباشد ... نفس
تمام است ... که علم باشد ... واقع است و همین قاعده ... اثبات تواتر ...
معجزات ... صاحب ... از مخالف نقل کردند ... حجت
و خبر واحد ... حقیقت ... الصدق و الکذب باشد ... مقرون ... شده اند
مستلزم ... تا ... علم رسد ... باشد ... خبر ... نقل ... سند
و ... که مخالف و ... کنند ... ظن ... و معارضه او با ... خبر واحد ... شده ... از ... بیفتند
و ... اخبار ... و ... انبیاء ... تا ... که ... علم ... که از
کنند متواتر ... ثابت ... پس بعد از انضمام اخبار معجزات انبیاء پیغمبر ... و اوصیا ... اخبار ...
... است ... که انبیاء ... باشد ... است
و ... که آنچه در قرآن است متواتر است و ... متواتر است ... آنها ...
... ثابت است ... اخبار معجزات ... صلی الله علیه و آله ... بسیار
در ... شده ... در ... القلوب و مفتاح النبوة و ... ذکر ... جمع

غرض از ایراد این واقعه تنبیه است که آنحضرت علاوه بر تمام معجزات انبیا و خرق عادات آنها بعضی آن آیت که امری در کمال بزرگی بعد
آنحضرت نشانه هزار و سیصد سال است که در افضلیت بشریت بعضی در قرآن که نسبت از اکمل او ندا خبر داده
و کتبهای فرستاده معروف در شهر مکه و قرآنی که برای قرائت حفظ و درس آن قرار داده و دیگر بسیاری از انبیا
علما را حاضر اوند برای او فرستاده و علاوه بر مقامات و کمالات آنها را الطبع بلکه بعضی است آنها در حق آنها بانی
در مه متعلق شده اند مگر آنها با ایمان فرستاده و معجزات آنها را ذکر کرده و بعد از تصحیح بعضی از آنها نسبت اعجاز
کرده که از سید انبیا ختم و اولاد محمد فرستاده از سید تمام انبیا و خیر المرسلین ختم الانبیا هر یک از آنها در زمان
می بردند برای آنها حاضر نبود الا متابعت آن و علاوه بر تصدیق کامل است که سوره بر این تصدیق حکمت او معالی
با بنیاد بزرگی شد به هر التصدیق همه پیشینیان نکنند و معجزات آنها اشیا را در بیان کنند که قوم آنها آنان که ایمان
آوردند با آنها به این معجزات بعد و آنان که با آنها کافر شدند بعد از اتمام حجت بعد از آن سید انبیا ختم علی
الصلوة معجزه هزار و [illegible] از آنها از فرج بر [illegible] آیه علیه حق [illegible] که اگر معجزه با [illegible] کافر [illegible] معجزه
بعد تکذیب همه [illegible] بیان کنند [illegible] نسبت معجزه با آنها در [illegible] است چنانکه آنها با [illegible] بیغمبر بودند
که تمام [illegible] بیغمبر [illegible] بعضی با [illegible] که روایات قرآن است که [illegible] که قوم از آنحضرت معجزه خواستند
دارند و خواسته چنانکه [illegible] صاحب [illegible] با آنها [illegible] جواب آنها را [illegible] در کتب تفاسیر [illegible]
و جواب آنها که از [illegible] شده معلوم است و آن مشهور [illegible] و ذکر آنها نیست و جواب [illegible]
معلوم از همه آنها آن است که [illegible] در [illegible] که مقصود [illegible] از [illegible] و اقتدار [illegible] علیه
بر [illegible] آن است که [illegible] حق [illegible] معجزه [illegible] با اراده [illegible]

حق

حق [illegible] آورده با اختیار [illegible] آورد [illegible] بعضی [illegible] است که فرستاده بعد از طلب [illegible]
[illegible] الله [illegible] داشتن آنها [illegible] و [illegible]
و در بسیاری از موارد که خواسته اند آورده [illegible] اعجاز [illegible] اعجاز [illegible] خواسته اند [illegible]
کمی را در اجرای معجزات [illegible] با آیات [illegible] با [illegible] بعضی و حال آنکه [illegible] با اهل [illegible]
با انتظار [illegible] با اتمام [illegible] حجت [illegible] آنها بعضی با [illegible]
مانند [illegible] حکومت [illegible] تغییر دادن قرآن و امثال آنها بعضی چنانکه در موارد [illegible]
و حال آنکه [illegible] آنحضرت را [illegible] اعجاز [illegible]
هر کاه [illegible] که [illegible] بعد [illegible] که از [illegible] بصیرت [illegible]
سلطان [illegible] نفس [illegible] طریق از برای [illegible] نفس [illegible] اخبار و [illegible] نظر
کردن در مراتب ملکوت [illegible] و درجات و مقامات [illegible]
ملکوتیه آن [illegible] حقیقی [illegible] تصدیق آن [illegible] مرتبه [illegible]
او معلوم شود چنانکه بسیاری از [illegible] که [illegible] اند [illegible] معجزه [illegible] الهام [illegible]
و [illegible] کرده اند [illegible] معجزه [illegible] آورده اند [illegible]
چنانکه بعضی از آنان که معجزه خواسته در [illegible] اند [illegible] کامل [illegible] شده [illegible] اند [illegible]
[illegible] باشد و از [illegible] که [illegible] کمالات [illegible] حقیقت [illegible] آنها را که
در مقامات [illegible] آن [illegible] در [illegible] اند از [illegible] که [illegible]
و در مقام تزکیه نفس و تطهیر [illegible] مقصود [illegible] حقیقیه [illegible] اند [illegible]
در [illegible] حقیقت [illegible] است که [illegible] حقیقت [illegible] در [illegible] کمال [illegible]

نقص را از جمله طرق دافعه الدلالة از جهت شریعت این پیغمبر صلی الله علیه و آله ملاحظه استحقاق تو امده و قوانین
شریعت و جامعیت احکام او است که چون اگر کسی تتبع نماید در ادله او می‌یابد که در هر مسئله حرام کرده که در دنیا
کسی برای رسیدن مطلب نکنند و اعدا را بر خصی نفرستند که باخراج خود نمایند یا حکمی در شریعت او اختیار نماید نگذاشته
خود را و صیر را که بنزد که نقض امنیه موضوعی از بر خیانات عالم را الدالة حکمی بالعموم یا بالخصوص به آن صریحا
از شرع انحضرت پیدا او را در آمده و ما بر حجت باب اجتهاد را بر وانچه از آن قید است بر دین اعلام احق بسته چنانچه
بر چند روش حرام ابده رباست نیز حرام فرموده و در قرآن اراده فرموده و گفتی پیش احضیتا فال که بیضا و ماذ ظن
فی الملکات فیشایخ و انه فرموده انی شرح الله فیه حکم قرآنی المذنب حتی الکعبه و انصف الکعبه و نظر را انه فرموده
از احد تعلم تری نام شود امنیه هزار کتابت و از آن باب سالکان لسگه بیت لیدو دافع او صاف انحضرت که باب
مدینه علم او بر بند گفته است در این بیت که از احصر و گربرد [illegible] یار انده تعث و اتفاق که در بکشید فروع احکام
فرموده از منابع رسته که در یک مسئله فتوی برای خود به نه مدرسه مسائل از قرآن و سنت رسول و آله علیهم السلام
یا اصل کلی یا اخبار جزئی در دست ایشان بوده است [illegible] فتوی گفته اند در اجتهاد بر ای و قیاس و استحسان اجماع
حرام میدانستند و اصحاب در شیعیان خود بوده‌اند [illegible] از بزرگان [illegible] طبق ایات بسیار از قرآن از عمل برای در موضع
فرموده اند و ازان منع و تحریم از ان باب نیست که ایشان با علم خود و دیگری و الهام الهی مستغنی بوده اند از احکام حضرت
حاجت [illegible] در دست گشتند از جهت تبیین اوصیا متعبدا باشند که استعمال رای و قیاس در دین جوا نبا نیه
و در انهیت بعضی تحریر نموده و در حقیقت قواعد و قوانین از فرشته تکمیله و حکم هر طایفه که بالتفات [illegible] نکردی
نکردند و در بعضی از ایشان را در نظام امر در دنیای خود طالب بر بند طول انتظام [illegible] نه آن نظر [illegible]
[illegible] رسیده از [illegible] ان احکام [illegible] که [illegible] انحضرت [illegible] حکمت
[illegible] قوانین [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] طرف [illegible]

بار ورانا

بار ورانا خاتمه چون حضرت [illegible] در لسان وحدت و در علم سلطانه احدی الذات و احدی المعنی [illegible]
در مقام وجوب [illegible] بالذات و الله بصفت احدیة ذاتیه را در عالم خلق مظهر بالت باشد و مقام نوع
انسان [illegible] باعتبار جامعیت حقیقت بر جمیع عوالم الکلی موجودات باشند چنانکه [illegible] اشرف است
[illegible] افراد انسانیه فردی باشد که در مرتبه کمال او جامعیت جمال و جلال او را رتبه باشد که [illegible]
[illegible] باشد و هر موجودی از موجودات امکانیه که او را کمال [illegible] باشد [illegible] باشد انسان
فرد [illegible] دارای کمال انسان موجود باشد بلکه چون انحضرت اشرف باشد پس ابتدا و انتها [illegible] کمال باو
شده باشد و از ترشحات فیوضات [illegible] رسیده باشد بلکه [illegible] داده شده مربوط او باشد
[illegible] از [illegible] رحمانیه و فیض ایجاد و [illegible] و مقتضیات وجود باشد [illegible] از [illegible]
رحمت رحیمیه در مقام [illegible] و [illegible] باشد و چون این فرد انسانیه
دارای مقام نبوت و رسالت و امامت است باید [illegible] رحمانیه در او باشد و در مظهر [illegible]
[illegible] باشد و این است معنی خاتمیت در مرتبه [illegible] باشد دائره امکانی [illegible]
نقطه مرکز باشد که [illegible] و حرکت باید [illegible] و [illegible] حرکت باید [illegible]
دائره [illegible] باشد [illegible] در عالم [illegible] باشد و قدرت [illegible] کمال [illegible]
[illegible] انسان موجود اتم [illegible] خارجی [illegible] که مرتبه [illegible] حقیقت انسانیت [illegible]
[illegible] اتم اللفظ [illegible] اذا وقع القضا [illegible] صاحب مرتبه [illegible]
خاتمه باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

و بعد از ائمه باید که در باب بقای نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله [illegible] ادعای ختمیت او برای دیگر
نباید طلبید و ادعای او بر مقام ختم را از جمله ریاست دین او و در قرآن متواتر لفظ بیان واقع است که ما کان
محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین و قرائت شده که بکسر تا خوانده شود چون بفتح خوانده شود بطریق
اولی مفید این معنی باشد چه تا مقامی [illegible] نرسد مهر را [illegible] نهند چنانچه حضرت [illegible] که ختم شد
نبوت [illegible] خاص خاصان را واقف [illegible] شد و لا نبی بعدی [illegible] آنحضرت از جمله ریاست
و متواترات باشد پس [illegible] اقرار [illegible] آنحضرت اقرار بخاتمیت او است که او را آخر پیغمبران و کتاب او آخر کتب
و شرع او آخر شرایع و حلال او حلال الی یوم القیمة و حرام او حرام الی قیام الساعة باشد و انکار کسی اقرار به نبوت آنحضرت
کند و احتمال بدهد که بعد از او پیغمبری [illegible] یا افضل از او باشد یا کمتر از او در شرع او یا شریعت جدید یا احکام
[illegible] کتاب [illegible] باشد [illegible] مبعوث شود
تا وقتی که عالم فنا شود [illegible] کافر باشد و هر که از او [illegible]
بلکه واجب شد [illegible] حضرت [illegible] نبوت [illegible] آیت که
آنحضرت ختم الانبیاء است ختم مطلق [illegible] رسالت [illegible] ختم
[illegible] چنانچه این [illegible] لازم [illegible] باشد [illegible] لازم آن است که آنحضرت افضل از همه انبیاء باشد
[illegible] که اگر احتمال [illegible] افضل از او باشد [illegible]
[illegible] صادق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و کتاب [illegible] قرآن [illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible] ترتیب نزول نوشته [illegible]

مقصد سیم در [illegible]

مقصد سیم در
[illegible] آنکه از حضرت پروردگار بتقاضای اسم مبارک الهادی [illegible] هدایت [illegible]
اقتضای عموم [illegible] در جهت اختصاص [illegible] و طاعت [illegible] باشد اما آنکه عموم [illegible]
هدایت [illegible] طریق [illegible] است که طرق [illegible] نوع انسانی [illegible]
[illegible] که انبیاء [illegible] خاصیت نبوت [illegible] خاصیت [illegible]
[illegible] کتابی مشتمل بر جمیع مصالح و مفاسد عباد در تمام طرق [illegible]
ثواب و [illegible] عقاب [illegible] و [illegible] الهی [illegible]
و [illegible] تا آنکه [illegible] کتاب [illegible] فصول و ابواب [illegible]
دیگر [illegible] از خلق و مردم [illegible] ائمه [illegible]
[illegible] کلمات [illegible] الفاظ [illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible]
و احکام [illegible] از محکمات [illegible] در آن کتاب [illegible]
[illegible] و قرآن [illegible]
[illegible] محکمات [illegible]
[illegible] ائمه [illegible]
[illegible] مطلق [illegible]
[illegible] طریق [illegible] باشد [illegible]

بلکه چنانچه بنای هدایت الهیه بر حسب اقتضای حقیقت جمعیه بحکم اسم مبارک الولی و صفت ولایت تکمیل ناقصان
عالم صورت و ولایت کبری ارشاد و اولیای کاملین بحقیقت کلی سالکین عالم نفس و کثرت و تجلیه و تخلیه از رذایل خلقیه
شیطانیه و بهیمیه و سبعیه مر نفوس ناقصه بشریه است که طرق اتقیا و طاعت اوامر و نواهی بر گذر رسانیدن جانان
انداخته قبول او است بتعرف الی المنتهی باشد هم چنین بطور معنی هدایت باین طور که ایصال بالکمال باشد
لابد بود مرات وجود انبیا علیهم السلام است و بعبارة اخصر اوضح اراءة الطریق شان نبوت و ظاهر انبیا است
و ایصال بالکمال شان ولایت و باطن انبیا است و از شان اول بعد از تکمیل تبلیغ از انبیا مستغنی میتوان شد
و لیکن از شان دوم انبیا تا آخر ابد الآبدین استغنا حاصل نیست چه بنا بر مکلفین دائم هستند و نفوس را استعداد حرکت میباشند
و چون شان اول که تبلیغ احکام باشد بر ربط ختم نبوت منقطع شد و خلق را دیگر چنین حاجتی نیست بلکه [illegible]
سایر در دل لابد محتاج بشان دوم انبیا خواهند بود که جهت ولایت انبیا باشد و بعبارة اخری [illegible] باشد که نفس
او کامل و تام و در فوق اتمام باشد که حامی جنبه ولایت الهی باشد و نفوس ناقصه است چون [illegible]
او متمم شرع نبوت و ولایت انبیا را از مقام النقص [illegible] داده بکمال الایق که آن [illegible] رسانند و تا مکلفین باشند
در التکلیف خالی از چنین ولی کامل مکمل نبوده اند و چون درجه ولایت انبیا را حسب وسعت شریعت نبوت انبیا
پس ولایت خاتم انبیا چون نبوت او عام است بر تمام خلق از جن و انس و ملائکه و غیر انها و بعد از خاتم الکل
ناچار باید کسی باشد که حامی ولایت عامه کامله مطلقه مکمله او باشد و در زمانی از وجود چنان کسی خالی نباشد که او
نیز رعایت کند و دیگری را بجای خود بگذارد که هم درجه ولایت را مانند او لیاقت دارد تا خاصیت نبوت
که خلق با آن محتاجند پیوسته در میان مردم که مشترک در ما تقدم محفوظ باشد و خلق از فایق محبت نباشد

هفت

تقصیر چون عالم الاستعداد حامی شود و مکلفین با مصالح تقاضا کنند که از جانب حضرت پروردگار ایشان چنین
باشد ارادت شود و رسولی که بعد فرستاده شود البته باید تمام مایحتاج الیه مکلفین را از احکام الهیه پیغمبران و غیره
معصوم از خطا و سهو و کذب [illegible] در شریعت خود سابق در هر چیزی نقص نگذارد و الا مکلفین را حجتی بر خوف
رب العزت لازم آید با تقصیر رسول معصوم در تبلیغ و چون لازم آن محال باشد پس تبلیغ شریعت کامله واجب
آید و چون مکلفین تا زمان بقای آن شریعت مشترک در حاجت بیان التکلیف باشند پس احکام شریعت آن
نبی باید بعد از او تا بقای شریعت او محفوظ باشد و حفظ انها منحصر در کتب [illegible] مقصود تر از خطا و سهو و نسیان
چون واقع نباشد لابد باید نبوی حافظ معصوم از سهو و خطا و کذب و افترا باشد پس با حقیقت زمین خالی
از حافظ دین این چنین نباشد که تمام احکام شریعت را از جانب رسول نبوی او باشد و از یاد و اجازه نوع حاجات
مکلفین به تقریر ایصال آن احکام نماید و یا اجازه اتمام حجت به تقریر طریق [illegible] تا مانع داشته باشد [illegible]
علمای الهیه صفت ولایت است که اسم مبارک الولی مشتق از آن است و [illegible] که ولایت الهیه [illegible]
اول ربوبیت تعرف است و آن گاهی بالنسبه بتکوین [illegible] است که چون حکم بالذات یا وجوب [illegible] ولایت
ذاتیه نسبت وجود و عدم نباشد پس بر جمیع جهت وجود دیه که موجب آن است اولی بتصرف در او است و چنانچه
نسبت با و حکم آن اولویت ثابت باشد بالنسبه با بقای او در وجود نیز چنین باشد [illegible] صاحب
بکار سلطان و ذاتی باشد و بعد از وجود [illegible] باشد پس اولی بتصرف در بقا نیز باشد و این
ولایت در تکوین است و چنانچه در جانب الهی بتصرف در تمام خلق خود باشد در جانب [illegible] در مقام تشریع نیز
روا باشد که باید جانشین شریعت حضرت او باشد و [illegible] از سند که برای خود [illegible] تعیین نماید و این [illegible]
از ولایت با حضرت ختمیت [illegible] نباشد بلکه [illegible] باشد و حضرت حق [illegible] فاتحه ابواب الکمال

و آن عبارت است از تکمیل انبیا عبودیت و تقریب انبیا معرفت ربوبیت که تعبیر از آن بافراغ از ملکات بشریت

و چون قاعده ممهده است که مظهر تمام صفات و جهات آن کامل است و اکمل از خاتم رتبت آن نیست در عالم

پس مظهر ولایت اتم حضرت اوست و چون او از آن عالم رحلت کرد بدان سبب که لازم است مظهر و جامع حضور باشد

که در آن عالم همیشه ظهور ولایت الهیه در مظهر فردی از نوع انسان باشد نقد ذات کامل الصفات جامع کمالات

در جمیع صفات او را باشد که سزاوار شد که باشد که جمیع صفات ربوبیت آراسته باشد و چون هستند ارحام متحقق

و جهات خفی بنده شده است اکمل افراد انسان در جهان باشد در زمانی که صاحب رتبه ختمیت انسان آن است پس

سبب از او قطع آن فیض از عالم روا نباشد همیشه بنده انسان که جامع صفات ربوبیت اکمل درجات باشد

در زمان بر قرار خواهد بود نقد حضرت آن که صاحب خلافت خداوند سبحان آمد جامع صفات متخلف شده

پس به تناسب افراد نوع او محفوظ مانده و زمان خالی از فردی از انسان نباشد نقد کمالات کرتبه کلمات هر یک

در مقام آن تعین منفصل بر منزلی از کمالات مخصوص باشند و کمال آن نبی چون کلمه تامه است پایه منفصل جمیع باشند

پس فرد جامع کمالات و کلمات پیوسته در افراد انسان باشد و بر قرار خواهد بود نقد هر یک از اسماء نظام الهیه را

در عالم ملک و ملکوت مظهر باید شد و حضرت رسالت چون اتم مظاهر باشد پس در مظهر شیء اسم الهی الله رتبه از همه

مظاهر باشد و هر رتبه در نوع او فردی از انسان باید خواهد بود و نظیر این بیان در صفت نبوت که ثبت نقد

اسم الله نیز الله و هر ما یعنی المسمی و چون آن آثار اسم اتم باشد از نقوش و الفاظ و صور پس اسب آن اتم مراتب

باشد و اسم اعظم در افراد آن باشد و کامل نباشد که آن باشد نقد انبیا را بر جمیع نبوت و ولایت باشد

و اوصیای آن نبی ها آن مراتب و دارای ولایت مرتبه انبیا هستند خاتم صلی الله علیه و آله و سلم چون صاحب

رتبه ختمیت و نبوت عامه کلی ولایت او مرتبه مطلقه باشد پس اوصیای او که جامع ولایت او نیز دارای

ولایت

ولایت مطلقه باشند و چون ولایت نبی را که به سبب آن اوصیای نیز صاحب ولایت مطلقه و رتبه

نقد ملائکه هر یک مظهریت اسمی از اسماء کنند فرد انسان که خلیفه الله باشد چون مظهر جمیع اسما است

افعال ربوبیت نقد هر ملک که مظهر اسمی باشد باسم خود بر مظاهر دیگر حکومت کند و چون همه در تحت ملکوت

اسم جامع باشند که مظهر آن خلیفه الله از افراد انسان است پس تمام انبیا محکوم آن خلیفه باشند نقد ملائکه

چون قادر و مختار باشند و معصوم پس از اطاعت صاحب رتبه خلافت الهیه سر نپیچند نقد چون خلیفه الله

عالم ربانی است بدون اذن او حرکت نکنند و تدبیر نمایند نقد ملائکه چون در تحت رتبه خلافت باشند

پس تمام تصرفات ملائکه از او باشد و به توسط او و راه معرفت حق نمایند نقد ملائکه چون هر یک مظهر آن است

و جلوه صفتی خاصه هستند واقف مقام معلوم باشند و چون مرآت خلافت جلوه کامله در نظر او

اسما هستند پس اطاعت معظم او را فرض ربوبیت شناسند نقد مظهر اسم جامع چون از همه تمام اسما را در بیده قدرت

دارد و تمام ملکوت مسخر او باشند و چون ملکوت مربوبات او هستند پس بالطریق اولی تمام ناسوت مسخر باشند و کائنات

و ... باشد و در این نیز ملک تمام باشد و خطاب مسخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض

و ... باشد نقد ... مربوبات ملکوتیه ... اعجاز نمایند

... باشد که آن به غایات

... است ... غایات ... غایت است ... فرد کامل در انسان

... خلیفه الله ... صفات الله باشد ...

پس ... عبادت ... عبادت او باشد ... او باب معرفت ... حق

عبادت ... ربوبیت ... حق ... باشد ...

... حق ... خلیفه ... خلیفه الله ... باشد

ابتدا با دلتنگی و آزادی و بیماری از جانب حضرت حق اضافه شود نفس آن از آن تمام در جنابت افراط و تفریط از حد
و تقصیر باشند با تنبار آنکه تفریش تا طلب از نقاب حسن تقدم از رتبه نفس سالکان به صیر الدین به دانشمندان و مقامات
مزاج حاصل از اتساع و قضارات نافعه و مشغله در کلی با خلاف در انداز هم طبایع و شهوات بهیمیه و سبعیه و شیطانیه
از متقابلات و اسناد الی الطبیعی صورت به استحقاق ربوبیت خارج شد پس مگر آنکه سر نگون شود از ارواح ایشان باشد
احتیاب نفس را گفته نفوس آن از اتصال به بار ربانیه منقطع شاید و در مقام علم او در رتبه ایشان مقام از ذات او
سلیم هم باشد که نفس با مستغنا خواند و در مقام عمل تمام عبادات از قوای نفسیه و جوارح مرتبه و در رتبه صبحی
سعید بر حضرت حق باشد تا رتبه که با بطلان قدرت بر هر نفس رفت امتناع باشد که عام است از آنها را اعانت باشد
رتبه این تبدیل شده کان مقدار باشد معتقدات و خلافت هر یکی بنیادی از جمیع مرجع و مراجع باشد و مقدار از تبدیل
نکنه و حیرانی شناختن این معتقدات از نقل صنفیه مجمع ادراک عبادی از نهایات عبادات و باطن و ظاهر مراد و در خبر باشد
ناچار تعریف آنها در تبیین از حضرت حق شناسند بلکه بالیه بعد در تبلیغ آن تکلیف از پیمبران و تکلیف آن باشد
لهذا اعداد در رتبه و تکلیف باشد و خود ایشان را بار رتبه فنا از ارادات اختیاری در تعلیق ایشان باشد الا آنکه
پس حق سوای آن شناس به حسب ادراک باشد و هم در مملکت به میزان تمام معرفت در حجت ایشان اعلان باشد نفس
حقیقیه الهیه در رتبه الهی از ما سوی الله گذشته و بعد بقدر این اولیه باشد و حق از آن حق از او خلق مرتبه باشد پس از
هیچ یک حق نامی نباشد پس با لب ناظر الی الحق و بر خلق ناظر الی الله باشد به تا ماسوی فرا دور شد به ذکر الله
صادق گفته دو ولایت باری از نظر او جدا باشد راه فنا گرفتن پس حال او در تنزیل با اختلاف و جمع است این وجمع
الجمع و فرق بعد الجمع باشد و حال جمع آنها او در نفس ملکیه او هر دو نفس در رتبه نفس هر دو تا سر بری تا باشد
پس زمانیات به حکم مرتبه جز بدایه آن حال در آن ... دائم سر حق باشد و آنکه شناخته شد خوف آنکه نفس
در وحدت عقل ناقصه نباشد پس بجز تعریف الله در تبلیغ آن شناخته شود و در گروه ... از آن اوصاف مرتبه
که با

که سایه انوار حق بدل ایشان فانی باید نفس حقیقه الله میزان اعتدال باشد که تمام خلق با او بسنجند پس با او
انحراف به طرف افراط و تفریط باطنا و ظاهرا روا نباشد و نفس در آن ممتنع باشد پس ایشان جملة نفس
باشد معصوم را در جدا ایشان شد پس تبیین او حق جدا باشد تا تبلیغ کمال باشد نفس تکلیف الله
شاهد بر خلق باشد پس رتبه خیر باشد و خیر ازین خیر بلکه از بصیر بصیر او سر این حق اند رفت لهذا از رد
باشد که با او ارتباط بین الخالق و الخلق بوده است تا تمام شاهد نفس حضرت حق باشد و هم شاهد هر صفت
خلق که بدو است بار رفت رسالت تا نبوت شاکر آیه رفت با استحقاق نبوت و رسالت تا رتبه امام
از حضرت شفاعت رسید و شناختن جبان ایشان از خیر جدا و خود نشان کمال باشد و تبیین ایشان به بیان اعتبار کامل
نفس حقیقیه الله از معروف و ناهی از منکر است با قلب بر خود و بر تر از کلی معروف و نهی از منکر است با نفس
اعمال مخالف مخصوص است که فرمایند هر روز به درجه کمال الیقین باشد و حکمت بر این باشد و تعریف حق
باشد نفس حقیقه الله که فرض مطلق باشد پس جمیع مراتب انسانی را در جمیع ازمان بجمیع انحصار دارد و باید که
از معرفت امکانی باشد و تعریف او در هر رتبه اندر کمال باشد نفس تبیین الهی تلفیق برده پس اول بعد از خود بلکه
اسما و صفات در آنها شود و عقل و ظاهر و درس آنها روح اختیار حضرت سیدی علیه السلام مرتبه ادراک مقصد به دارای ایشان
را فعلی قدیم که اصلح مطلق آن قدیم بر رسند و از آنها حجت گفتند به پس کل حق را از شناختن باطن نفوس با ما باشد
که حضرت حق با شناخت اصلح مطلق نباشد و حق را با اختیار خود بطلب است حکمت تمام نفس خطا را کلی فرو از آن
معصوم جایز باشد و از اقتضای اسماء الهی که بهشت امتناع خطا باشد ما سوی شود پس خطا را کلی جایز باشد به تا آنکه
که اقتضای ما علی مای را فعل واقع شود پس اما تعیین به حکمت باشد و در خلاف عقیده نفس بر نظام امر حق کلیت مقصود
حق از تقاضا و تکلیف اختیاری مطلق از عدم احتیاجات را خطا با اختیار اشتمال روح و معصوم باشد نیز خیار اختیار آن باشد
لا ... ادراک برهان الاستدلال بلکه بعد اختیار باشد که نفس فروتر معصوم جایز باشد بلکه بعد اختیار اثر امر واقع باشد

فصل اختیار حقیقی بر معدوم اگر با وجوب طلبیت باشد و البته توان شد که امر طلبی [illegible]
در اشد مراتب [illegible] باشد و هر گاه طلبیت [illegible] و وجوب طلبیت باشد [illegible]
باشد [illegible] فصل اختیار حقیقی [illegible] طلبیت ایجاب [illegible] باشد رضای [illegible]
در صورت مخالفت [illegible] وجوب طلبیت [illegible] باشد و [illegible] باشد [illegible]
فصل اختیار حقیقی بر معدوم [illegible] اگر در صورت [illegible] جایز باشد [illegible]
[illegible] رضا [illegible] باشد [illegible]
در بحث توحید [illegible] اراده الله [illegible] باشد [illegible] موجودات [illegible]
و از موجودات [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] اراده الله [illegible] اختیار [illegible]
نباشد [illegible] طلبیت تحقق [illegible] اختیار [illegible]
و اگر اختیار [illegible] رضای [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] رضای [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] رضای [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] باشد [illegible] معدوم [illegible]
و الله اعلم [illegible] رضای [illegible] فصل اختلاف [illegible]
که [illegible] حقیقت [illegible] باشد و البته [illegible] افعال [illegible]

افعال

افعال [illegible] تحقق [illegible] اراده [illegible]
حق [illegible] افعال [illegible]
[illegible] صفات [illegible] باشد [illegible] حقیقیه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] توحید [illegible] افعال و صفات [illegible]
[illegible] جایز نباشد و [illegible] اختیار [illegible] جایز [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] اختیار [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] رضای [illegible] فصل در [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] طلبیت [illegible] معدوم [illegible] رضای [illegible] باشد [illegible]
باشند [illegible] اتفاق [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشند [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
فصل [illegible] حضرت حق [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اراده [illegible]
رسل [illegible] اراده الله [illegible] باشد [illegible]
رسل [illegible] باشد [illegible] طلبیت [illegible] حضرت حق [illegible] رسل باشد
[illegible] رضا [illegible] باشد [illegible]

فصل مقام اول اسمائی عز البسیط باشد چه گویند که از واحد غیر واحد صادر نشود و [illegible] باعتبار باشد اعتبار

وجود و اعتبار ماهیت و اعتبار نسبت ماهیت بوجود و اعتبار قیام او بواجب بمقام صدور و اعتبار چهارم جز

ممکن الخروج و نسبت لا بعینه که باشد و سه جزء دیگر ظاهر بر سبیل اظهار زیادة تعلقیت باشند و در هر یک از اینها

نکته ظاهره را [illegible] باشد که منتهی [illegible] الله [illegible] و هر یک از [illegible] الله [illegible] اسم [illegible] باشد

که بسبعه [illegible] اسم [illegible] تقسیمات کلیات [illegible] تقسیم [illegible] عالم [illegible] باشند

تقسیم [illegible] ملکوتی [illegible] الله [illegible] و تقسیم [illegible] الله [illegible]

و [illegible] درجه و [illegible] صلوات السبعه [illegible] حیوانات [illegible]

[illegible] مقام [illegible] باشد [illegible] کثرت [illegible]

[illegible] عالم [illegible] ملکوت [illegible] جبروت [illegible]

که [illegible] بمقام [illegible] کند که [illegible] اسمائیت [illegible] بمقام کثرت [illegible]

باشد [illegible] و تقدیر [illegible] ملکوتیه [illegible] در [illegible]

امر [illegible] اول [illegible]

[illegible] عالم زمان [illegible] باشد [illegible]

[illegible] امر [illegible] مقدرات [illegible] خلق

و رزق [illegible] و موت [illegible] بالحکم [illegible]

صاحب خلافت [illegible] خواهد بود و این مقام خاصه خلافت [illegible]

که سوره مبارکه قدر [illegible] توحید [illegible] حضرت [illegible]

و [illegible] خلافت [illegible] روح [illegible] باشد و [illegible] خلافت [illegible]

فصل اول

فصل امر [illegible] مع قرآن [illegible] روح [illegible] قدر [illegible] آن امر [illegible]

که چون اراده شود که [illegible] کن گفته شود فیکون آیه و صاحب امر [illegible] الی الله [illegible]

[illegible] اطیعوا الله [illegible] اولی الامر [illegible] باشد [illegible]

مراد [illegible] رسول [illegible] اطاعت [illegible] رسول [illegible]

و [illegible] وجوب اطاعت اولی الامر معطوف [illegible] رسول معطوف [illegible] آمده که اطیعوا الله

و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و [illegible] ایجاب طاعت ایجاب [illegible] باشد و [illegible]

و در صورت [illegible] وجوب اطاعت [illegible] اولی الامر [illegible]

و [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] باشد که [illegible] امر [illegible] اطاعت [illegible] اطاعت رسول [illegible] الرسول فقد

اطاع الله [illegible] کثرت [illegible] باشد

[illegible] باشد [illegible]

فصل افعال [illegible] از نفوس [illegible] صفات [illegible] اعراض [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] دلالت [illegible]

[illegible] عرض [illegible]

[illegible] باشد [illegible] جوهر [illegible]

[illegible] ناقص [illegible] کامل [illegible] ناقص [illegible]

[illegible] دلالت [illegible] تکمیل [illegible] و تزکیه نفوس [illegible]

[illegible] نفوس باشد [illegible]

نفوس متشبهه بمبادی عالیه و ... اول کرده تعریف ... تحصیل ... القرف ... ترکیبیه ... ازز ...
و ترکیبیه ... که تحقیق آن فقرات ... است در ... و ظهور ... آنها و این است فائده اهم ... سالک
که تعبیر از آن ... کرده شده و چون ... بعد از ... رسول ... کمالات ... ولایت ... رسول ...
باشد تا کار ولایت رسول ... آیه ... رسول ... تبلیغ ... تعریف ...
تبلیغ ... تمام ... ولایت او ... در ... باشد ... صورة که ... است ...
... است ... او ... افعال او ... اوضاع ... تا روح ... باشد
موجب ... که ... تقریب است ... التقرب ... التشبیه ... باشد و تشبیه ... تشبیه ... تشبیه
نباشد و ... صورت ... التقرب ... تعریف ... ذات ... باشد
که بالذات ... حق ... ولایت ... مصداق ... ولایت ... مطلق باشد
پس ... ولایت صورة ... جامع ... است ...
توحید ... تمام ... تبلیغ ولایت ... که ... رسالت ... شده
و فیه قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک ... رسول صلی الله علیه و آله ...
است که ... تبلیغ ... ولایت ...
... امیر المؤمنین علیه السلام ... آل طاهرین ... صلوات الله علیهم که ... ولایت ...
و ... اجمعین ... الصلوة ...
والله

والسلام فقد ... صلوات الله علیهم ... التقرب ...
... الرسول ...
... التقرب ... باشد و ... التقرب ...
... باشد ... تحقیق ...
... التقرب ...
... تقریب ... تقرب ...
... است و ...
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله ...
شده ... باشد ...
... رسول ... باشد ...
باشد ...
پس ...
...
... باشد ...
که ... رسول باشد ...
... امیر المؤمنین علیه السلام ...
...
شده ... رسول ... باشد

نفس الظلم فرموده انبیا سلام الله علیهم تکمیل قوه علمیه و عملیه خلق است پس بعد از رحلت هر که را
در آن صفت کمال است خود را مقتدای امت دارد در الله در جمیع مرجع کند و از سیر آثار است
است که در باره امیر المؤمنین علیه السلام فرموده انا مدینة العلم و الحکمة و علی بابها و هم فرموده اقضاکم علی
و قطع نظر از فرمایش آنحضرت اتفاق است بر آنکه هر رسولی مقتدای امت بعد از خود برای تکمیل فواید
رسالت آنحضرت صلوات الله علیه باشد بعد از فوتش آن را باب تکذیب خبر او در دعوی او است
هرگاه که آنحضرت پروردگار را باعتبار علم ازلی احاطه باعتبارات نیست [illegible] بعد از آن است
معادات اهل بیت خبر رسالت او ترجیح دهد [illegible] مخصوص بلکه اشتباه بالا اعتبار باید از
میان اهل بیت خبر و علم بان مطلب که التحقیق نباید بکند باخبار الهی و از [illegible] اخبار [illegible]
اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که از آیه تطهیر انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و غیر آن ثابت
که آنحضرت بکرات اهل بیت که امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام [illegible] ... را در زیر کسا
کشیده عرض نمود اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا [illegible] از دخول ام سلمه مانع شد
و بالجمله اخبار در این خصوص بسیار است [illegible] بعد از آن علم بطابق آن از قول و فعل باشد و کلام [illegible]
تمام اخبار [illegible] و مبین است که حضرت حق [illegible] در [illegible] مصلحت است و فایده رسالت [illegible]
و چون اکثر در بیان است بعد از صاحب این رتبه باشد اهل متابعت او [illegible] باشد پس [illegible] او
ملک است [illegible] هر که خدا و رسول ترجیح [illegible] افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون و [illegible] جمیع [illegible]
بعد از رسول علیه السلام [illegible] اعلم [illegible] حدیث [illegible] ثابت
و بالله التوفیق

دهد [illegible] نفس و لکن انبیا سلام الله علیهم باعتبار تکمیل [illegible] تحقق [illegible] در [illegible]
از مطلب اجر رسالت [illegible] باشد پس هرگاه حضرت حق مودت ذوی القربی رسول را مزد رسالت او
مقرر فرماید و [illegible] باشد که ایشان نیز از خود [illegible] که مودت ایشان [illegible] مودت خدا
باشند تا هر که ایشان را دوست دارد خدا را دوست داشته باشد و از غیر خدا رسته باشد و [illegible]
ذوی القربی در [illegible] نشده و تعمیم [illegible] آیه و [illegible] ذات و صفت [illegible]
حق [illegible] باشد [illegible] باشد مودت مطلقه واجبه مر او را فرض [illegible]
[illegible] از خدا و رسول آیه [illegible] که [illegible] اجرا [illegible]
[illegible] ثابت است که [illegible] اهل بیت آنحضرت است و چون مودت ایشان فرض [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نیز فرض خواهد بود که [illegible] شد که را دوست دارند و ابه [illegible] حرام و کفر باشد و [illegible] ثابت
است که [illegible] ایمان [illegible] کفر [illegible] حقیقیه [illegible] است باعتبار [illegible]
کتاب [illegible] جامع علوم اول و آخر و محیط [illegible] باطن و ظاهر باشد و علم تمام آن کتاب [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] باشد که [illegible] علم قرآن باشد و [illegible]
[illegible] الله [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین و خاتم صلی الله علیه و آله [illegible] حدیث ثقلین که
[illegible] تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض [illegible]
[illegible] عترت است [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible]
حدیث نیز [illegible] است [illegible] باشند [illegible]

ضمن جامعیت خلافت الهیه را حضرت پروردگار در قرآن مجید یاد فرموده و صفات این رتبه را تشریح و تعلیق
علم خلافت بآن صفات نموده و لوازم خلافت رتبه داشته از جمله اول خلفا حضرت آدم علی نبینا و آله
و علیه السلام باشد که حضرت به ملائکه اخبار فرموده که انی جاعل فی الارض خلیفة اولا حصول خلیفه را بتحقیق تخصیص
صفات اقدس خود داده و بحکمة الهیه یاد فرموده تا بسیار عوام و شناسنده آن باشند دارا خصائص ربانی را داد
تا ملائکه منبه شوند که تواند خلیفه در ربع مسکون اسماء آنها باشد و رزقها باقی باشد ملائکه چون از علم بیاد صفت
از نزاد فساد و جامعیت قوای شهویه و غضبیه مبدا الفتنه که در رتبه او است و یاد دو در ارض
بسیار خواهد شد بعرض رسانیدند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء پس خروج از طریق تسلیم و طلب
علم تفصیلی منتفی تا سبب تمهید آمده شاید اثر نفاق ابلیس انا خیر منه است طاووس بر دن او فرموده
انی اعلم ما لا تعلمون فرموده و چون رافت منتفی انافه معرفت تفصیلیه مرتبه خلافت آنرا که مطالعت
نزول تعلیم وقته تعلیم اسما و جامعیت ظهور حضرت آدم در توقف ملائکه در مقام معلم بیان انبئونی باسماء هؤلاء ان
ان کنتم صادقین فرمودند بمعذرت سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا بمعذرت کار خلافت نهادند و از آن
تکلم آدم همه اسما را بآنها رسید و اقرار بخلافت کفایت نمودند و اینهمه بیان در قرآن برای آن است
که مردم بدانند که صاحب رتبه خلافت مسجود ملک بسجده تعظیم و طاعت و عرش علم الاسما باید
باشد همه اسما و جوهرات طاقت همه اسماء الهیه ظاهر التحقیق و واقع است که چون خلیفه اسما داده حکم
بر تمام ما فی الارض و اشیا را از همه مافی دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم

دار جمله

دار جمله خلفا حضرت هارون علیه السلام یاد فرموده که حضرت موسی خطاب برادر حق فرموده که هرون اخلفنی فی قومی
واصلح و لا تتبع سبیل المفسدین و او الله اذن داده در خلافت فرموده تا تحقق یابد که حصول خلافت
بآن اذن نبوت جایز نباشد و شرح حال خلافت نموده که در تمام افعال باید بجا آورد اصلاح باشد و پیروی سبیل
مفسدین نگردد پس الکن که عمل غیر صالح از او سر زند یا دوستی با ایشان یا پیروی سبیل مفسدین شود تا بحق خلافت
نباشد و در داستان طول بعده از شب میقات موسی با دو گوساله پرستی و اضلال سامری قوم را ابتلا داد
و حمایت و استضعاف قوم هرون را تا نزدیک قتل و پرستیدن گوساله شش هزار نفر گوساله را اکبر آلهی
دانستند و با تمام بودن هفتاد هزار در رنگ و هر تا آمدن حضرت موسی علیه و آله و علیهم السلام و حدیث مبارک
معروف نبوی که لتسلکن سبیل من کان قبلکم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة رفع استبعاد از افتادن
قوم رسول مختار و دست کشیدن از خلافت حیدر کرار علیه السلام و از جمله خلفا که یاد فرموده حضرت داود
علیه السلام است که فرموده یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق پس یافته
خلافت ادم ثابت حسب که فرموده و حکم بعد از آن مقرر داده و بعد از تفریع که دلیل تحقیق است
حکم بین الناس بالحق را تحقیق رتبه خلافت فرموده که تا کسی را علم بتمام حقائق اشیا و لوازم احکام آنها
از جانب خدا نبوده علم نباشد حکم بحق در میان خلق نتواند نمود و حدیث مبارک نبوی که اقضاکم علی
در این مقام آیات است و از جمله مراتب که حکم خلافت بیان شده در این آیه و آیه دیگر است که وعد الله الذین
آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا
او الله وعده یا تخلف از حضرت حق داده که بدیهای کتابی گفته باشد زیرا که استخلاف تمام اهل ایمان معنی ندارد

و چون بوصف امکانی مطلق یاد کرده شد از بین تقییدات زمانی و [illegible] بعضی جایز نباشد و لکن [illegible] اثبات این وجود [illegible] نمی
باشند و مراد از تمام درجات امکانی همه انسانی هر قوه باطنه که در قوه علمیه و عملیه اصلا خلافت امکانی از [illegible]
و دون آن لابد به لازم بعثت است و علم [illegible] تاکید و عده داده شده در ارض مطلق و مقصود کل زمین است که خلیفه ثانیست
محیط کل است خلافت نیز در طریق کمالات باشد و استیلای ظاهر و [illegible] چنانچه در کمالات و احاطه استیلای
در مرتبه لیظهره علی الدین کله است و آن مرتبه در لیظهره علی الدین است از [illegible] و وعده تمکین دین [illegible] تمکین
و تبدیل شده و دین را اختصاص [illegible] مراد [illegible] فرموده [illegible] که [illegible] ارتضا شده و دین
مرتضی دین [illegible] است که در یوم [illegible] الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
دینا [illegible] ولایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible] و ابدال الخوف بامنیت [illegible]
و تبدیل خوف [illegible] امنیت افراد [illegible] امنیت ایشان باشد که تمام خلق [illegible] که رسول [illegible]
است از [illegible] متوسل باشند و [illegible] حضرت ابراهیم علیه السلام [illegible]
حضرت [illegible] اواه است و از جمله [illegible] علم خلافت [illegible] است [illegible] امن یجیب المضطر اذا
دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض [illegible] اثبات [illegible] اختصاص [illegible] بحضرت [illegible] ذات
که اجابت دعای مضطر باشد [illegible] که اضطرار ایشان [illegible] از سبب [illegible] باشد و [illegible] اجابت [illegible]
حقیقت باشد و اختصاص [illegible] که اضطرار ایشان [illegible] اشیا [illegible]
افتقار ذاتی کائنات [illegible] حضرت سبب الاسباب باشد و [illegible] اجابت [illegible]
خیر باشد و [illegible] کشف سوء [illegible] دفع آن [illegible] خلافت [illegible] حضرت [illegible]
و [illegible] خطاب [illegible] باشد [illegible] خلیفه [illegible] ارض [illegible]

ولهذا

ولهذا وقت نزول این آیه مبارکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اثبات امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
در آنحضرت باشد [illegible] [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
کرد [illegible] رسول [illegible] و [illegible] یجعلکم خلفاء الارض [illegible] است که [illegible] که مقام خلافت
مقام [illegible] است [illegible] صفات [illegible] نیابت [illegible] در مقام تجلیات
اسما [illegible] صاحب [illegible] امام [illegible] و [illegible] ان [illegible] امام [illegible] در مقام [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] و احکام [illegible] اقتدار [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] وجود [illegible] لازم [illegible] اضطرار [illegible]
دعای مستجاب [illegible] حضرت [illegible] اعمال [illegible] الا انه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ابراهیمیه که لاینال عهدی الظالمین [illegible] صلی الله علیه و آله که خلافت عهد
الهی است [illegible] باعهده ان العهد کان مسئولا و در آیه مبارکه یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود
[illegible] است صلی الله علیه و آله [illegible] خلافت عهد [illegible] خلق [illegible] عهد [illegible]
[illegible] اول عهدی است که [illegible] با ملائکه که خلافت الهیه در آدم و ذریه او باشد [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] حیوان [illegible] مقام خلافت [illegible] الله [illegible] حضرت آدم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] کرامت [illegible] حضرت آدم [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] مقام خلافت [illegible]
آدم [illegible] حضرت [illegible] حضرت نوح علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]

و تمام روایت در این صدد بر دند که با دعا بر بخیزند و اما آن حضرت بد برنیاشاره کنند در این باب آن حضرت از خانه بیرون آمد
و در واقعه را مطلع شده در حق ایشان دعا فرمود و تمام را آن قدر [illegible] متقلد شود روایت [illegible]
زبانی متقلد شد و هست و عهد [illegible] در حق [illegible] علیه السلام برقرار شد [illegible] اصیا را و صیا که [illegible] باشند
لهذا از این [illegible] اولاد و تمام روایت برگزیده است و تمام از [illegible] تا آنکه زمان آن حضرت
ابراهیم علیه السلام رسید و بعد از حضرت رسالت و خلفت [illegible] آمد و رسته [illegible]
تا قیامت [illegible] امامت [illegible] و در ذریه او باشد [illegible] فرمود [illegible]
اولاد آدم [illegible] رسید [illegible] ظلم عظیم است [illegible] لهذا عهد من که امامت است [illegible]
سلسله [illegible] اسمعیل علیه السلام عهد [illegible] برقرار آمد و چون [illegible] گذشت [illegible]
علیه السلام باشد عهد [illegible] در ذریه حضرت اسمعیل علیه السلام قرار یافت و آن وعده چون [illegible] باشد
بعد در اول [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود [illegible]
حضرت [illegible] علیه السلام ترتیب داده خود پیغمبر [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] و امامت و صدق [illegible]
[illegible] خود [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] امامت [illegible] فرمود [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] دست داده بیعت نمود [illegible]
[illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] پیغمبر فرمود [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] حضرت امیر المومنین علیه السلام برقرار آمد که خلافت [illegible]

تا آنکه

تا آنکه چون پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] فرمود چون [illegible]
حضرت آن حضرت مشرف شده [illegible] که [illegible] سلام [illegible]
[illegible] حق باشد [illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible] از [illegible] حضرت [illegible]
در [illegible] فاطمه [illegible]
صلوات الله علیها [illegible]
و او را [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
از [illegible] علیه السلام [illegible] آن حضرت [illegible]
از اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها باشند [illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] امام حسن صلوات الله علیه [illegible]
پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] حضرت زهرا سلام الله علیها [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت فاطمه سلام الله علیها [illegible]
بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] واقعه [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] امام حسین [illegible]

اراده سفر نمود و تشخیص نمود که حضرت سید الشهدا علیه السلام که این بیت را گفته تردد مرده تا من از سفر برگردم و ابو را
ناسید از شیر زاده و روز سیم که آنحضرت را این سفر آمد واقعه را عرض نمودند آنحضرت مبارک در دو کان او که ابتدا
جاری شد و تا آنجا انقطاع هر وقت که گرسنه یا تشنه می‌شد و در خدمت آنحضرت بود نظر او را پرورش
می‌فرمود تا آنکه گذشت دویست سال تا زمان سید الشهدا آنحضرت را دید و عهد شهادت میان او با شما او و
در زمان آن حضرت مسلم علیه السلام که شد بعد از او تقریر کرده او عرض کرد حضرت آنحضرت که امام بعد از او از ذریه او باشند
و امامت و خلافت بعد از حسین علیه السلام در اولاد آنحضرت مقرر شد تا روز قیامت با انتظار که هر وقت پیغمبر
بکار بود بنشینند و تا وقتی این امر که از زمان او در باره حضرت امام است در آنحضرت منتقل شد که جمله اصحاب
با تشیع متفق و این معنا ختم بود که ثابت شد که امامت از ذریه حضرت سید الشهدا علیه السلام باشد و هر وقت در عقاب
پیغمبر کار بود بنشینند و بعد از آنها چنانچه سابق مقرر شد در بعضی مخصوص و بسیاری بعضی از اولاد آنحضرت
از امامت و خلافت محروم شده و در اولاد آنحضرت که اکبر باشند و خالی از امامت در نزد بعد از امام سابق
و هم جایز دانسته‌اند که این شرائط مقرر بعد در نفر از اولاد آنحضرت همین شرائط معتبر بود هر که ... تا آخر آنها
و این همه بر طبق السابق است که نزد ... آمد و شافعی ... امامت ... گذشته طور
سنت ... اعداد ... طریقه ... گذشته ...
آنها از سیاسیات ... آمده و در عقد خلافت و امامت ...
از آنها خروج از دین حق ... مطلق باشد یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود ...
عترت را با خانه ... خلافت ... مصالحت ...
از خلافت و امامت ... سلطنت ... باشد و در تحقق ...

سلطان را

سلطان را خلیفه الله و خلیفه رسول الله و امیر المؤمنین و امام المسلمین و اولو الامر و واجب الاطاعه دانند
و در خطب بسیار و عبارت و فرامین و کتب را اطلاق همین القاب به سلطان ... کنند هر چند سلطان را
ظالم باشد نه تقوی و عدالت و در نسب از هر طایفه باشد و واجب به هر حالت که باشد اگر چه فاسق یا متقی
باشد حاکم کافر را نیز ... ظالم و در ... اگر ... از او ... نقض امانت و ... باشد
نباشد و از وجوب طاعت ... آگاه باشد که ... اعزال کند و ... خلع ... باشد ...
و خیانت او ... دانند و خلاف ... او ... کنند ... و بر او خروج کنند ...
و اجماع ... شرط ... دانند و ... اعتبار نکنند ... در کتب ... اقوال ...
گفته باشند ... باشد ... چنانچه ... است که همان القاب ...
... اطلاق کنند و ... بر ... یزید ... و ... ابن ... سلاطین آل
و سلاطین ... و افغانستان اطلاق کنند ... اطلاق کنند ...
که ... سلطان ... باشد ... که ... خلیفه امام ... سلطان وقت باشد هر که باشد
و ... شیعه ... اطلاق خلیفه و امام ... اصطلاح ...
... که این ... سلطان ...
و ...
و ...
... حضرت ...
...
بلیه ... باشد ... اتفاقات ...

و الا گوییم که کفر زید و ولید معلوم است که گوییم اگر تنها چنین باشد صورت السلیم ... وقتی ... بیت الله
خانه کعبه و تیر زدن بقرآن مجید و گفتن لا خبر جاء و لا وحی نزل کفر باشد پس در سلاطین ... رحمی
الفضل والسل از بنی امیه و بنی عباس و غیر ایشان بسیار یافته شود از آنکه سلطان زمان که هستند فاما گروه شیعه
اثنی عشریه پس مراد ایشان از امامت و خلافت سلطنت الهیه و زعامت کبری و ولایت عامه است که قرین اسم
نفس رسول الله باشد خواه مردم او را تمکین از ریاست ظاهره دهند یا ندهند و در صورت تمکین مشغول السید و محبوس
هم باشد مشغول از آن سلطنت ظاهره بود و در تحقق آن رجب روحانیت و صاحبیت و معرفت و علم ...
معتبر دانند که بدون اجتماع آن شرایط امامت و خلافت کامل باشد اما شرایط روحانیه اول آنکه در درجه
علم صاحب رتبه نفس بالمستفاد باشد که ادنی درجه او آن باشد که هرچه را که خواهد بداند بتواند و این
کمترین پایه علم ایشان باشد و در حق ائمه طاهرین روایات بسیار از آن در علم قاطع باشند شبهه آنکه عالمند بما کان
و ما یکون و ما هو کائن الی یوم القیمه و عالمند بتمام اشیا از کتاب حق و عالمند بهمه اشیا از علم بالله و علم ...
و حقوق واجبه و معرفت ... اعمال العباد و بعرض ... اعمال ...
را شامل ... القابل بروح الاعظم ... افضل است از تمام ملائکه و روح القدس ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رسیدن

وبعد از آن و دوم آنکه بعضی عبارت است از ... که در او ... باشد که ... تواند
از ... حرام ... داند ... بالاختیار روا ندارد ... از او ...
... صغیره ... نیست ... از او ... باشد ... امامت و خلافت باشد ...
... ظلم ... امامت ...
گذشت ... از اخبار ... ابی طالب باشد ... امام از ذریه ابراهیم ... از نسل اسمعیل ... از اولاد
... از سلسله قریش از سلسله هاشم باشد ... قریش ... حدیث متواتر ... رسول
خدا صلی الله علیه و آله ... الائمه ... قریش ... حدیث ... گفتند ...
از انصار ... سقیفه که ... انصار ... امیر ... امیر ...
... رسول رب العالمین ...
... خلافت ... رسول خدا باشد ... شیعه ... اخبار متواتره ...
... شرط ... ائمه ... امام ... باشد
... امام ... شرط ... اخبار متواتره
... امامت ...
... اخبار ...
... اخبار ...
گذشت ...
... شرایط امامت ...
... شرایط ...
... کتاب ...

و از انه

نقض عامه چون امامت و خلافت بمعنی سلطنت ظاهریه دانند و چیزی از ریاست و عدالت و علم را شرط نمیدانند بلکه ایمان را از شرط

شمرده‌اند در بعضی موارد نشده بلکه در یک زمان اجتماع ائمه متعدده جایز دانند چنانچه امروز و سابق از زمان متقدمین

هر یک خطبه بنام خود خوانند و امیر المؤمنین و خلیفة الله و الرسول خوانده میشد با آنکه خود از ... روایت

کنند که از ابوبکر و خلیفه ثانی فاقتلوا الاخر منهما و این نیز از آن قبیل باشد که حدیث مبارک الائمة من قریش متواتر روایت کنند

و مآل الائمه سلطنت و خلافت ... است که در قریش باشد و بنی امیه و بنی عباسیه نیز با آنها در این ... که علم ... باشند

باشند ... اما گروه شیعه اثنی عشریه هستند که بعد از رسول الله ... جایز ندانند و ... ائمه

معنی را ترتیب ... دانند اول امیر المؤمنین علی بن ابیطالب دوم حسن بن علی سیم حسین بن علی چهارم علی بن الحسین زین العابدین

پنجم محمد بن علی الباقر ششم جعفر بن محمد الصادق هفتم موسی بن جعفر الکاظم هشتم علی بن موسی الرضا نهم محمد بن علی الجواد دهم

علی بن محمد النقی یازدهم حسن بن علی العسکری دوازدهم بقیة الله فی الارضین ابو القاسم محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان

صلوات الله علیهم اجمعین و امام دوازدهم را زنده میدانیم در دنیا ... غیبت ... در زمان ماننده ائمه ...

... در دنیا ... آن حضرت ... زنده است ...

غیبت آن حضرت ... در امامت ... بسیار است ...

اول ... مستنده ... که ادله ... که دلالت ... معصوم ...

که منصوص من الله و منصوص من الرسول باشد ... زیرا که هیچ طایفه ...

... صادق ... حقانیت ...

زمان ... ائمه ... امامت مفروضه ... من الله و الرسول ...

ادعای ... معجزات بسیار ... صادق ...

و تواتر

و تواتر ثابت ... در میان شیعه ... در میان شیعه ... روایات

معجزات ... است ... که از طرق منکرین روایت شده

و الا ... از معجزات ... طایفه از منکران ... روایت معجزه ... منکر ... کنند

و ملاحظه کتب و روایات شیعه با ملاحظه احوال رجال ... علم و ورع و صدق و امانت و عدم جواز افترا

و حرمت کذب ... قطعی است ... معجزات ... معجزات ... اسلام

و کرامات ... که ... دانند و در یک کتاب ... المعاجز ... هزار ... چهار هزار

معجز ... کتب ... تمام این حکایات کذب ... بسیار ... است

و ... روایات منکرین امامت ایشان ... در کشف الغمه و مطالب السئول ...

الکرام ... نقل ... ائمه اثنی عشر ... ادعای امامت ...

امامت ... که ... شرایط سابقه ... ادعای

امر ... معجزات ... ادعای صادق ... زیرا که

با مخالفت ... خلافت و امامت ... ملوک ...

... که ... داشتند

که ... باشد ... که ایشان ...

... ملاحظه کند ... زمان

... امیر ...

... که ...

وهذا ارسند محفوظ در رشته امامت از شرایط پیری رسیدن که محبت در رسالت تمام باشد و الا هیچ منفعتی پس بر اهل ایمان لازم است که
که امهات شرائط چهار چیز است چه باطنی و چه ظاهری که دو شرط باطن که دارای نفس قدسیه و عصمت باشد و شرط ظاهر
نص الله به و شرط ظاهر که نص و وصیت باشد و این چهار شرط هر یک متواتر از عامه و خاصه از پیغمبر صلی الله علیه و آله
درباره حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت شده نصوص متعدده که لفظ یا صریح یا دلالت واضحه بر امامت
آنحضرت دارد و همچنین ان الائمه اثنی عشر نیز از عامه و خاصه متواتر ثابت است و عامه در بیان این احادیث بحیرت
گرفتار شده که تا کنون نتوانسته اند که معنی آن کنند که ائمه اثنی عشر که آنحضرت فرموده کیانند که ... از ... در آخر
هذه الامه را که شیعه گویند گفته اند نهایت اضطراب که گفته اند این است که ... این آیات ... ولایت ... زمان
دارد و همچنین در حق امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نص و وصیت ثابت شده از آنحضرت و در حق امام ... آنحضرت نیز ... از
در بیان شیعه ... نیز ثابت است و همچنین از حضرت پیغمبر درباره هر یک ائمه صلوات الله علیهم ...
بسیار از پیغمبر و هر یک از ائمه در ... که ... متواتر روایت ... است و نیز اخبار بسیار در ...
دانسته و ... اخبار متواتر ... از ائمه ... کتب ...
و همچنین ... که ... است ... در این روایات
از کتب شیعه اصول کافی و کتاب ... و ... و کتاب الانوار ... الاسلام ...
و ... الانوار و ... الکرام و غیر اینها از بسیار کتب ... و ... است ... از احادیث الائمه ...
و خاصه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت آمده که ... من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة ...
و بر طبق آن از هر یک ائمه ... نیز حدیث بسیار است و این حدیث مبارک ... دلالت دارد بر عموم وجوب معرفت
که ... امامی ... دلالت دارد بر وجوب ... در تمام ازمان که ... از ... امام ...
ثانیاً

ثانیاً دلالت دارد بر آنکه امام در هر زمانی ... باشد ... از ... باشد
خود ... اخبار بسیار ... دلالت دارد و ... دلالت دارد بر آنکه ... امام ...
جاهلیت باشد یعنی ... باشد ... کافر و منافق و این ... درباره ...
شده که معرفت ائمه ... باشد ... الکفر و النفاق ...
... وجوب معرفت ... باشد ... امام ... قرآن ...
باشد ... بر آنکه ... امام ... قرآن است ...
... معرفت قرآن ... الفاظ ان باشد ... قرآن ...
قرآن ... الفاظ ان باشد ... قرائت ... امام ...
... قرآن ... باشد ... معانی قرآن باشد ...
معانی ... است ... باشد ...
... قرآن ... الکفر و النفاق باشد ... امام ...
... این امام ... مقام دارد و این ... قرآن ...
باشد ... معرفت ... الاصول ...
خاصه ... امامت ... الاحکام ...
... و این حدیث مبارک ... امام معصوم ...
...
شیعه ... امام زمان ...
... معرفت ...
... امامت ...

برکان نجم الائمه یا باید این حجة الله از سیف امام باشند یا رفع صاحب از لغت است خواهد شد برهان منعقده الائمه

صاحب باب اندر خبر جزئیت اول تبلیغ احکام شرع که از خدا [illegible] رسیده و بعضی از فقها و جمهور کذب را اقرار مکلف

زمان حضور ایشان با زمان غیبت اخبار در این صاحب مشترک باشند پس بر این که در این بند زمان حضور و غیبت هر دو از خدا و امام

در میانی است محفوظ باید که قطع عذر مکلف [illegible] الا فایده و رسالت مخصوص خواهد شد زمان غیبت [illegible]

صاحب زمان در زمان غیبت تکلیف و غیر از این حجة الله بعد از ائمه علیهم السلام [illegible] که تمام ما بجا به [illegible] محفوظ

و در میانی خلق احکام تمام ایشان پس امر [illegible] است [illegible] باب اجتهاد در قیاس در حقیقت [illegible] باب [illegible]

منتهی [illegible] باشند که مکلف نفس الامر [illegible] مختلف الاراء [illegible] اجتهاد و خود [illegible] کنند [illegible] الائمه علم

تابع رای مجتهد باشند و خداوند [illegible] نفس الامر حکمی باشد [illegible] حضرت صاحب الامر [illegible] مجتهد [illegible]

اگرچه استقلال [illegible] صاحب [illegible] ایشان [illegible] باشند بلکه مجتهدان [illegible]

اجتهاد در [illegible] باشد پس چنانکه در مراتب [illegible] با اجتهاد رفع صاحب مکلف [illegible] مقصود

نیز با حجه [illegible] صاحب [illegible] صاحب با [illegible] تقلید [illegible] مکلف

[illegible] که [illegible] ایشان را [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] از جهت ایشان در میانی است [illegible] است و در تمام است [illegible] حجة الله [illegible] تمام [illegible] تقلید

[illegible] در [illegible] است پس این فایده [illegible] رسول [illegible]

و در [illegible] است [illegible] صاحب الامر [illegible] امام [illegible]

از قبیل [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] باشد و علم [illegible]

الائمه قرآن که خداوند بر پیغمبر نازل [illegible] تمام علوم [illegible] علوم [illegible] باشد [illegible]

واقع [illegible] کتاب [illegible] امام [illegible] کتاب [illegible]

[illegible]

با هر العیان زبان کاذب باشد و اگر باشد البته آن علم قرآن [illegible] پیغمبر صاحب کتاب [illegible] داده شد و بعد از رحلت آنحضرت

با معانی و علوم قرآن با آنحضرت از میانی رفته [illegible] شده پس فایده نزول قرآن بعد از زمان حضرت [illegible] خواهد شد و بعد از آن

[illegible] فایده [illegible] خواهد [illegible] و اگر [illegible] است پس در میانی امت آنحضرت [illegible] حجة الله [illegible] که [illegible] تمام

علوم را از قرآن استنباط کنیم و بر فرض [illegible] که [illegible] قرآن [illegible] از علم [illegible] از [illegible]

[illegible] تمام [illegible] آن [illegible] حجة الله امام علیه السلام [illegible] علیهم [illegible] که علوم [illegible] آنحضرت [illegible]

و [illegible] در قرآن است [illegible] پس [illegible] ایشان است و [illegible] از علم قرآن [illegible] تمام [illegible]

[illegible] باب اجتهاد و قیاس [illegible] و [illegible] و [illegible] قرآن [illegible] محکم و متشابه و [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible] و ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید و [illegible] حقیقت و مجاز [illegible]

و تقدیم و تأخیر [illegible] و [illegible] و [illegible] مختلفه و [illegible] است [illegible]

است که علم [illegible] بخلاف [illegible] قرآن [illegible] باشد و [illegible] حجة الله [illegible] علم [illegible]

[illegible] از [illegible] علوم [illegible] از [illegible]

بر [illegible] الائمه [illegible] است و [illegible] و [illegible] رسول خدا

علم [illegible] و [illegible] احکام [illegible] از [illegible]

و [illegible] و بعد از رحلت آنحضرت [illegible] علم [illegible] باشد که [illegible] مکلفین صاحب [illegible]

و [illegible] علم [illegible] تمام [illegible] احکام [illegible] از [illegible]

[illegible] علم [illegible] از جانب حضرت حق [illegible] باشد و [illegible] رسول خدا [illegible]

از واقع که مطابق لوح محفوظ و نفس الامر باشد [illegible] حجة الله [illegible]

[illegible] است و [illegible] است و [illegible] از عدم [illegible] مکلفین [illegible] عدم [illegible]

و در حقیقت این برهان تنبیه بر برهان است که ائمه باید عالم بعلم ... باشند و علم ائمه از غیر مخلوق باید باشد

برهان هشتم آیه مبارکه است که و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا یعنی

هم چنان قرار دادیم شما را امت وسط از برای آنکه باشید گواهان بر مردمان و باشد رسول بر شما گواه

[illegible] اخبار خاصه است که نزول این آیه در ائمه [illegible] القاطعه [illegible]

است [illegible] که [illegible] است [illegible] باشند [illegible]

و شاهد [illegible] علم شهادت [illegible] است [illegible] باید [illegible] باشند که [illegible]

[illegible] باشد [illegible] جمیع [illegible] است [illegible]

[illegible] روز قیامت [illegible] شهداء [illegible] و یوم یقوم الاشهاد [illegible] باید در قیامت

تمام اعمال [illegible] از اعمال [illegible] و [illegible] شهادت [illegible]

امم [illegible] رسول صلی الله علیه و اله شهادت [illegible] این شهادت [illegible] است که [illegible] مبارکه است

[illegible] فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا [illegible] رسول

[illegible] است [illegible] صلوات الله علیه است که تعالی [illegible]

[illegible] آیات [illegible] الله [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] در قیامت [illegible] اعمال [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

[illegible] آیه [illegible] است [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] الله [illegible]

ابوترنی

دیگر [illegible] است برهان نهم و [illegible] که امام باید صاحب شان [illegible]

[illegible] باشد که [illegible] در لیلة القدر [illegible] از خلق و رزق [illegible]

[illegible] من کل امر [illegible] لیلة القدر [illegible]

دائم باشد پس [illegible] امام [illegible] باشد [illegible] السلام [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] السلام برهان [illegible] است بعد از رسول [illegible] باشد

[illegible] باشد [illegible] الطاغوت [illegible]

[illegible] صلوات الله علیهم [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] برهان [illegible] صلوات الله علیهم [illegible] برهان [illegible]

[illegible] است که [illegible] بالمعروف و ینهون عن المنکر [illegible] است که نزول آیه

[illegible] باشد [illegible] معروف [illegible]

[illegible] باشد [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] السلام [illegible] است

برهان [illegible] آیه مبارکه [illegible] فی الارض خلیفة [illegible] است [illegible] خلیفة

[illegible] است [illegible] حضرت آدم علیه السلام باشد [illegible] باشد

[illegible] آدم [illegible] است [illegible]

[illegible] السلام [illegible] آدم [illegible] است [illegible] ایشان است

برهان جواب [illegible] که [illegible] علیهم السلام [illegible]

دلالت دارد بر آنکه [illegible] از [illegible]

از [illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible]

که از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امامت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امامت [illegible]

حضرت صلوات الله [illegible]

[illegible] امام [illegible] حضرت امام [illegible]

علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

نقص سداد

نقص سداد که تحقیق [illegible] امامت [illegible] که [illegible]

[illegible] مذهب [illegible]

[illegible] رسالت [illegible]

وائمه اطهار علیهم السلام [illegible] حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه

علیه وآله [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

و وقوع غیبت [illegible] وائمه اطهار [illegible]

[illegible]

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

این امام صلوات الله علیه [illegible]

[illegible] امام صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

در حق عالم برزخ و رسول قطعا خروج از مذهب شیعه است و زندقه است چنانچه تمام معادی نص و فصل روح الفکر
در احبار بسیار و مردم و ظهور او العبر مختلفه متعدده نیز کفر و زندقه است و قول بالهام زمانی دیگر نیز الکفرست
نیز منافی ضرورت مذهب است و منکر آن کافر است و ناچیز را بیان طریقه مختلفه با جواب الکفرست ابدا
در کتب مراتب با نجوم الدین و ساکنه و اله الهادی الی سواء الصراط مقصد چهارم در معاد و در ان نیز چند فصل است فصل
اعتقاد حق اهل الحق در اینان آن است که نفس انسان بعد الموت حیرانا باشند خواهد بود که احباب را باید در قبر بجسم برزخ
مبعوث شوند ارواح خود را با ایشان که قیامت شود و از ایشان نجات نمایند و مخلد باشند و در این قول مجیب
ضرورت دین و اجماع مسلمین و آیات قرآن مبین و اخبار متواتره از رسول امین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
و منکر این منکر ضروری دین و خارج از زمره مسلمین است و این ناچیز در رساله سیف مسلول این مسئله را مفصلا بیان کرده ام
که از کتب و بیان و کتب آن را با نقلهای فراوان نوشته شده و در این رساله اشاره را مختصر مراتب خواهم آورد که طالب را کافی باشد
باید دانست که معنی ارتباط در این مسئله از قدیم ما بین انبیاء و منکران آنها همان معاد ارواح با ابدان و دیگر نیز بوده که احیاء بعد
از فنای ارواح و اجساد در عالم آخرت و شاهد این مطلب آیات بسیار از قرآن مجید است که بالصراحه دلالت کنند مثل قوله تعالی
قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم و قوله تعالی اولم یر الانسان انا خلقناه من نطفة و قوله
او لیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم و قوله تعالی یوم تشقق الارض عنهم سراعا ذلک حشر علینا یسیر
که صریح است در آنکه عود ارواح است در ابدان بعد از فنای آنها و چون این آیات و امثال آن از آیات بسیار است که نقل آن باعث طول است
و در جواب آنها که میگویند که اجزای بدن پراکنده و متفرق شده اند و اعاده معدوم ممتنع است گفته اند که ارواح در عالم برزخ
متعلق به اجسام مثالیه هستند و در قیامت به اجزای اصلیه بدن عنصری عود میکنند چنانکه در ظاهر اخبار است که
از اجزای بدن اصلیه که بعد از تفرق باقی است و امثال این خبر دلالت بر تعلق روح بدن دارد از آنچه بحث است
سوره فاطر و سایر آیات که این معنی را به ادله صریح ثابت کند و اعتقاد بر خلاف آن را کفر دانسته اند
ملکه الهیه منظور است که از عالم خلط و اشتداد منظور از نسبت تقدم زمانی بر اینکه حد ظهور اکمل عالم است که
از عالم خلط

که از عالم خلط است و حقیقت ثابت خیزد و تعبیر از آن بعالم جبروت کنند و این عالم دهر که از عالم خلط است ثابت خیزد
ثابت خیزد و در عالم ملکوت چون آنکه این عالم زمانی که از عالم خلط است متغیر با تغییر خیزد و در این عالم در قرآن مجید بیان شده
ما بین عوالم ثلثه باشند و اول محیط ثانی و ثانی محیط ثالث است و ابتداء احاطه مرحله در محیط است
در وجود زمانی بهره است و در دهر ابدیت و در سرمد است چنانچه موجودات سرمدی ازلی در دهر و مکان کنند و هر آنها
ابتدا از شکل و کم و کیف نظر چون همه زمانی بهره آید و ظلم دهر گیرد و در سرمد رفته و حکم سرمد گیرد چنانکه تعبیر
و نفس در اجسام باشند و جسم نیز بعالم نفس تعقل آید و عالم نفس تعقل گیرد و نفس حقیقت انسان که با مبدا اول
مجرد از مرکب از روح و بدن است که تعبیر از آن بجمیع اناطق کنند و حقیقت که حقیقت ثابته حقیقیه ابدی
و نفس ناطقه که صورت شده بدن بودی او است و کمال نفس افضل نیز از مقتضی او است و در آن نفس انسانیه تنها
با بدن تنها باشد و در اقالیم سبعه انسانیه که عالم ذر و مطلب مراتب در عالم دنیا و برزخ و محشر و جنت
و نار است آن روح و بدن هر دو باشد و آن از اجزاء عنصریه طاهره حیوانیه روح حیوانیه باشد که عبارت از
بخار لطیف مقصد از خون صاف که منبعث از قلب است و مرتبه طاهری بر این صورت خوانده شده حرارت
غریزیه است که با لطف او حرارت منقلب به بعد از غلیان و حرکت بیفشد و بخار لطیف منطقی گردد و نفس ناطقه
را تعلق تدبیر به بدن اول بتوسط روح حیوانیه باشد و چون آن رابطه قطع شود تعلق بر گیرد و نفس را با بدن اتحادی است
که نه بعلاقه حال و محل باشد و نه بجوهر در اعراض و در مقتضی باشد چنانکه اوردا التعریف ما بین آن باشد که ظلال اول
الجسم الی ذی حیوه بالقوه مدرک بلطیفیت و حرکت ظلال الجسم باشد پس نفس با جسم باشد اتحادی خارج از تعقل و ادراک
عقلیه چنانچه وجود جنس و فصل است و نفس را اتحاد و وجودی با بدن باشد که گفته اند شخصیه گردد و تعلق آن از بدن
بر داشته شود بر سبب طبیعی و لما لاطه لر تابع ما نه و لکن باشد که نفس کمالیه ابدان خود از تفرق باشد ابدا
و در قبر و در غیر آنها هزاران سال باشند با ملکه روح حیوانیه در ابدان باشد و ابدان از آن ها و از آن ها باشند به ملاحظه آن

داشته را استدلال طبیعت مزاج مساوی دارد و حجری مزاج اعتدال کرده و در ترجیح [illegible] عالیه بعرف حد اش از ظاهر
باطن و جذب قوای باطنیه فرشته [illegible] قوه فکریه و ترجیح آن با اتصال روحانی با دریافت فعاله نفس با ارتقاء بر جات
حکمت نظریه با حصول آرای و در تدبیر قوی و الات بدنیه بحکمت عملیه کار بمفارقت از عالم اضداد کرده و مشارکت
با سبع شداد درست بود و مرجع و باب [illegible] شود او را اتحاد تا از [illegible] خانه حضرت عیسی علیه السلام فرموده
لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین و از این نهایت او را بازگشت نباشد [illegible] ان صغیر اعمال خیره
و مساعی باشد بحکم مطابقت این آیه کبیره از خیر آیات است و مرتبه چهارم تمام عالم مرتبت یکسان [illegible] باشد که جسمانیات
او را معین است نفس کلی که عرش الاعظم است او را اعیان [illegible] فعاله مرتبت قوای جزئیه از هر که [illegible]
نفس کلی و [illegible] ملکوتیه را توجه تدبیر باذن الله [illegible] عالم ملک باشد عالم زنده و افعال مستعد او جاری باشد
و الهیوبیت جسمانیت طی مراتب [illegible] کند تا حوی مقامات عبودیت به مرتبه فنا رسد [illegible]
مرات او باشد در صور رسیده و شود نفخه صعق الا ماشاء [illegible] از علاقه جسمانیت کنده زنده و در آسمان
در نهایت و غایت انها تا آنکه ملک [illegible] باسم القابض [illegible] و چهار صد سال عالم ملک ملکوت در فنا باشد
و منادی لمن الملک الیوم حضرت احدیت در رسد و جواب از فردیت مطلقه که لله الواحد القهار برآید الله اراده
بانشاء نشأه ثانیه که مقام ظهور [illegible] است تعلق گیرد و قیام کائنات صدور را بقیوم حی انتظار کرده و صور [illegible]
[illegible] تراییه از او منها خلقناکم و فیها نعیدکم بر کرده [illegible] که فرماید که تراب [illegible] در [illegible]
که [illegible] الله نطفت اصلیه است جمع کند و از سحاب [illegible] باران [illegible] که بر نطفه آدمی [illegible] چهل سال بیارانند
و زنده ملک شود پس از [illegible] کن احیاء [illegible] فرماید و در صور [illegible] ثانیه [illegible] ملکوتیان زنده
شوند و در صور [illegible] نفخه تکلم [illegible] و [illegible] متفرق شده [illegible] تا بید

لبی

[illegible] جزا و [illegible] طلبه [illegible] بر او [illegible] آن اب باران [illegible] شده [illegible] و طلبه [illegible] آن [illegible]
ساخته شود و طلبه [illegible] آن [illegible] شود و طلبه چهارم [illegible] که [illegible] و طلبه [illegible] و طلبه [illegible]
که [illegible] ارواح [illegible] در [illegible] آید و در [illegible] پراکنده
شده و [illegible] هر یک [illegible] شده و خلق با بدان [illegible] از [illegible] شود [illegible]
[illegible] با [illegible] شده [illegible] با [illegible] که قیامت [illegible]
عالم [illegible] تمام شده ملکوتیان [illegible] صف کشیده باشند [illegible]
و [illegible] متفرق گشته [illegible] گرفته شده و [illegible] پراکنده کرده [illegible]
در [illegible] و خلق [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] بالتقاء [illegible] و افتراق [illegible] شده از [illegible]
[illegible] که [illegible] یافته شود [illegible] که [illegible]
[illegible] مستقیمه و کتاب [illegible] که [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] و کتاب [illegible] و [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] که [illegible] گشته [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کتابم [illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] رسول [illegible] گفتند [illegible] جهنم [illegible]
و [illegible] هزار [illegible] و [illegible] عرش [illegible] که [illegible]
که [illegible] عذاب [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] و جهنم [illegible] و [illegible] تا [illegible] کند [illegible]

همه برانگیزانند از ترس انبیا نجات آیند و در ان فضا کس نیست که یعقوب گوید خدایا بهر نجات ره با یوسف هر چه خواهی کن
و مریم گوید بهر نجات ره با عیسی هر چه خواهی کن و هر انسی با ابر کتاب جزو گرانند و ان اب و حساب منقطع گردد
و عقبات و مواقف قیامت پدید شود و ملائکه خلق را بر مواقف برانند و در هر موقفی بدارند و در هر عقبه که
دارند در عقبه مهر بر دهان ایشان زنند و اعضا و جوارح به زبان آیند و بر اعمال صاحبان خود شهادت دهند و در عقبه دیگر
مهر از دهان بر دارند و ایشان گویند چرا شهادت دادید بر ما و اعضا گویند ما را به زبان آورد آنکس که به زبان آورد
همه چیز را و در موقفی ملائکه ندا کنند الفقه [illegible] که در آنجا خلق غرق شوند و گرم گیرد از ترس [illegible] گردد
تا بر سینه ایشان و در موقفی الله [illegible] کنند که بعضی در عرق خود غرق شوند و شخص از برادر و مادر و پدر و عیال
خود بگریزد و [illegible] کنند که همه ایشان را از او گرفته عذاب کنند و او را نجات دهند و موازین عدل الهی
نصب شود و تمام خلق با ایشان بینند و جهنم خلق را [illegible] و بر صراط کنند و ملائکه ایشان را محفوظ بیکدیگر برانند [illegible]
حضرت [illegible] خطاب [illegible] از آن خطاب [illegible] در عرصه [illegible] شود که
باطن [illegible] رحمت است [illegible] و عذاب پس اهل طاعت در باطن آورده و اهل معصیت در ظاهر
باشند و جهنم با ایشان نزدیک [illegible] انبیا [illegible] و از شفاعت ما را [illegible] تا پیغمبر آخر الزمان [illegible]
ما حق در شفاعت شود و آن شفاعت [illegible] خطاب آید که [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] با طاعت [illegible] هفت [illegible] بیرون [illegible] استغاثه [illegible] تا هفت مرتبه [illegible]
[illegible] و او را هزار درجه باشد هر درجه از یکی [illegible] الهی و پیغمبر [illegible]
و ابراهیم خلیل [illegible] الزمان [illegible] حساب [illegible]
[illegible] اعمال اولاد [illegible] عرض کنند [illegible]
الزمان صلوات الله علیهم اجمعین تسلیم فرماید و از شفاعت با ایشان اراده شود پس انبیا و اولیا [illegible] شفاعت
کنند

التماس کنند و بعد از هفتاد سال [illegible] و قوم و ضجیج جهنم با ایشان [illegible]
که چون به ایشان گذارند تمام زبانی [illegible] پاره پاره شده [illegible]
[illegible] باشند چون [illegible] که [illegible] باشند و مارهای جهنم [illegible]
باشند که [illegible] در یا [illegible] و هر که را [illegible] هزار سال [illegible]
خوانند که چون جهنم [illegible] آن مار را [illegible] کنند بیرون [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] جهنم [illegible] باشد و در دم ایشان [illegible]
و [illegible] که دندان [illegible] باشد
و چون [illegible] که عذاب [illegible] و چون [illegible] هزار سال [illegible] جهنم [illegible]
و در جهنم [illegible] باشد [illegible] چون [illegible] شود و چون [illegible]
[illegible] کنند [illegible] هزار سال [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] و [illegible] کنند که [illegible] عذاب [illegible]
هفتاد سال [illegible] جواب [illegible] جهنم [illegible] و چون [illegible]
[illegible] و هر گاه [illegible] سال [illegible]
[illegible] و گفتیم [illegible] اعتراف کنند [illegible] اعمال خود را
و جهنم را هفت طبقه باشد و [illegible] منافقان باشد و در [illegible] طبقه هفتم جای [illegible] باشد و در [illegible] جاه [illegible]
از آتش باشد و [illegible] که چون آتش جهنم [illegible] که [illegible] جاه [illegible]
[illegible] و تمام طبقات [illegible] استغاثه کنند و چون [illegible] عذاب کنند [illegible]
[illegible] کنند که [illegible] باشد که [illegible]

و انه

و طبقه اول جهنم جای گناهکاران است اگر مؤمن باشند و چون ایشان را خواهند که بهشت از آتش برهانند دست ترحم جبر و رحم الهی
علیهم السلام از زمین جهنم فروتر کنند تا نقبه برای گفتند و سوزانند الا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و الائمة رحمة الله علیهم
از خداوند خواهش شود و تعلم در جهنم بگذارد و تمام طبقات آن بر ایشان شود و بنا بر آنکه این جهنم این است محمد صلی الله
علیه و آله برای شفاعت است آمده و مراد از منفرد [illegible] ائمه علیهم السلام اقرار به توحید کنند و نبوت او و ولایت اوصیای او را [illegible]
از جهنم خلاص کنم این جهت که بیرون از جهنم بگذارید که نبی صلی الله علیه و آله را ندیدیم و [illegible] اقرار [illegible] پس [illegible]
ما رستان آنچه توحید در اهل آخرت را وصیای شفاعت کنند و ایشان را بیرون برده و در جنت [illegible] ایشان شکر کنند و گویند
و آنکه ایشان را به وسیله [illegible] الحمد لله [illegible] طبقه اول بهشت [illegible] قیامت [illegible] سال ایشان را [illegible] تعذیب
که نیز پس از آن [illegible] شکایت کنند و عذاب [illegible] از خاطر ایشان [illegible] که ایشان در جهنم [illegible] و چنانکه [illegible]
ایشان مخلد در بهشت باشند این جهنم [illegible] باشند و هرگز عذاب از ایشان [illegible] بلکه [illegible] شود [illegible]
[illegible] مقام آن باشد که [illegible] نفس [illegible] است [illegible] باشد پس [illegible]
[illegible] و جنت [illegible] است و چنانکه [illegible] باشد [illegible] که [illegible]
باشد پس [illegible] و عذاب [illegible] باشد [illegible] جهنم و جنت که [illegible]
الا باشد [illegible] جنت [illegible] باشد [illegible] الله [illegible] آن باشد
که [illegible] آن [illegible] است [illegible] است [illegible]
[illegible] قیامت و جنت و نار که [illegible] الحمد لله [illegible] آنکه ایشان را [illegible]
[illegible] تمام آنکه [illegible] آیات قرآن [illegible] ایشان [illegible] است و [illegible]
و [illegible] باشد از آن باشد که [illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible]

بل

بل الکل کما قال [illegible] ایات [illegible] و [illegible] که [illegible]
و [illegible] است [illegible] که [illegible]
[illegible] دارد که [illegible] و [illegible] آنکه [illegible] در قرآن و [illegible] حدیث [illegible]
و [illegible] است [illegible] و [illegible] است [illegible] نیز [illegible] دارد [illegible]
[illegible] آن [illegible] رسیده [illegible] گفته [illegible] است [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] است [illegible] است [illegible]
[illegible] است و [illegible] که [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] که [illegible] است [illegible] نفس
[illegible] که [illegible] است [illegible] است [illegible]
نفس [illegible] است [illegible] نفس [illegible] نفس [illegible] نفس [illegible]
[illegible] نفس [illegible] است و نفس [illegible] است [illegible] و [illegible] است [illegible] نفس [illegible]
[illegible] است [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] باشد و آن [illegible] است و [illegible] است [illegible]
[illegible] از [illegible] باشد [illegible] و [illegible] باشد [illegible] نطفه [illegible]
[illegible] است [illegible] است [illegible] باشد و آن [illegible] است [illegible]
و [illegible] کتاب [illegible] است [illegible] آنکه [illegible] است [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] و [illegible] است [illegible] و [illegible]
[illegible] است پس آن [illegible] شود و [illegible] باشد

رابع آنکه صدور افعال از نفس موقوف بآلات بدنیه باشد پس چنانکه در دنیا باعث صدور افعال باشند در آخرت
نیز چنین باشد و مغایرت میان آخرت با دنیا تناسخ باشد و بطلان آن معلوم شد رابع آن خامس آنکه ابدان اخرویه
آخرت و دنیا یا از یک جوهر و ماده عنصری باشد یا بعدم حرف شود یا کمال جوهر یا استبدال آخرت یا بر اول باطل زیرا که عین آن
که عالم ملکوت باشد باقی نیست چون آخرت باطل بالاتفاق پس سیم صحیح باشد و چون جوهر عین با آخرت این مانع از تعلق نفس
با عنصری نباشد الا بعض شبهات متکلمین که جواب آنها ایراد میکنم آنکه ثابت شد که ممکنات لایزال رتبه متوقف است
و آن موقوف یکی قوه عاقله است پس اجسام با این رتبه فائز شوند که جوهریه ناطقه عاقله باشند چون عالم است که تن را او باعث
که تمام کائنات به سوی کمال رتبه جوهریه عاقله فائز شود که ان الدار الآخرة لهی الحیوان و کان را اصلی آن دو الطف آنها
است الذی الخلق لهی تجرد رابع آن هم آنکه نزد متکلمین معنی معاد اعاده جسم است و جسم است که وجود اول از زمانی که معاد
از اعاده هیئت متعلقه را افراد متفرقه نیست یا راجع با او است کذلک یا از عدم قبیل ماهیت و اعاده صورت سابقه
بر ماده قائمه سابقه یا نیز نفی اعاده و حال آنکه معید مزاج جسد آن نباشد و تفصیل این رایان در رسائل سیف مسلول است
مفصل شبهات متکلمین از عقاید متکلمین در اعاده اجسام چند چیز است اول شبهه اعاده معدوم جواب آن است که جمیع حق معقول
دفع با اعاده معدوم ندارد و مشیت معدوده از اعراض است و اعاده عین آن رجوع جرم است دوم شبهه تناسخ است جواب آن
آن است که تناسخ به تعلق به بدن دیگر است نه بدن خود سیم شبهه نقل اجسام است در صورت لا اعاده تمام اجزا و ترجیح بلا مرجح
با اعاده منقوض جواب با اعاده کلی است و عدم قیاس عالم آخرت به دنیا چه در آن عالم بدن الصورت منتقضه متمیز است
و عالم آخرت سرمدی و دهریات الاجسام است و اضداد در آن مقام جمع شوند چهارم شبهه متوقفه با آنکه عالم دائمی است جواب ابدالا
تقسیم است تا نهایا با آنکه با ماده مع البدنیه با وحدت لا تغیر است و عدم مخالفت تام با اعاده با واحده تقرب متعلقه اعاده
خواهند شد و صورت با کلیه متمیز از ماده و صورت که غیر از آنکه شد و مخالفت از جهت نقص است چه اتصال نفس با صورت
و به تشکیک صورت اولی رفته و صورت ثانیه تازه ساخته شده در عالم جمع هم حاضر شوند تمام آنکه نفس بعد از تجرد از بدن
منتقض جواب آنکه نفس بعد از رفت با دو نشئه و تعلق تدبیر به صفه اولی از تا ثانیه فرق کنند چنانکه بسیاری در دنیا نزد شهوه

و منها شبهات ناظر انفصالات جواب بیت مفصل تا ابد برزخ عالمی باشد که مرتبط میان دنیا و آخرت و در این عالم عوالم بسیار
و ارواح بعد از مفارقت از بدن سه قسم باشند بعضی مؤمن کامل الایمان و بعضی کافر محض الکفر و بعضی مرتبط بین این طایفه
اولی از ارواح آن با ابدان مثالیه در جنت دار السلام باشند و ثانیه در جهنم و ثالثه در برزخ موقوف باشند تا
منتظم تا قیامت ... با نشو و ابدان مثالیه قالبی داشته باشند تا قالب دنیاوی الصورت الا در نشأت مقدره و نفس در آن
و حال بسیاری که آن بدن با بدن عنصری دنیاوی متحد است حتی بدن دنیاوی باشد و چون آنکه جواب بعد باید در بسیاری
قطع نظر از ظاهر کنند با سیر و تعلق تا آن بدن باید و مثال آنکه در آن بدن خیالی باشد که تصرف در تمامی حواس باشد
چنانکه بدن در خواب آرد و چون از حواس برخیزد بالعکس او بدن را دیده شود و چون آنکه بیدار گردد هم بالعکس خیال کرده بود
تا ابد با بدن عنصری در دنیا و بسیاری رنج باشند و در خواب میسر گردد باشند و چون قیامت بر پا شود یک شود و ارواح مؤمنین
در برزخ در جنت باشند که در جنت دار السلام است و ابدان متعلقه مناسب درجات ایمان اسخ باشند و تمام رزق ایشان میرسد
و زیارت یکدیگر بروند و به دنیا معاودت کنند و لیکن ابدان با اهل خود ظاهر نشوند چون آنکه ایشان در ظلمت باشند
کنند و عالم دیده نشوند و چون در صحبت نشسته و دیگری در غفلت کنند و ... باشند که در بدن در برزخ همچنین ارواح کفار
باشند و در دار البوار نار باشد چنانکه انبیاء و اولیاء را وارد شده است و از نعیم ایشان در قبر با ابدان ایشان رسد که عذاب کرده شوند با
وحیات ... در قبر با ایشان رسد و در حق صاحب آن ایشان دعا کنند و برکت طلبند و توان دید که اهل دنیا از کار ... بر آنها
در خواب بسیار رفته ... خود یا یکدیگر ... عالم و احوال آن را بینند و ارباب مکاشفه را نیز با ایشان بسیار اتفاق شود و اهل
آن بسیار گفته بلکه بعضی از جمله آیات ایشان را دیده و صدای ایشان را شنیده و یکی در فردوس و آسمان که شنیده و غیر ایشان چنانکه در حدیث
وارد است که با ابدان مثالیه در نشأت لیالی باشند و ایشان را آیات است زیرا که انعام مخصوصه در دنیا است و اخص از تمام برزخ آن در ملکه
کفر و در کافر باشد چنانکه در شهر ... که در مکه صحبت قبیان با آخرت یاد نموده ... آخرت ... با آیات
صادق ... که نزد ... ساده ... که ... ایشان ... و ارواح کفار با ابدان مثالیه باشد
به صورت که ... عالم برزخ است ... عالم ... ایشان ... ایشان

[illegible] چون اگر [illegible] بر آن شود [illegible] باشد [illegible] الا که [illegible] است

[illegible] مبارک [illegible] باشند [illegible] ملک [illegible] باشد [illegible] زیاده

[illegible] گشته [illegible] قبض کنند [illegible]

[illegible] فرشته [illegible]

[illegible] استقبال کنند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بس بر ما لازم است که در تحقیق معارف حقه تا معلوم شود [illegible] قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق قل الله یهدی للحق افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون و بیانش در ضمن چند مقصد مذکور

[illegible] واجب الوجود [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

مقصد اول [illegible]

ذات واجب الوجود [illegible]

حقیقت [illegible] که انکار [illegible] عدم [illegible] وجود [illegible]

باشد [illegible]

در تعریف مصداق مفهوم واجب الوجود ذات [illegible]

[illegible] ذات [illegible]

از تعبیر [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] واجب الوجود [illegible]

ان الکل [illegible] ذات [illegible]

پس [illegible] ذات [illegible]

هو ذات [illegible] ذات [illegible]

[illegible] صفات [illegible]

اقرار کنند [illegible] واجب الوجود [illegible] ذات [illegible]

[illegible]

و معرفته بانه او غیر ذات بالجهة است ... عالم ... الوجود ...

... [illegible] ... الربوبیة ...

عمل مقامات للمقام الاول هو الربوبیة اذ لا مربوب لا ذکر ولا ... ظهورا

مع الذات البحت المقدسة ... ولا کلام فیها ولا اسم ولا ... اشارة

الطریق مسدود والطلب مردود والمقام الثانی ... الربوبیة ...

الغیب الذی ... لا ذکر ... ولا ظهور ...

... الکثرة ... معرفة الوجه ...

... [illegible] ...

... کیفیاته ... عبارات ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

جاب

و الثانی ... القوم ... اقتران اراده ... حضرت ... امام علیه السلام

در باب ... اراده ... ان الاراده ... بالاراده ...

از اسم ... قال علیه السلام ... التوحید ...

... [illegible] ...

... ذات ... [illegible] ...

... در زیارت حضرت امیر علیه السلام است ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

واو فرق طریقه صدیقان است که از تحقیق معنی [illegible] بالذات ممتنع العدم [illegible]
نفی تحقق [illegible] عدم بر ذات او محال باشد و ممتنع العدم بالذات واجب الوجود بالذات
است و در این مقام [illegible] باشند و اشاره [illegible] بعضی [illegible] قول
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] دل علی ذاته بذاته [illegible] اشاره
[illegible] است [illegible] اشاره [illegible] اشتراک معنوی [illegible] خالق و الخلق که [illegible]
[illegible] ترکیب است [illegible] بر ذات او ممتنع باشد
[illegible] بالعدم و [illegible] مرتبه [illegible] قائم بالذات و ظاهر بالذات باشد [illegible]
[illegible] از موجودات [illegible] قائم [illegible] حقیقت [illegible] باشد بقیام [illegible]
لا اله الا هو الحی القیوم [illegible] قائم [illegible]
[illegible] السموات والارض [illegible] قیام و وجود [illegible] باشد [illegible]
از ظهور [illegible] ان [illegible] الظهور [illegible]
حتی [illegible] اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید [illegible]
شهید [illegible] در این مقام [illegible]
ذات ظاهره و [illegible] ذات باطنه است [illegible] ذات ظاهره [illegible]
در وجود [illegible] الله [illegible]
و [illegible] است و قدیم بالذات [illegible] که این ذات [illegible]
[illegible] فرق [illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible] و طریق دیگر [illegible] ذات [illegible]
[illegible] بر او [illegible] ذات [illegible]
عدم بر ذات او محال باشد [illegible]
[illegible] ماهیات [illegible] در نفس الامر [illegible]
[illegible] الطریق [illegible] النفس [illegible]
[illegible] السموات والارض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذات [illegible]
در ذات [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
است [illegible]
[illegible] ذات [illegible]
[illegible] انواع [illegible]
[illegible] فرق [illegible]

[illegible]

از ترجمه صحیح خارج و مشرک گردیدند [illegible] باتفاق جمیع مذاهب چنانکه در شرح [illegible]

مذکور است در این باب ما حق آن است که معبودیت موجودات هر نوعی را الهیات

[illegible] در خواهند کنند و آنها متفق اند که غیر آنکه معبودیت [illegible]

معبود دانسته عبادت آنها را وسیله تقرب خدا و باعث شفاعت در نزد حضرت او دانند

و غالب از این مشرکین را اعتقاد همین بود چنانکه در قرآن مجید [illegible] مقالات ایشان

شده قالوا ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی و قالوا هؤلاء شفعاؤنا عند الله و قالوا اجعل

لنا الها کما لهم آلهة و فرقه دوم [illegible] و در اینکه غیر معبود [illegible]

عبادت خدا [illegible] موجودات خسیسه یا رفیعه شریفه باشد چنانکه [illegible]

واله و علیه السلام [illegible] و ائمه را شریک [illegible] کتاب [illegible] الکتاب

و طاغوت [illegible] قال تعالی یا ایها [illegible]

[illegible] قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته [illegible]

تنبیه امر آخر — [illegible] و دانسته [illegible]

[illegible] که معبود را [illegible] عبادت [illegible]

کنند که معبود در جمیع [illegible] که [illegible]

[illegible] که معبود [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible] عبادت [illegible]

ادراک

[illegible]

~~ادراک [illegible] عبادت کنند [illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible]

[illegible] الهی [illegible] چون ادراک [illegible] عبادت

و معرفت [illegible] است و [illegible] است و معرفت فرع ادراک

[illegible] و عبادت فرع ادراک معبود است [illegible] خلق

[illegible] تمام [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] ادراک [illegible]

[illegible] حقیقت ادراک [illegible]

[illegible] تکلیف [illegible]

[illegible] تکلیف [illegible]

[illegible] خلق [illegible]

[illegible] تکلیف [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] تمام

[illegible] تکلیف [illegible]

[illegible] و نرسل [illegible] الى ان قال [illegible] در مقام [illegible]

[illegible] است [illegible] کنند [illegible]

[illegible]

[illegible] الی [illegible] الحقیقة [illegible]

[illegible] العقل [illegible]

[illegible] العبادة [illegible]

[illegible] الی ان قال [illegible] بالمثال

[illegible] النفس [illegible] الحقیقة الحقیقیة [illegible]

[illegible] قال [illegible] الی ان قال [illegible]

[illegible]

[illegible] العبد والعبادة [illegible]

[illegible] العبد [illegible] العبادة [illegible]

[illegible] الحقیقة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الی ان قال [illegible]

[illegible] الی ان قال [illegible]

[illegible]

[illegible] الی ان قال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علی انه قطب الحقیقی و قطب الفقراء و وجه الله الذی لا یولی و انه الغوث الاعظم [illegible]

[illegible] الی ان قال [illegible]

[illegible] واحدة الی ان قال [illegible] الصادق [illegible]

قال [illegible] رسول الله [illegible] الی ان قال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الی ان قال [illegible]

[illegible]

الی ان قال و کذا [illegible] الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا

صراط مستقیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فارج

[illegible]

۲ ورازکه

[illegible]

معتبره در بعضی از عبارات که تقید در صوفیه باعث شکایت [illegible] میشود در ادعا و انکار است که در جمیع مراتب

با یه مقتضی باشد که [illegible] از روزه با [illegible] تقیید کلیه [illegible] ایشان انها بحیثی [illegible]

تحقیق شده باشد و بر فرض لزوم تقیید حسب بار مرتبه در هر عبارت [illegible] باید از شارع رسیده

لا تکرام هذا العبد [illegible] در کلام [illegible] فرموده [illegible] مسعود [illegible] باعث [illegible] فلهذا دفعه

انها ذات آلهه ءارباب متفرقون خیر ام الله ان هی الا اسماء سمیتموها انتم وآباؤکم ما انزل الله بها من سلطان

واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون [illegible]

عمیر علیه السلام [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] عرفانی [illegible] یقول الناس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یا ایها الناس [illegible]

[illegible]

[illegible]

در مراتب عبادات است و در معروف [illegible] معرفت است [illegible]

و معرفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

انه دول

يا علي مدد يا صاحب الزمان ادركني

بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين

وبعد فهذه تتمة الثلاثة وتادية حق الوراثة وازالة الكثافة وازالة عنه الاذاعة عدلا لا يستبقوا

انتاج امر من الحق المبين على اشتغاله

المقصد الاول الاهم في اثبات المعرفة فنقول لا ريب فيه ان الحق التام في ذاته عظيم فهو خفي تحتاج غيبه في اثبات

بخلقه لان الكهيعص بظهور كمالاته بالاسماء الحسنى الى المقصد بسرة فانه له الاثابة المنتهية الى معرفة المنفعة

من تعرفه بانزال الاجرة من سماء الجود الرحمانية الى ارض قابلية كل هوية واساءة كل [illegible] تقديره وهي المعرفة الالهية

الالهية لكل من في السموات والارض ان ياتيه عبيدا وافرض [illegible] قال امام

والله كان في عز قدسه كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف الصادق لا تكليف [illegible]

الحكيم لا تكليف ثم اما المكلف الخلق الا انه اودع فيهم العقل والقدرة [illegible] انبعث فيهم من اصطفاهم

رسلا مبشرين ومنذرين والى معرفته تشرفه ولتعريفه هادين [illegible] يقدمهم

الكتاب بمعرفة اول ما اوجب عليهم فاراح منهم علل التكليف وسوى التوفيق في القوي والضعيف

وكل ميسر لما خلق له ومعرفته هو المراد لما خلق له [illegible] والاذان استاد [illegible]

فرع

فرع عن قدرته فعرف اليهم بظهور آياته واراءة علاماته في الانفس والآفاق وتعرف اليه لديه بظهور [illegible]

[illegible] في الآفاق فهم انه تعالى ما خلق الجن والانس الا ليعبدوه اي ليعرفوه [illegible]

والى هذا يشير السيد رحمه الله بقوله الحق اذا عرفت ذلك فاعلم ان القوم قالوا المرتبتين بين المكلفين [illegible]

فقالوا باحالة المعرفة وامتناع التكليف بها لكمال زعمهم ان المعرفة هي الاحاطة والتحديد وعطفوا اليه احالة المعرفة

امتناع التكليف والعبادة زعما منهم ان الذات لو كان معبودا لكان معروفا ولو كان معروفا لكان محدودا [illegible]

لضيق الخناق من آفات تشمئز منها طباع الطلاب يجب التفريع لتفصيلها في فصل [illegible] تفاق الفصل الاول

في انهم قائلون بامتناع المعرفة وامتناع التكليف بها قال [illegible] في شرح الخطبة في [illegible] اعلم ان الربوبية

لها ثلاث مقامات المقام الاول هو الربوبية اذ لا مربوب لا ذكر او لا عينا ولا ظهورا وهي الذات البحت

القديمة سبحانه وتعالى ولا كلام فيها ولا بيان ولا عبارة ولا اشارة الطريق مسدود والطلب مردود [illegible]

المقام الثاني الربوبية وليس بتلك الربوبية وصفتها وآياتها التي لا تستدل بها الا بها وهي الذكر

والاعين ولا ظهور بالمربوبين فيها ارجع من الوجه لا يبقى الا وجه الله ودليله فلو كانت فيها كرة تعرف الا بالكثرة

لان معرفة الوجه معرفة ذي الوجه وهو معنى قول امير المؤمنين عليه السلام يا من دل على ذاته بذاته وتنزه

عن مجانسة مخلوقاته اقول ليت شعري كيف يعقل دليل على الفقر بالذات البحت القديمة تعالى عن المعصوم بينه التعبير

فليف يكن التعبير بها لا عبارة عنه ولا اشارة الا يرجع اليه [illegible] لا تنقض [illegible] في قال

فانهم في رسالة الى السيد [illegible] السيد اليم الحق القديم [illegible] في العوالم [illegible] في القدم على سائر الادم [illegible]

هو القديم والاصل القديم لا يطلق الا عليه [illegible] لا يقع عليه اسم ولا رسم ولا بيان ولا رسم لان الارادة

والمراد مقترنان ولا سبيل للاقتران في [illegible] اقول ليت فائدة قال [illegible] المراد [illegible] المتخلص للاصل القديم [illegible]

وكيف تتخلص النفس من الغيبة الطوق الا بصدق القدم عليه غير السيد الحليم نبي محمد صلى الله عليه وآله عقل الكل الطلق بما اثر الموقف
صلوات الله عليه في زيارته وقال في ارشاده في ١٩٩ من القسمة الثالثة بالفاظ لهي جفني ادراك مفلس من عن ادراك
كمال تو وخلق كيست عبادت و معرفت خلق نشانه ز ان ايمان بالغيب است و معرفت فرع ادراك جزئيات
وعبادت فرع ادراك معبود است و شفقه اسرار بي او وانبيا جلق كمال تو بجهت او نه عالم با كن ايشان خلق
كرا كه او را بشناسد خو كرد و قائم مقام خود شنيد تا آنكه است خلق در رتبه فؤاد و عقل و نفس و جسم بار بر سه
بر اسرار جل اينان نهايت آنند او را ادراك كرد با او معامله نمود حضرات النبي با باكام ساعته عليه جون
ادراك خلق مر خدا را كمال مجهول از جملة الالات و ممتنعات است كم ابع واعي تكون ان ورد من آيت التكليف وان
شئت الا ان قال ليس با به التكليف با مر محكم شد باشد اقول ان للقوم في هذا المعنى كلاما كثيرا و من الامر ما يشبههم
في جميع المقامات و قد سلك اكثر في صدر المتقدمين آثرهم الا بالمتيقن من هذا الشيء و هذا الاصل الذي عن اهله
جميع مقاسدهم وانه نيل نبيانهم سبيل حقهم فطوا بع التقدم هذا احاله معرفة النبي والامام وجعلوا الواجب من
المعرفة والعبادة في نفي الوقت و الركن الرابع وهذا الكلام عدم التمييز بين المعرفة بين الاحاطة بالكنه والمعرفة
بين التمييز بما سواه مع [illegible] الفصل الثاني واعلم انهم لما رتبوا العبادة مع المعرفة وقالوا بامتناعها
في الذات قالوا بامتناع التكليف بعبادة الذات وان المعبود سواه جل شانه وقالوا ان العابد يجب ان يعبد
الاله في صفته و مرجعها منتفية في شكله و مجاز لها في احواله فاشركوا باله ما لم ينزل به سلطانا وقالوا يعبد ولا ان له
الى غير النهاية وقالوا ان العابد يتدرج في عبادته من اله حق الى اله حق بلا الى نهاية فاذا بلغ الى اله الثاني
عرف ان الاله الاول الذي كان يعبده عبادة حقة مرجبة للثواب عبد غير الاله الثاني والثاني الثالث
وهكذا الى غير وقت له انه حق في الالهية في ذلك الوقت وهذا كابر في التفرقة بين الالهية في اشراكهم العبد في اشراكهم

في اشراكهم

في اشراكهم وجعلوا الكل شيء ما لا يعبد الا شياطينهم وهم يريدوا صورهم في معابدهم وجعلوا في مساجدهم وما يلي
قول فانهم في رسالة الاسيه وان معرفة الله بمعرفته في الوقت بلا بد مجاوزة ما ادركه من الحقيقة فهو معبودهم
الذي يجب ان يعبده والمقصود به الى ان قال ومن انقسم به فقد المقسم به ومن الى اطاعة فقد اطاع اسم الله كذلك في
عبده فقد عبد الله كلا ان من راه فقد سماه الله ومن بايعه فقد بايع الله واريد ان اقول ليس بحجب غير حجبه
ولا نفس غير نفسه ولا له انقسام غير الانقسام به ولا طاعة غير طاعته ولا عبادة غير عبادته ولا ادراك غير
غير رؤيته ولا له امر الا امر الا ان قال فمن للمقصود الا الذي يراه المقصود لكل رتبة منها كل رتبة منه
زائفة بامتثال الشأن بالنفس المفض النفس النفس بالحقيقة الحقيقة بالحق الحق فذلك ولا التكليف الاول
الا بما اتانا كما قال عليه السلام اي عرفنا الا ان قال وكل رتبة منها عبد يجب ان يعبد معبودا فاذا كان كذلك
كل معبود من بابل انما مرتبة العدم وقع الادراك عليه ومن يعبد بالاديد يكن العبد شيئا ولا ما عرفه بنفسه احد
وجد ما يجعله والضرورة ان تحميل العبادة والمعبود في مقام واحد كذلك الريد والارادة فانا لا نعرف غيره الا العبد فقصد
والارادة ولا المعبد غيره ومن عبادة الله عز وجل بل ليس له عبادة غيره كما انه اركع الى الكعبة حقيقة واسجد
بها حقيقة واوجهها حقيقة ولا يقع الخطاب بلفظ الى حقيقة لان كل خطاب يقع على ما يراد به الا ذلك وذلك
لان الكعبة وجه الله ولا معبود لجميع العوالم سواها الا انا لا اقول انت توجه الى الكعبة والقصد غير الله انا اقول حيث لا يقصد غيرها
فلا يرا به غيره والحال الا ان قال ومن عبد اسمه بغير ذلك انما يعبد شيئا ولا يعبد غير الله الا ان قال فمن يعبد ذلك الاسم
بعبادته فقد عبد الله وجميع ما وقع الاشارة واستعمل اللفظ فيه او يمكن باسم او امر به الا يقع الا على الاسم والارادة
الا الاسم ظاهرا فقوله تعالى واعبدوا الله مخلصين له الدين هو هذا الى ان قال فكذلك الاسم هو الحق الذي يجب ان
يعبده به يرادو القصد لان الله امرنا بها وماذا اقول قال عليه السلام ان كنت تريد اسم الخالق الرازق فانا ذلك الاسم
وان كنت تريد الذي ليس كمثله شيء فذلك الاسم لان الاسم لا تجاوزه والكلام اخر في الاسم والكلام فرق ذلك الى كره

في مطلب وانا نهر المطلب في مقام ظاهر الظاهر للعابدين [illegible] والسلام عليهم [illegible] ما كان الى ان قال

وهذا الذي ادري كيف ان الشيخ الاوحد كان قطب زمانه [illegible] ان القطب من المسلم ان القطب

هو ربط الكون فالقطب هو القطب فيما ماذكرنا سابقا كان انما [illegible] مقامه القطب الظاهر والعارف.

عاقلي والقطب بالنسبة الى الحق [illegible] الجنان فالشيخ الاكبر [illegible] الرحمن [illegible] لانه

القطب ومن قوله انما [illegible] مقامه وصف [illegible] الى [illegible] سلمان [illegible] في العرش الكرسي ولم [illegible]

قال في ابتداء امره او اخره وعلمنا ان سلمان في اخر درجة من الايمان ليس فوقه احد [illegible] كان من الراسخ

[illegible] لقوله عليه السلام لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لكفره مع [illegible] الى [illegible] هذا الوجه علمنا انه قطب

ان قطب النقباء [illegible] الاركان والعرش الاعظم [illegible] ظاهر الاركان وباطن العقول [illegible]

سلمان كذلك فكان في مقام [illegible] الى ان قال وعلمنا ان [illegible] في [illegible]

[illegible] واحد [illegible] الى ان قال [illegible] الصادق الى

قال [illegible] الى ان قال [illegible]

[illegible]

[illegible]

في اوقات [illegible]

[illegible] الشيخ [illegible]

[illegible] الى ان قال [illegible]

[illegible] قال [illegible]

[illegible] الى ان قال [illegible]

[illegible] الامام [illegible]

[illegible] الى ان قال [illegible]

[illegible] معجزه [illegible]

[illegible] معجزه [illegible] فيما [illegible]

بلا معجزه [illegible] والمعجزه [illegible] الى [illegible] وقال

[illegible] ۱۲۰۵ [illegible] القيمة [illegible]

[illegible] الى ان قال [illegible] حق وصدق [illegible]

[illegible] خدا [illegible]

[illegible] الى ان قال [illegible] خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] خدا [illegible]

[illegible] وقال في ۱۲۵۴ [illegible]

[illegible]

وقال [illegible] خدا [illegible]

[illegible] خدا [illegible]

او رياضات في انهم من حيث علومهم في مراتب الحج زاعمين ان الحق الذي هو الكلام بان على قدرهم من حيث انفسهم وظهر فيهم
مجردا المقال فاجروا اسرار القلم حتى قالوا العبادة اوثانهم في فائدتهم وسائقهم وعليهم انهم بافتراط الامكان ادراك العابد المعبود
ولم نجاة صنع واحد في الغيب والشهود وقال الصادق عليه السلام ما ذر شارق وما لك لما عجزت عن كيف ذلك الى ادراكه
المرتبة وانا لما عجزت عن استيفاء ادراكه اقررنا بانه فما القادر بنا وقد عرفت في كيف توجيه المعبود ما يكفيك والعبد عن
الالوهية فهذا ايراد في الذات المتباينات الفصل الثالث في انهم شركوا في الصفات وقالوا بان الذات
لا توصف بصفة ولا تسمى باسم وكل ما له من صفة واسم فالموصوف بها ذات ثالثة وراء الغيب وغيبته فالذات الازلية
لا توصف والذات الظاهرة التي هي مظهرها لا توصف والمرتبة الثانية منها موصوفة بالعربية وتسمى باسم [illegible]
موصوفة بالاسم الجامع الله والرابعة لسائر الاسماء والخامسة حالة في خلقها ومن كنه العبودية فتارة يقولون بان
المدعو بالاسماء والموصوف بالصفات هو رسول الله صلى الله عليه وآله الكريم في مقام المعاني وتارة يقولون بانه الامام [illegible]
وتارة يقولون بانه الركن الرابع ويقولون فيه بانه في الدنيا رسوله الذي منتظر وهو المحمي والحي الحاضر في الفلوات وقالوا بان
كل اسمائه متحدة وجه بانه المصداق كذلك ليس متحدة معنى فان قولنا الله العالم القادر الحي السميع البصير الى آخر الكلمات
معناه الله الله الله وقالوا بان الصفات الذاتية لا تعلق لها بالخلق فليس الله عليم بخلقه بالعلم الذي هو بنفس ذاته ولا
قدير عليهم بالقدرة التي هي بنفس ذاته والا لرجعت بكثرة الذاتية وهكذا وقالوا بان العالم لكن مقارنة مع المعلوم
مقارن للمخلوق وقالوا ايضا ان قولنا الله عالم كقولنا زيد ذو فرس وحر فما صاحب الحكم مركب من صاحب وحظ
فكذلك العالم مركب من ذات وعلم ومعلوم وقالوا بان العلم نفس المعلوم والقدرة نفس المقدور وقالوا بان من وصف
الله بانه تعالى خالق ورب فقد خرج من ربقة الاسلام وخالف اجماع المسلمين وقالوا بان الركن الرابع هو الخالق
والرازق والمحيي والمميت والعالم والقادر في مرتبة المعاني والابواب فانه في مرتبة البيان فهذا اجل من ان يوصف
والكبر من ان يكون له اسم يعرف وقالوا بان العلم لو كان هو نفس المعلوم والمعلوم سابق عليه لكان [illegible] غير الذات وهكذا صفات

وقالوا

وقالوا من وقوع العلم على المعلوم هو الارادة وهو وقوع السمع على المسموع والارادة هو هكذا [illegible]
عنهم ولشناعة اليوم قال الشيخ المطرقي الاحسائي في شرح الحكمة العرشية في فصل من انه الكلام في بيان [illegible]
الشاذون ان الراسخين في العلم الحق لا يقولون بان الصفات الذاتية مغايرة للذات مفهوما اذ ليس [illegible]
لا مفهوم الذات اذ لا تمكنه الكلام الحق الا كالحق الا ان اذا اريد بها الصفات الذاتية غير مغايرة في
المفهوم ولا مغايرة للذات من حيث اللفظ مترادفة فان العلم هو السمع وهو البصر والقدرة [illegible]
والنفع ولكن الذات من جهة الا فرضا اذا وصف بها واريد من الصفة الصفة القديمة [illegible]
الحقيقية الصفة لان الوصف لكان له لم يكن الله وان كان الموصوف بها اراد فقد تمكن ان يعرف نفسه
بها بنفسه لعدم القدرة في ذلك لان ذلك ضعيف في مرتبة غير صفة الذات لانه لا يمكن ان يكون هو الذي اراد الصفة
نفسه بها ممكن ان يوصف به وهي صفات افعاله لانها هي التي يمكن ان تعرف بها ويستدل بها عليه بمعرفة آثارها
ويتعلق بها انتهى اقول اصطلاح هؤلاء بالاتباع في صفات الافعال غير اصطلاح الحكماء الالهية فقد عرفت
الفرق بينها وبين صفات الذات في محله ومرادهم من صفات الافعال صفات المخلوق الدال على الاضافة
عندنا سابقة وعندهم متقدمة اللازم والمعنى [illegible] لكن معرفة الصفات لا تحتاج الى الاشارة الى ما في خزانته
التي لا يتبعونه بها سوى تفصيل من علم جزئي قال المؤلف لو اريد بها الذاتية فانه لا يكون معنى الله عليم قدير اليه الاله
مع انا قد قدسنا انه ما وصف بها نفسه الا الصفات الافعال اذ ليس في الازل صفة وموصوف اذ ما في الازل ذات
بت لا اله الا هو العزيز الحكيم ثم اعلم انه تعالى سميع قبل المسموع لان المسموع حادث وسمعه هو ذاته ومن ذلك
سمع بالعرش ان السمع تعلق بالمسموع لا وجود ولا بين زوجها الا الرجوع الى كلامه وامرأته التي منها تعفف تشرع
من تلك الدنيا في الازل والافعال كلامي مع انه في الازل لا اله وما بعد الحق ان في الازل ليس
بسميع فنقول فانه الكمال قبل ان يكون جميع ما له صفات خاصة له في الازل وهي ذات له اذ فان ادرك
بين خزائن المتعلقات تعلق به الادراك وله الفعل في ذلك هو كلام في الازل على الدرجات

عالم الذات لعنه زاده وكلها به حرارت فسلبها حاصل وحدت فيه انكنه حدوده ودارفنه وجودها درتلفت انه عالم الشي

والذي قال جهلاء الدرى انه اذا تعلق العلم انه فيه يدرك شيئا ولم يكن فيه يدري شيئا انكه حادث لاتك ادرك شيئ

علم بين والذي علم علا يلزم من قوله وذلك انه عالم بها في الازل بالعلم كجملة كلها به عن العلم ان الذي كون عالما بها في الازل

لعدم وجودها في الازل والعلم السبق بين ودرى التسلسل فيه بالعلم ان كان العلم وهو ذاته موجود في الازل

الذات المتكرم ومراتب العلم في الازل ثم الحال الى ان قال واما العلم بالارادت فهو انه غفرته لذنبه انا او كمال كمالي

وكمال كمال الكمال في غفرنا فقص والذي كان ان يكون هو به تالح لم يكن ملكه فعرانه هذا العلم الى ان قال وفي العلم

ومراتب العلماء العلم الذي في السبق بالممكنات جميع الاشياء الى ان قال وهي هذا من مراتب العلم

العلم الذي فيه ومرضي الى من علا ارجع والكون ثم العلم الى ان قال ثم العلم الفقهاء المباني ثم العلم الروحاني

اي الرجال المتناوي بعد ثم العلم النقلي اي العقد الى هوية وهو اللوح المحفوظ ثم العلم الطبيعي اي العقل

نبع الى ثم العلم الهيولاني اي الفصل المادية الى اخر ما افاده وقال وكلها شرح حرداد العرض كلها كما يجوج

الى ان قال ولهذا ما يصع جهة التشبيه والاحزم حيث اخذ بها الكلية لفظا لفظ ثم ودرج جهة الذات

والاضافة والافراد لفقد الجزئيات الى متعد كلمات بلى

در اسلام پس بر هر که قدرت دارد واجب است تحقیق مسایل و [illegible] [illegible] ان [illegible] [illegible] اشهر [illegible]

نسبة التحية بالكشفية و شبه مخالفيهم بالعامة بعبارات صريحة و قد علم [illegible] [illegible] الفرقة الشيخية [illegible] كفر [illegible]

و واجب فهم المنتقصة [illegible] [illegible] المخالفة الدين [illegible] اتباعهم [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] رساله [illegible] [illegible] مطابق [illegible] [illegible] ذکره [illegible] رساله [illegible]

الفقطة الفصل [illegible] و بابیه [illegible] اسرار این [illegible] از دین [illegible] [illegible] مخالفین [illegible]

و لکن [illegible] [illegible] شدن [illegible] خدا [illegible] در این زمان [illegible] خداوند عالم [illegible] [illegible] این اسرار [illegible]

کرده اسرار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الطه [illegible] [illegible] [illegible]

پس [illegible] [illegible] خداوند اسرار [illegible] [illegible] عالم [illegible] اسلام [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] الحنیف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] عالم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و بابیه [illegible] [illegible] خداوند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امام [illegible] واجب [illegible]

دوستان [illegible] و دشمنی [illegible] دشمنان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و حال [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] از دین خداوند خارج شده است [illegible] خدا و رسول است [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و حال [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کافر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الدين [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] المتفقة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الدين [illegible] [illegible] الائمة الطاهرين [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عليه السلام افاضة من الله بلا خلاف فالظاهر ام انهم سنه عشر ام اثنى او ما ناقف فاستثناهم مع اسمائهم فقد الرسول انه سبيله
وارائه علم الظهور وارثه آن از مرضيات تعلم انه عنهم سنه كفر تمام الشيعة عدا من سرق منهم من الحجيه د ما ذكره وليه الائمة من رحيم
فان في مظنة هداية الصبيان ما لفظه جمع نقيبان زور اقتدار صاحب امام آمده چون چنگال قدرت اين قدرت زير ان ايد انكه
كراهت نفرمان نبود سلطنت پادشاهان رحبه در حرمان دار دارات نحو جمع نقيبان ده دانشوره راهبر اوست او بزرگ
ما بر علمند بدين انبيه عالم حكمت تعقد به مرتضى را وزيرات وحالات حبه بدين جمع الملك وكات بعد او جز نبع اوست
خلق نقبان حق از خوب و زشت ثم الكلم الفصل الذي نقضه من أبيه وهذا الفصل الغيد ذكره ابره ه ما ذكره في ۲ من الكلمه
الرابع ما لفظه مقام امير و در اثبات لزوم ملكات احروف الكتب اثبات والحكيمت اثبات از ارکان دين وهوانم
شرح مبين است و در ميثاق عهده وولايت اثبات كرفته شد و ما ذكره في الغيد وهو ان الف هو كتبه در ما
كمدانى ما عرض الكرامين وسلطان دارائى امامت حضرت صادق را ليکن ازاين ادلة ثابت كن القول مراده من الف
الشيعة الجعفرية والامام لكن لطالب منهم ما طلب منهم لما ان قال اکر امامان خود را ليکن ازاين ادلة ثابت
نمی توانکرد و من اين رکن از ارکان را ما بين ده دليل که ازهر نبع دعلما اقامه کرده ام ثابت ماکنيم مع عرض داری
کم از نبی ما در استطاف طلب خلق ولکن اصول دين خود را ما بين ادلة ثابت نمی توانکرد و ادای بر فروع است و دارای
ومسئلة مسئلة را بالتحقيق ثابت بکنيم مع عدم العقل وعلم در ساله دو عباد و غلاق اکر تکلف کننده را ما نمی توان ديدنات
اورا انبيا عظيم داد الکه بر او عد جاری مکنيم و اين رکن از اصول دين تورا که ما بين ده دليل ثابت مکنيم انکه
يکي القول ما اشد قاعدة از جهت خطاب بين الشيعة الجعفرية ما ذکر داکه به قدر ای بعده و ما اطلع مع الکتب الذی
صنفها علماؤنا في اثبات الامامة التي يعجز الاذن عن عد اسمائها وذکر بعض السنة ما تم رحمه اثر في اول الکتاب ما لسلام
الذي الفه ولم يعثر مع کتاب للاکفين لعدية اسبة العالمين في اثبات الامامة والعصمة الذي کلف حرمان عنه بعقول الکامل
وما ورد ان الشيعة الاثنى عشرية العلماء بالقياس والاستحسان ولا اخبار نص القرآن والبرهان في مسئلة فرعية واصلية لا نفقه ما
من اثری

من اثرى عليه ان ما ذكره من الادلة كلها تقتضي البراهين التي اقامها على الشيعة في اثبات الامامة وهذا السارق
استعمل في اثبات لزوم الركن الرابع يستعرف حالها ان الرابع في محالهات ما ذكره في ۳ من ۳ فقد بان
لکنه دلائت ظاهر و نقش ضعيف طلوبه حيث ان اين امر عظيم را بر اين ادلّه شی منکوس کرده ام كه هزار و چهل
است که ادعا جليت غيبت ما بعد از ولادت او که پس چو او خود پوشيده است الا ان قال دريغ است انضباط قدرت
کنند و خود را از گرداب جاهليت بيرون آرند الا ان قال في بدايت گردان و معاذ ان اقول تستنطق الغافل
في هذه العبارات مع مقاصده اما اولا فلان مراده من تلك الادلة اثبات امر عظيم لم يعرف في الشيعة
الف وعشرة سنين من الغيبة وجهاد ليس يخرج في بيان غيبته وثانيا انه ليس مراده اثبات وجود العالم
لم يکن منکر الحتاج الى الخصم استدلال عليه بعض الضروريات من الاجماعيات الشرعية وثالثا ان القائمين
وهم المذهب ان مذهبه قد خرج عن حالة الغيبة بطول الغايب قد حضر والا فاللحق لمدة حالة الغيبة وادا
ما بيه مع القلة في هذا الكتاب في الف وماتين وستة وستين فادا وضع عنها النور وهو لمدة الحجة عجل الله فرجه نعرف
وعشرين سنين فيلزم ان من اول ولادته عليه السلام وحين الحسن العسكري عليه السلام سنة اربع وخمسين سنين
زمان الحاجة مع ان من تلك السنين اربع سنين كان زمان وجود الامام في دار الدنيا وستة وستين
مدة الغيبة الصغرى والبقية ستمائة كيف يدعى قوله جامع الشقاوة بان الدين صار كاملا وكاملة
وستة فان كان الشيخ محمد احمد الساوري الذي ظهر في رأس المائة الثالثة عشرة فقد كانت المدة ان الحاجة
ستمائة وستين سنة وتحقيقا انه ما اتفق معاد الائمة المعترفة فانما تصفيه لزوم وجود من يدير امور كل
عصر فان كان موجود المكلف بكون الزمان الاول الحاجة وكيف يكون مقتدا لهذا الذي من الشيخ وتلك مقالات
لها فيه است ح ما ذكره في الارشاد بعد ذلك مع من زبان اطفال با جاهلي گفتند وطفلي که
وعلما و در امر اين ما سوى الله ساوی که خبر بنهد الى ان قال پس عالم را در اين زمان بحث القرآن ان کتب به وبه

و هست مسلم نبوده انه لكن مع الطفل لكونه [illegible] سابق [illegible] الا ان قال [illegible]
اجماع العلماء سابق است ولكن [illegible] ننشسته [illegible] هست هر كس [illegible]
باجماع الله [illegible] چرا كه ان اجماع [illegible] است الا اخره قال اقول انظر كيف [illegible] علومهم
وان مذهبهم [illegible] الاجماع وان اجماع السابقين كان مع [illegible] والفقيه [illegible] والسلف [illegible] والله
ومراده من [illegible] والامام [illegible] ان [illegible] قوله في ۲۸۲ من ۳ في شرح [illegible]
[illegible] ماز [illegible] امام عصر [illegible] كنيم [illegible] قوله ۲۹ [illegible]
لان [illegible] در جواب [illegible] علمه الكلام [illegible] الله بالقدم
وغيبان علم الكلام را [illegible] كرديم الا ان قال [illegible] علماء ظاهر [illegible] باشند يا قوله
في [illegible] ان الشيخ كان [illegible] بالحكمة الاشراقيين [illegible] والرواقيين [illegible] قوله في ۳۳۲ من ۳ [illegible]
خاطر [illegible] صحيح است كه [illegible] شيطاني [illegible] حق [illegible]
[illegible] الى آخره اقول فيه [illegible] بان المذهب السابق [illegible] الشيطان [illegible] الحق [illegible]
وعلى [illegible] قوله في ۱۳۴ من ۳ وكتاب وسنت [illegible] مشايخ [illegible]
[illegible] اقول فيه [illegible] بان الاخرين [illegible] الثقلين [illegible] قوله [illegible]
و در [illegible] وعلماء [illegible] تصوف [illegible]
قوله [illegible] الباطل [illegible] اقول [illegible] علم [illegible] مذهب [illegible]
[illegible] بالحق للناس [illegible] مذاهب [illegible] قوله ۱۰۶
[illegible] دعوت [illegible] توحيد [illegible] الا ان قال [illegible]
[illegible] ظاهر الفاظ [illegible] اصول [illegible]
[illegible]

[illegible] چسبیده اند
[illegible] وما حصل [illegible] تنزل [illegible] چرا كه [illegible] ظاهر
الا ان قال [illegible] زمان [illegible] اقول الظاهر
كيف [illegible] الانبياء [illegible] الجسم [illegible] ابراهيم و موسى و عيسى
[illegible] التوحيد [illegible] الحكمة [illegible] التوحيد [illegible]
[illegible] قوله في ۱۱ من ۳ [illegible]
عالم [illegible] عالم [illegible]
[illegible] الا ان قال [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
و در [illegible] شرح [illegible]
الا ان قال [illegible] ترتيب [illegible] ترتيب [illegible]
ظاهر [illegible] عالم است [illegible] عالم است [illegible]
الا اخره [illegible] الظاهر [illegible]
[illegible] ان الاحكام قد تغيرت والطريقة قد تبدلت [illegible]
[illegible] قوله في ۱۲۰ من ۳ [illegible] در معرفت [illegible]
[illegible] معرفت [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] الا ان قال [illegible] در معرفت [illegible]
[illegible] معرفت [illegible] معرفت [illegible]
در [illegible] الا ان قال [illegible] الشيخ احمد [illegible]

سر فصل حرز ولایت مطلقه از جناب سید اجل اعظم عالم السید محمد کاظم دامت [illegible] مقامات الائمة الطاهرين

علیهم السلام [illegible] شمه ازان را تحقیقا [illegible] زبان [illegible] الان قال حضرت [illegible] خواستم ان امر را قدری [illegible]

ما ذکره السید [illegible] التحریر [illegible] الکون [illegible] السید [illegible] در این مطلب از برای

مجلس [illegible] کان [illegible] ایران نیست که فرقه شیعه [illegible] هذه الکلمه [illegible] فرقه

شده [illegible] فرقه شده اند [illegible]

و [illegible] الکلمه شیعه [illegible] فرقه شده اند از [illegible] است و [illegible] ابیات [illegible]

[illegible] الشیعه و [illegible] فرقتین [illegible] الفرقه [illegible] ذکر [illegible] بعد ما ذکر سابقا

[illegible] نظر کنند در [illegible] سابقه این فرقه [illegible] طریقه را [illegible] الف

[illegible] نظر کنند [illegible]

[illegible] شیعه [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] عالم [illegible]

[illegible] قال [illegible] الان قال

[illegible] که مردم [illegible] حیث [illegible]

[illegible] اطال [illegible] هذا [illegible] الکل [illegible]

السلف [illegible] الدین [illegible] الدین [illegible] الدین [illegible]

و [illegible] الناس [illegible] الکلام [illegible]

[illegible] من الدین [illegible] الحکمة [illegible]

و [illegible] القوم [illegible]

الذنب و [illegible] الاسلام [illegible] حفظ [illegible]

[illegible]

فاكرتم شريف قاموس حقيقة الذات ظاهرة وباطنة فب حكمهم بامتناع عبادة ذات الله فج حكمهم بامتناع معرفة تعالى

فلما اشترطتم في العبادة ادراك العابد معبوده فقد اشترطتم في المعرفة ادراك العارف المعروف فو اشترطتم ادراك العابد

والمعبود والعبادة في صقع واحد فز اشترطتم في معرفة الاجسام ان تكون في الارواح روحا وفي الاشخاص فح اشترطتم

اشترطتم في المعرفة ما ذكرتم في العبادة فط قولكم تتعدد المعبود بحقق الامر النهاية [illegible] قولكم بان الاسماء اكثر لا تتقي مع الذات

الحجب وانه لا لام له [illegible] سا تقسيم الربوبية على خمسة اقسام سب تقسيم [illegible] على ستة اقسام سج قولكم

[illegible] للاسم [illegible] سد قولكم بان [illegible] المرتبة الثالثة [illegible] الربوبية والالهية [illegible]

سه قولكم بان [illegible] مرتبة في العبودية سو قولكم بان الصفات [illegible] الذات الظاهرة سز قولكم بان الصفات

حادثة [illegible] تعالى عالم بعلم حادث وقادر بقدرة حادثة وبصير ببصر حادث وهكذا في سائر الصفات سح تقسيم

الى [illegible] وضع سط تقسيم العلم الصحيح الى الاشتغال والكشف ع قولكم بكون العلم نفي المعلوم [illegible] والقدرة نفي

المقدور [illegible] عا اشترطتم اقتران العلم بالمعلوم والقدرة بالمقدور والبصر بالمبصر قديم [illegible] ولا القدرة ولا البصر

وهكذا عب اشترطتم اقتران الخالق بالمخلوق عج حكمكم بجواز القول ان الله خالق الاشياء [illegible] عد حكمكم بان الخالق للعبد

فيما [illegible] الحركة عن قصد [illegible] عه حكمكم بان الخالق [illegible] في الدلالة صدور [illegible] عو حكمكم بان المراد من الله الذي

[illegible] محمد صلى الله عليه وسلم [illegible] عز حكمكم بان المراد من الله الخالق الرازق هو امير المؤمنين علي بن ابي طالب

عح حكمكم بان [illegible] القران [illegible] عط حكمكم بانهم [illegible] ف حكمكم بان الذات

هو الشيخ ثم [illegible] فا حكمكم بانهم [illegible] الاشياء والصفات فب حكمكم بانهم [illegible] والمخاطبون [illegible]

فج [illegible] بان الارادة نفي المراد والمشية نفي الشيء فد [illegible] بان المشية [illegible] والقدرة

فه [illegible] بان المحمول [illegible] الالهية [illegible] فو تقسيم الامر بالفعل والقول [illegible]

[illegible] بان المشية [illegible] فح [illegible] بان [illegible] فط [illegible]

بالتفويض في الخلق ص [illegible] بان [illegible] صا [illegible] بان قدرتهم قدرة الله [illegible]

فصل اعتقادهم بانه لا عبادة له غير عبادة الشيخ ولا معرفة له غير معرفته ولا وجه له الا وجهه وهذا ايضا اعتقادهم
يجوز ان يعبد الله [illegible] انه الف سنة [illegible] لم يكلفهم الا الآية [illegible]
[illegible] غير امر عبادة [illegible] عبادة [illegible] لم يكلفهم التكاليف الاول
وهذا الامر [illegible] فصل اعتقادهم بان الحجر [illegible] تلك الاحجار المنصوبة [illegible]
المنصوبة فصل اعتقادهم في التوجه [illegible] العبادة [illegible] الوقت [illegible] الى الامام [illegible]
الاكبر [illegible] فصل اعتقادهم بان الرسالة والنبوة غير منقطعة [illegible]
[illegible] من الجماد والنبات والحيوان [illegible] رسول [illegible]
في كل نوع من افراده ومن النباتات [illegible] ومن الحيوان [illegible] فصل اعتقادهم بان [illegible] الانبياء والائمة [illegible]
ما ذكرنا [illegible] مطهرات [illegible] من الذنوب والآثام ومبلغات [illegible] اللطائف [illegible]
السهو والنسيان والمعصية [illegible]
[illegible] مبلغات [illegible] سهو وخطأ ونسيان فصل اعتقادهم بان [illegible]
[illegible] ذات [illegible] آدم [illegible] فصل اعتقادهم بان [illegible]
والانبياء [illegible] في التبليغ الى [illegible]
[illegible] فصل اعتقادهم بان [illegible] الانبياء [illegible] في كل نوع [illegible] محمد [illegible]
[illegible] في كل مرتبة [illegible] حقيقة [illegible] المرتبة [illegible]
[illegible] النباتات والحيوان [illegible] محمد صلى الله عليه وآله [illegible]
[illegible]
الكتاب [illegible]
فصل اعتقادهم بالكلية في الانبياء والائمة [illegible] ذات [illegible] محمد [illegible]
[illegible] في افراد [illegible] وحيوانية [illegible] فصل اعتقادهم بانهم

عليهم السلام

عليهم السلام قد ظهروا في صور جنية وقد ظهروا في صور [illegible] فصل اعتقادهم بان عليا عليه السلام ظهر في صورة [illegible]
مروان بن الحكم [illegible] الموت [illegible] في صورة مروان فصل
[illegible] فصل اعتقادهم بان [illegible] الى الانبياء [illegible]
[illegible] فصل اعتقادهم بجواز السهو والنسيان [illegible] فصل اعتقادهم [illegible]
اعتقادهم [illegible] فصل اعتقادهم [illegible]
[illegible] فصل اعتقادهم [illegible] الاحكام الشرعية [illegible]
[illegible] فصل اعتقادهم بان الانبياء والائمة [illegible] احكام الدين [illegible]
بان آدم عليه السلام [illegible] كانت [illegible] فصل اعتقادهم [illegible]
[illegible] فصل اعتقادهم بان الانبياء والائمة [illegible] آدم [illegible]
[illegible] عليهم السلام فصل اعتقادهم بان الائمة عليهم السلام [illegible]
[illegible] فصل [illegible] صلى الله عليه وآله فصل اعتقادهم بان الانبياء [illegible]
[illegible] عليهم السلام [illegible] فصل [illegible]
[illegible] فصل [illegible] محمد صلى الله عليه وآله [illegible]
[illegible]
[illegible] المعراج [illegible]
[illegible] فصل [illegible] القمر [illegible]
[illegible] صلى الله عليه وآله [illegible] الاجسام الفلكية [illegible]
فصل اعتقادهم [illegible] فصل اعتقادهم [illegible]
فصل اعتقادهم [illegible] البرزخ [illegible]

قل اعتقد بانه عليه السلام اذا زار او ان مدينة او البدو في تلك الاقاليم البعيدة ليس بعيد وفي جور اهل هذه الاقاليم قلا
بانه لا تطلع في هذه الدنيا من منتظر حتى في سير الناس من الكرة الا ان سير العالم عالما ... واجتمع الناس في موضع
فرارة وهو الذي يسمى تارة بالادوار اخرى بعيد عليها قام بالامر وظهر الدين كله قلب اعتقد بان ما ورد من
الاخبار ان الشيعة يرى كل واحد منهم من نسل الف وذكر انما هو في الاخبار الاصلية في البرزخ وهي مقام الرجعة قلج
الاخبار الوضعية في الدنيا قلد اعتقد بان الامام الغائب بمنزلة الميت لا فائدة للناس المكلفين حينئذ قله
المكلفون محتاجون الى امام حي ظاهر يعرف ويصل الايدي اليه قلو اعتقد بان امام الزمان غير الائمة
الاثني عشر عليهم السلام قلز اعتقد بان الحديث من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية او ميتة
كفر ونفاق وارد في غير الائمة الاثني عشر قلح اعتقد كالفرقة الزيدية بان ائمة المسلمين غير ... الائمة
قلط اعتقد بان العصمة غير مشروطة في الامامة قم اعتقد بان النص ليس بشرط فيها قما اعتقد
بان القرشية غير مشروطة فيها قمب اعتقد بان الهاشمية غير مشروطة فيها قمج اعتقد بان ... غير
مشروطة فيها قمد اعتقد بان العلوية غير مشروطة فيها قمه اعتقد بان الحسينية بعد الحسن عليه السلام غير
شرط فيها قمو اعتقد بعدم ... الا بعد الكف عليه السلام على ما هو ... المذهب قمز اعتقد
بان امام الزمان ... بالنسب الظاهر ... حقيقة ... سبيل المجاز قمح
اعتقد بان مقام الامامة مقام الانوثية والزوجية قمط اعتقد في علي عليه السلام انه ام المؤمنين
قن اعتقد في الائمة عليهم السلام انهم من ازواجه قنا اعتقد بان في القرآن ... علي عليه السلام
بوصية النبي صلى الله عليه وآله ... اعتقد بان الشيخ ... امام زمانه والسيد كاظم امام ... وكذلك امام زمانه
ثم افترقوا ... بانه ... قنب اعتقد بان الشيخ والسيد ...
المطلقة الكلية ... اعتقد ... في الاحكام ... اعتقد بجواز نسخ الاحكام فلعل ...

قنج

قنج اعتقد بالتفويض الاحكام ... الى الواقفة ... قنو اعتقد
بجواز الطلاق ... على غير الحجة بن الحسن عليهما السلام قنه اعتقد بان الامام الغائب ...
قنو اعتقد بان الغائب لا ... التكليف ولا ينقطع عن العباد قنز اعتقد بان الامام الغائب
... قنح اعتقد بان الحق لا ... سابق على زمانهم ولا امام ... كل
الشرع ... قنط اعتقد بان قراءة كتاب ... والقوانين ...
على الحق وقراءة القرآن ... قس اعتقد ... الالف كلها ...
اعتقد بان كتاب ... اللوح المحفوظ ...
الذي ... ليس كذلك ... قسب اعتقد بان الحسين عليه السلام ...
... على ... ولم ...
له عليه السلام ...
... الاعتقادات قسد اعتقد بان ...
قسه اعتقد بان الشيخ ... امام زمان ... الائمة الاثني عشر ...
فيها قسو اعتقد بان الشيخ افضل من ... في الايمان ...
... قسز اعتقد ان معرفة الشيخ ركن رابع للايمان ... قسح اعتقد ان ...
وانزال الكتب ... بمعرفة الشيخ ... قسط اعتقد ...
والصلوة والصيام والحج والجهاد ... قع اعتقد ان ...
... قعا اعتقد ان ...
علة غائية لمعرفة ... الائمة ... ومقاماتهم ... الاول ...

فيه اتفق دهم في شاكلهم من اسباب ربع اعلا ما امرتهم بالسنن والمراد انهم الذات الطاهرة وعبيد الخلايق والاكرام لله عليهم السلام

فهو اتفق دهم فيهم بمعرفة المثل والمراد انهم معاني الاسماء والصفات فقوامهم باسمه واقع مع شاكلهم فمن اتفق دهم فيهم معرفة

الارباب والمراد انهم ارباب الفيض لكن بما ذكرنا ان ذلك وبتقاعد الغير ان الله لا يريد ولا يرزق الا بهم ولا يبلغ على

من عندهم فيح اتفق دهم فيهم بمعرفة الامانة وقد مرت الاشارة اليها فقط انهم هم الذين تعرف اتفق دهم الى الثقات فقالوا انهم

الاركان فقف اتفق دهم ان محبة الاخوان افضل من التوحيد بعد الرسالة والامامة وافضل من الصلوة والصيام ونحوها فيح توهم بان

محبة الشيعة محبة اوجبها الله في الارواح وعند الاقرار بالتوحيد واشباهها فقل اتفق دهم في عداوتهم

الشيعة من عاداهم ادعم ان الامر بعد موتهم فعند الكلام لعود الروح في القبر الى الجسد العنصري للسؤال فهو الكلام لغداء

الجسد العنصري [illegible] القبر فقد توهم برجوعها الى جسد من فيح توهم بعود الروح اثنين فقط الكلام

القبر الجسد العنصري فقس الكلام لعود الروح الى الجسد العنصري يوم الحشر فقضى الكلام بحيث هذا الجسد عنصر في القبر

في القبر فقعد الكلام لعذاب هذا الجسد ونعيمه فقبح الكلام لحشر الارواح اشباهه في الذات فقصد الكلام لعود

الارواح الى الابدان يوم الحشر فقصد اتفق دهم بان المكلف انما هو النفس والجسم الاصلي والجسد الاصلي لا عرضا

للاعراض في التكليف انما فقصد اتفق دهم بان الاجزاء الاصلية للاجساد والاجسام الاصلية دون الجسد العنصري دون

الجسم البرزخي فقس اتفق دهم بان الابدان العنصرية ان كانت للنبي او الامام لا تبقى في القبر بل ترفع الى

اصله والرجوع والى الجسد فقبح اتفق دهم ان حجة النبي والائمة ان ثبت كلما في قبرها يعني فان اجسامهم العنصرية قد طيبت

والاصلية لطفت في العليين ارتفعت اللطافة في رتبة العرش فقط ان الابدان الاصلية لا تزيد ولا تنقص ولا تتغير

ولا تفنى ولا تمرض ولا تجرح ولا تقطع وهي الابدان العنصرية لا تصيبها ما اصابها وان كانت الاشارة اليها

اشارة اليها وهي اللطيفة وهي الغليظة وهي الكثيفة في البناء والحركة والمرض والصحة والهزال والسمن

منهم التامين بان الاجساد والاجسام من سائر الخلق كلها للامام من شئ ولا يشبهها شئ من خلقها والصبر فيه لكنها كلها

قال بعضهم ان هذه الطائفة ترقت في الدين وخرجت عن ترتبة سيد المرسلين وتاهت عن طريقة اهل اليقين علمهم الصلوة

والسلام علينا في السنة الصحيحة الفقه ومطالعة محمد الحقيقة [illegible] وغاية لا تعلق الاشخاص ولا اللفظ ولا الاقتصار [illegible]

ولا يحكى ان الطعن ان هذا القول بعقولهم فيما مر انه صحيح وعدد وقوعه بالنقل [illegible] الحشر والقرة الصحيح انه انفرا [illegible]

واما

الفصل الاول في المراد منهم في الوجه باراده — وذكر الخطبة من هنا ذلك كتبا لكن امر معرفة المقصد الثاني في المعرفة وفيه فصول

فقول والسيد العامل انه لمن يستعمل الوضع بحيث تشمل معنى لا يتشتت من تراتيبه من العالي الى السافل منه في الوجود طرق

هلال فيها في الكلي بعض المراد منه في الباب وبيان الاول عبارة فيها بما يليه من المواضع والايجب ان تكرر في الشيئ الا لدليل

وفي الشرع في الباب [illegible] تقدير وتقريرها منها من اضعف الاسباب الواجبة عن شانه وهي المراد منها قبل المعرفة فالعارف بالمعرفة

في المعرفة فيه الحكم والاصل وهي اول الدين وغايته سيد الكلام قال سيد العارفين عليه السلام بمعرفة الموالي انهن ابواب

كذا بالك ما يعرف بالعارف يشع شانك وتعرفت بالاعيان الانظار السماوات وحدك ولم تكن الخلق طريقا الى معرفتك

الا بالعجز عن معرفتك وهي العجز عن الادراك ادراك والعجز عن المعرفة معرفة قال تعالى لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار

وقال عليه السلام لم تدركه العقول ولم تحط به الاوهام وقال عليه السلام ما عرفناك حق معرفتك وقال لا يدرك ولا يعرف [illegible]

وقال عليه من الاوهام ان كنه لا يوجد ويجب العقول ان تحيط بذاته لا تعرفه بمثل ولا شبه انت كما يقال

وقال عليه السلام لا تشبيه ولا تعطيل ولا تجسيم وانما كذلك الا بآيات ونحوها الادلة الانظار وقال الفاضل [illegible]

والاعضاء يتبين الاشتمال الى وجود سنة كثير اللفات وغير ذلك بمعاني الصفات وعاد في علمه تحقيقات تحقيق

التفكر والقطع في الرؤية في علم جوامع التفسير بحال بيان العلو في بحث في التقريب تمامات في اكثر الاوقات بالقول

في الطريق الاوسط والفرق بين العلم والاستدلال عرض القطع وقال في خطبة تمتنع عن الادراك ابتدع في الفرق

الا ان قال وهم عما بالرابع في ثبات الفطن تقديره وعلى عوامض ثبات الفكر تكييفه وعلى عوائص سابحات النظر تصويره

ولا تحيط العقول لكنه ولا تقع الشخص بلطيفة تمتنع عن الاوهام ان تكتنهه وعن الافهام ان تستغرقه وعن الاذهان ان

تمثله فقد يئست من استنباط الاحاطة به طوامح العقول ونضبت عن الاشارة اليه بالاكتناه بحار العلوم ورجعت بالصغر عن السمو

الى وصف قدرته لطائف الخصوم الالة التي يعرف بها والاجتماع عن الاستتباع [illegible] الاشتباه [illegible]

قد ذلت العقول في تيار العوائد او [illegible] الاوهام عن احاطة ذكر ازليته وحصرت الافهام عن استشعار وصف قدرته

الاذهان في لجج افلاك ملكوته وقال في خطبة اخرى لا تقدره الاوهام بالحدود والحركات ولا بالجوارح والادوات [illegible]

عن جعفر عليه السلام ان الله تبارك وتعالى احد النظير ان يدركه بعد العقول او حركة او سكون او بوصف بطول او قصر او سيبة الله

او كثير بالعقول وقال سيد الشهداء عليه السلام في الله حق الحق اصغر الحسن بالصفة لطيف المعرفة بالمعرفة بالقصد

بالحواس ولا تقاس بالناس وقال عليه السلام لا تدركه الاوهام فقدمه ولا تعتبر العقول بتقديره ولا تدركه الا [illegible]

ولا يعمه الا من فتنه وقال عليه السلام الملك بعضنا الذي يحرث الملائكة مع قربهم من كرسي كرامته وطول ولههم اليه وتعظيم جلال عزه
وقربهم من غيب ملكوته ان يعلموا من امره الا ما اعلمهم وهم من ملكوت القدس بحيث هم من معرفته على ما فطرهم عليه ان قالوا سبحانك لا علم
لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم فما ظنك ايها السائل بمن هو هكذا وقال ع الحمد لله الذي اعجز الابصار عن ان تناله فلم تدرك بالعيان
موصوفا وبالذوات لا تحده الاوهام بالاجرام ولا معرفة [illegible] الا سوابق همم الموهومين ولا ينفع عن ان يحيط [illegible] بعظمته
ونباهة روايات المتفكرين بل هو ليس مثله شيء فليكون بالخلق مشتبها به وما زال عند اهل المعرفة به عن الاشباح والاضداد متنزها كذب
العادلون بالله اذ شبهوه بمثل اصنافهم وحلوه حلية المخلوقين باوهامهم وجزؤه بتقدير منتج من خواطر هممهم وقدروه على الخلق المختلفة
القوى بقرائح عقولهم وقال ع في خطبة اخرى تعالى عن ان يكون له كفو فيشبه به لانه اللطيف الذي اذا ارادت الاوهام ان تقع عليه
في عميقات غيوب ملكه وحاولت الفكر المبرات من خطر الوساوس ادراك علم ذاته وتولهت القلوب اليه لتجري في كيفية صفاته
وغمضت مداخل العقول في حيث لا تبلغه الصفات لتنال علم الهيته ردعها خاسئة وهي تجوب مهاوي سدف الغيوب متخلصة
اليه سبحانه رجعت اذ جبهت معترفة بانه لا ينال بجور الاعتساف كنه معرفته ولا تخطر ببال اولي الرويات خاطرة من تقدير جلال
عزته لبعده من ان يكون في قوى المحدودين لانه خلاف خلقه الا انه قال لا تناله الابصار في مجد جبروته اذ حجبها بحجب لا تستطيع
كثافته ولا تخرق الاذن الهوش [illegible] وقال [illegible] عن الرضا عليه السلام [illegible]
ذاته ولا اياه وحد من اكتنهه ولا حقيقته اصاب من مثله ولا به صدق من نهاه ولا صمد صمده من اشار اليه ولا اياه عنى من شبهه
ولا له تذلل من بعضه ولا اياه اراد من توهمه كل معروف بنفسه مصنوع وكل قائم في سواه معلول الى ان قال [illegible]
وقد تعداه من اشتمله وقد اخطاه من اكتنهه الى ان قال ولا تكره الصفات ولا تفيده الادوات اول الايات والاحاديث
[illegible] الكدر العدد [illegible] الدليل فارجع البصر [illegible]
وهو [illegible] عليه انه تعالى [illegible] ماهيته [illegible] في الوجود الذهني [illegible]
فان حقيقته حقيقته الخارجية مع ان [illegible] ادراكه من الحواس والقوى العقلية [illegible]
او هو [illegible] فلا [illegible] له ماهية [illegible] بالكلية والجزئية وهذا هو المراد من ان [illegible]
[illegible] الا بالاجناس والفصول وهو تعالى غير [illegible] حقيقة [illegible]
[illegible] حد ولا عرض [illegible] ولا [illegible] ذاته وجهه [illegible]
بالله [illegible] الا [illegible] حقيقة [illegible] السيد [illegible]

ما قيل

ما قيل اذ ابلغ [illegible] الا بنا ما سكرا فان العارف اذا حجب به من المعرفة فما عرفه وان رفع الغطاء عن المعرفة فما عرفه
فان المعرفة الاولى [illegible] ولا من معرفته فمن الف المعرفة منه [illegible] اسم او حرف او معرفة فجرى فيها وهو بها واحد [illegible]
ساكن فانما هو علم معرفته لا معرفته وصاحب المعرفة هو المقيم فيها لا غيره وان الكلم [illegible] تعرفه [illegible]
فاذا خرج عنه العارف [illegible] العلم لطول الادراك في فرط [illegible] فلا تتعلق بالمعرفة عليه [illegible]
[illegible] النكرة فقوله [illegible] لانه لا يعرف ولا [illegible] للمعرفة فانه يتعرف ابدا كيف تقيم عنده [illegible]
[illegible] معرفة [illegible] الحجاب والظهر الوصول [illegible] الحجاب [illegible]
[illegible] فعقله يعرف [illegible] فان امره [illegible] العبيد [illegible] الكال [illegible]
[illegible] الاله [illegible] الكال في تعريفه [illegible] العارف [illegible]
[illegible] وان لم يستطع [illegible] فانه يتعرف [illegible]
فاذا [illegible] لكل شيء واذا [illegible] المعرفة [illegible] معرفة الاشياء [illegible]
الكال [illegible] فان كان مع العلم [illegible] العلم وان كان مع المعرفة [illegible] في المعرفة [illegible]
[illegible] وان [illegible] المعرفة [illegible]
ان [illegible] التحقيق [illegible] تعالى [illegible] قال [illegible]
[illegible] واذ قد عرفت ان ليس المراد من المعرفة في حق الواجب تعالى [illegible]
[illegible] فاعلم ان المعرفة المرادة [illegible] تعالى [illegible] المعرفة [illegible] مراتب [illegible]
المرتبة الاولى معرفة الصفات [illegible] الشريعة [illegible]
[illegible] المعرفة [illegible]
[illegible] اثبات الصفة [illegible] التشبيه [illegible] ادراك [illegible]
[illegible] المرتبة الثانية معرفة الذات مع [illegible] الصفات [illegible]
[illegible] الصفات [illegible]

على المدابح وارسال العبارات على المعالم وهي معرفة الكاملة التي تزول من ذوق الحقيقة والمرتبة الثانية [illegible] منزلة في تحصيل المعرفة
لا يوصل اليها الا بالاستدلال والدليل على الصفات [illegible] منه على [illegible] او كان مشاهدة القرب [illegible] من العلم [illegible]
الجمع وهي معرفة خاصة الخاصة [illegible] تتوقف المراد [illegible] ذكرنا [illegible] في سابق من مراتب المعرفة ثم اعلم ان ما فرق به
الظاهر بين المتكلمين بين العلم والمعرفة من ان العلم متعلق بالكليات والمعرفة متعلقة بالجزئيات ان [illegible] علم [illegible]
والذكي ان الله عالم بالجزئيات [illegible] فانه عالم بالجزئيات من حيث هي جزئيات والعلم بالله مستعمل في الاخبار وهو تعالى [illegible]
من الكلية والجزئية فانهما من صفات الممكنات اللهم الا فرق بين العالم بالله والعارف بالله اوسع ما في اسرار الارض
الفصل الثاني في وجوب تحصيل المعرفة وجوبا عينيا فوريا [illegible] على كل مكلف من غير تكلف [illegible] بعد شرائط
التكليف ولما كان لها مراتب لا تتناهى شدة وضعفا [illegible] فلا تتوقف الا عند مرتبة فهو واجب في كل حال او لحظة
او نفس ما دام في دار التكليف ويجب التدريج في تحصيلها [illegible] وجوب تحصيلها المرتبة الاولى الضرورية من اصل الملك
الشديد اجلالها [illegible] من وجوه الثالث ان الحقيقة اذا تفكر في غايات الوجود والحركة والتكليف [illegible]
والصف الجمع والطاعة لله [illegible] وهي المعرفة اشرف الغايات ونهاية البدايات اذ هي حقيقة [illegible]
فنا العارف في المعروف والاتصاف بصفاته والتخلق بخلقه وظهر نسبة الاضافة والتشبيه في كل حال [illegible]
الى غاية ففوا [illegible] وصنعه فقال في القدسي عز من قائل كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي
اعرف وبيانه ان الغرض اللائق بفعل الحكيم الغني بذاته [illegible] الا افاضة الكمال واظهار الكمال [illegible]
لا النقص اذ لا نقص في العدم ولا كمال [illegible] من حاله [illegible] في ظلال [illegible] فيه من شبهه تعالى
من الشبيه [illegible] لاظهارها والطالب [illegible] بالكامل في جميع صفات الكمال [illegible] من [illegible]
في التكوين وما في ذاته [illegible] وهو آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم وهذه المعرفة المكونية التي هي الغاية القصوى
في [illegible] من الرحمة الرحمانية العامة [illegible] التي ما ترى في خلق الرحمن فيها من تفاوت علمت الاشياء كلها [illegible]
انبت [illegible] او سعدت [illegible] السعيد [illegible] قال [illegible] ان لكل من في السموات والارض
الا آتي الرحمن عبدا [illegible] قال للسموات وللارض ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين [illegible]

ويوم القيامة [illegible] القدسي في الاكابر [illegible] ان [illegible] رب [illegible] واللطائف [illegible] العباد [illegible]
قال [illegible] الجن والانس الا ليعبدون وقال الصادق عليه السلام اي ليعرفون فان العبادات [illegible]
لا رب المربوبات [illegible] الالهية [illegible] التشبيه وتعالى عن التشبيه فانه المقصود من البراءة عن [illegible] والوجود
من العابد في [illegible] الا [illegible] او [illegible] وحقيقتها الاتصاف بالخلق الصفة
الا [illegible] البرهان ان المعرفة غاية وجود الايمان وغاية [illegible] والتكليف والبيان وغاية الواجب
[illegible] على الانسان [illegible] الرابع ان [illegible] بالمعاد [illegible]
والمرسلات [illegible] والبعث والنشر والحشر والجزاء [illegible] مكلف [illegible] موقوف على معرفته
تعالى اول الواجبات واولها [illegible] من الاخبار المستفيضة بل المتواترة معنى ان اول الدين
معرفته واول العبادة معرفته [illegible] قول لا اله الا الله [illegible] الحكمة هي
الطول التام [illegible] وهي عبارة عن معرفة حقائق الاشياء على ما هي عليها بقدر الطاقة البشرية [illegible]
وهو [illegible] الله تعالى [illegible] اهل الحكمة [illegible]
[illegible] الاعتبار [illegible] الوجوه [illegible]
[illegible] الفصل الثالث في مراتب معرفة الصفات [illegible] العارفين فيها على اربع درجات الدرجة الاولى
درجة اهل [illegible] الذين [illegible] الصالحين [illegible] لوازم [illegible]
[illegible] ان [illegible] من الصفات [illegible]
[illegible] عالم [illegible] قادر [illegible] من [illegible] معرفة [illegible]
[illegible] العقول [illegible] وهذه اول درجة العارفين [illegible]
من [illegible] الملك الجبار [illegible] معرفة [illegible] كل مكلف [illegible] لا [illegible]
[illegible] الدرجة الثانية درجة اهل [illegible] النفي [illegible] الاثبات [illegible]
اثبات الوجود [illegible] الصفات [illegible] الذات [illegible] الصفات [illegible] عالم قادر [illegible]

انه ذات علامة قادرة جامعة لتمام الكمال من غير شبهة بلا نظير وهم فانهم يتمم ورد ما ورد في الاخبار رفع الاخبار ليلهم علام الجبار
فيها انه من العلم كله والقدرة كله والكبرياء وما فيه من اعلا اخبار الدرجة الثانية انه درجة اهل التصديق وهم الذين اعتقدوا التفرقة بين
الذات والصفة وعرفوا انه لا يوصف بوصف حادث فيكلمهم او يوحده ولا يقيم معه غيره كما ذكر ان لا وصف غير الموصوف
وفهم ورد وكمال معرفة نفي الصفات عنه لشهادة كل صفة انها غير الموصوف بشهادة الصفة بالاقتران المستلزم للكثرة الممتنعة
منه الذي لا ما فيها ما ذكرناه من نفي الصفة الزائدة مع قوله تعالى انما منهم من لا يعلم وقد دل عليه بالقدرة والعلم والبصر وطرائق ما فيها
الاعتبار لهذه درجة اهل التكثير وهم الذين وجوه المصابيح في العبودية اختلف اصحابهم من ارق عن الربوبية اعترفوا بالعجز
وتحقق في الذل واليم يشير اليه ما ورد ما عرفناك حق معرفتك وما ورد انه الكريم ان يوصف وقد جمع الدرجات الاربع قول
الرسول الكريم صلى الله عليه وآله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر واعلم ان ليس يقع وجوب تفصيل الدرجة العليا
من صاحب الدرجة التي دونها الحق انه لا يصح لكل درجة الا من فوقها وقد عرفت سابقا ان واجب المعرفة غير ممكن ومن اتم
نفس الامر الامامي فان نعيد سعيه في الفصل الرابع في طرقات المعرفة اعلم ان لك لسالك الطريق السداد ان الطرائق
لهذا المقام الشامخ والمنزل الباذخ كثيرة منها طرق الايات الافاقية المنتشرة بحسب الفاظ في الاجزاء والجزئيات
والاصناف والانواع والاجناس وغيرها وما ورد من الايات الآمرة بالتفكر في شواهد الصنعة ومظاهر الصفة كقوله
عز شأنه ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار الى قوله ان في ذلك لايات لقوم يعقلون
وقوله الذين يتفكرون في خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا وقوله سنريهم اياتنا في الافاق وغير ذلك من الايات
كثيرة حتى قيل رب كل شيء له اية تدل على انه واحد والتفكر فيها من شأن التوفيق للاستدراك الحقيقية ومعرفة كنه الذات
والتشاء الصفات فهي كلا يخرج منه الا التمسك بالعلم الظاهر وبالاعتصام لضياء الكشف طريقة يعرف منه
لك تشهد اذا تفكرت في هذا الموضوع المخزون ضعاف الخلق قدر ولا في وجهه الذي تعرف انه ما اتاه من وجه
الذات والدلالة الذاتية الممتنعة في الكون بالذات ولا اتاه من جانب الامكان علمك انه كان شاهدا ان الجميع
انه صار حلقة الله تعالى احتد اشتال وبلا مع حد الغريب يصانعه في الاشتباه لكن او من الجهات الشاخصة انه حسبه الوجود
وصنعها زكية وجعل في انحائها شتى في الصغير منه بعينه كما جاء وقرين احتفت الفضاء مع اتحاد المادة ففي كل

صحنه

من كيفيات المادة تجري عنه ما يناسبه من مدرك محرك ولها الرأس الحس في الطاهر والدماغ وصف منه ما مرتبة الم تجمع او الاشياء بها
ما حفظ تركيبه من عنق فصيل شبه الدرة ثم يتعلق من الدرة في الحجر في الماء ثم فضعفه مع وجه الماء وتجري الهواء وتعلق منه بالهواء من
وبيع الفطرة الله خالقة فطرة الغير وقيل انها كما انها من الحيوان سعي الغيب ومن آدم الا حقيقة البطنية تعالى وامتحاب
في الفطرة بيان واعتبر به في الصفة الحكماء ثم تكثر بها اليها معهم وفوق معرفة الكل من الاعضاء وسمع وتجمع الى جنسه والبسيط الموجب للعدل
والحكم والاتحاد يجمع فيمن شرك في الارض ولها حافظة يرجع الى ما تثبت منه ومن ترجمة تجري بها من الفضة ومن الفضة وراجعة لها في العدد
ومع مادة الحارة سعة الرأس من نظام الفضل يعقد من الكبد فيها الدم من العروق في خاصة وقف الكل من جهاته
الرطبة ومنها العرق والعروق الذي يجري وعقد التعطيف للابنية اللازم في الحيوان خالق المنبت حرى في الغضا بقيا من قبله الشرع
تحرك الاعضاء بها ومن انقلب ما ورد وقد اكثر واحكمه وحبه او الحكماء وما وقع فيها من الامعاء الاولى او جوهر عنه العلم والحكمة البديعة
لعله المحسوس بعد الغير والحكمة بعد القيم وقد حصل فيه الذوق الشم وقواعد طرائق العقول حجت من اصل الاحكام بامور صعبة
محوكه في مراتب البصر ووقعة في الفضاء في تشبيه احد ابواب طرفها سيرا وجهه صيرنا ما يعتقد ما يحيط به الان تشتغل جسرا منه
عنه تمام من الحقيقة من قطعه ومن العرق المسير ومن الحكمة يسمع من غير شك انه في وجه الصانع والصنع ومن غير شك ان في الحقيقي لا
الخالق والمخلوق اذ لا تمايز الا بغير ما اشركه فلذلك من التركيب والكثرة الممتنعة في الازل واتفق النظر فيه قال في اعلم ان في جملة
هذا يعلم الملك المتعال العارض بالرجوع الى الانوار فانه من الملك كيف يرى الانوار وبهداية الاستبصار فيها من انوار
منها الحواس وصفة الملك فيها ومن دونها الغير بعينه يعلم العارض يشعر بالانوار قد ذلك وانه يا الظهور بطون بطن ان ذلك
لا يشعر بها الا وحدة في عالم الملك والملكوت واعلم ان ربك يشعر قلبك يعلم الشواهد اللاهوت الناسوت
الموجود بالحق ان القرب يشهد بالوحدة فيه فلك الارض وما فيها والسموات وما عليها ثم بالملكوت الكبريات فنجد به قال
البصيرة والحيرة الذي نظره ومنها طريق الايات النفسية قال تعالى وفي انفسكم افلا تبصرون وقال من عرف نفسه قال عليه السلام من
عرف نفسه فقد عرف ربه وقال اعرفكم بنفسه اعرفكم بربه وقال الانسان [illegible] ان سمة
جامعة لما في الاكوان والصورة الانسانية المرجع الى ما يعقل من الكتاب الذي كتبه بيده وهي الصراط المستقيم
وهي نسخة العالم من اللوح المحفوظ وهي الكتاب المسطور وهي الطريق المستقيم الى كل خير وهي الحجة على كل جاحد
واثبت ما يتعلق بقوله تعالى عليه السلام اتزعم انك جرم صغير وفيك انطوى العالم الاكبر وانت الكتاب المبين الذي باحرفه يظهر المضمر

[illegible]

ورد كل ان الانسان جامع تمام الاكوان فان له مقدارا من عالم الجبروت بنفسه وعالم الملكوت وصورته من المثال ومادة من الدنيا
دون [illegible] وهيولانية [illegible] من ابنية السموات والارض [illegible] الانسان ازهر الكامل من الحق [illegible]
الجرين فاذا انظرت الى نفسك وجدتها موجودة بعد العدم وعالمة بعد ان لم يكن عالمة وقادرة بعد العجز والبصير بعد العمى [illegible]
الرتبة [illegible] تلك الكمالات الوجودية [illegible] نفسك في [illegible]
وسمات [illegible] فاذن توقف [illegible] موجود لا بعد العدم وعالم لم يعلم وقادر لا بعجز [illegible] بصير لا بآلة [illegible]
لا [illegible] فاذن لا [illegible] وكلما [illegible] تعرف انه غيره ولا [illegible] عليه بالادراك [illegible] العبادة [illegible]
[illegible] في [illegible] ومن [illegible] علم [illegible] وجود [illegible] علم [illegible] مراده ومن النظر الى نفسك [illegible]
اليه [illegible] الى [illegible] عليك [illegible] عليك [illegible] تقوم [illegible] بالطلب [illegible]
[illegible] فاذن [illegible] لك وانت عبد له فاذا [illegible] العبودية [illegible] عليك [illegible]
[illegible] الربوبية من [illegible] نفسك الا [illegible] ما ظهر [illegible] فالعبد [illegible]
والرب رب لا [illegible] الرب [illegible] ولا يرتفع العبد عن عبوديته الا ان [illegible] العبد [illegible]
[illegible] في [illegible] حبيب [illegible] بقول [illegible] اليه [illegible]
[illegible] لا [illegible] وهنالك [illegible] عارف [illegible] حبيبه [illegible]
[illegible] وهذا طريق العارفين بالوجه وهم الناظرون اليه [illegible] النظر والافق [illegible]
الناس [illegible] العبودية [illegible] المتمسكون بالعروة الوثقى وهذه الطريقة [illegible] الطرق لا [illegible]
فيها الا بالاخلاص [illegible] الا الاخلاص [illegible] من قوله عز من قائل [illegible]
الكبرى [illegible] الكبرى ومن الاخبار قولهم عليهم السلام [illegible] عرف الله [illegible]
ولكن الاعراف الذين لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا [illegible] الا بسبيل [illegible]
الاعظم والصراط الاقوم ومن [illegible] عدوه [illegible] اللهم [illegible] برحمتك [illegible] محمد وال محمد
صلى الله عليه واله [illegible] من القران والاخبار اكثر من ان يحصى

واوضح

واوضح من ان يخفى

وهذه الطريقة اقرب [illegible] عليه السلام [illegible] الصراط المستقيم واقوم [illegible] الى النهاية
وذلك انهم عليهم السلام [illegible] العبودية [illegible] الطريقة [illegible]
[illegible] الذي [illegible] عليه واله [illegible]
[illegible] الذات والصفات والاسماء والافعال [illegible]
من الالهية [illegible] الناظر [illegible] الحقيقية بالقول [illegible]
الالهية [illegible] انهم [illegible]
[illegible]
ولا [illegible] منهم ومن [illegible]
من [illegible]
[illegible] عرف انهم [illegible]
[illegible] الذات [illegible] الاسماء والصفات [illegible]
[illegible] الحدوث [illegible]
والمنظور اليه [illegible] الوجه [illegible] اقرب الى [illegible]
[illegible] عليهم السلام [illegible]
صلى الله عليه واله [illegible] الملائكة [illegible] الملائكة [illegible]
العبودية [illegible]
[illegible] العبادة [illegible] والعقود [illegible]
[illegible] صلى الله عليه واله [illegible] الحق [illegible] امير المؤمنين عليه السلام [illegible]
معرفة الله [illegible] طريق الصديقين [illegible] معرفة الله [illegible]

ومنها طريقة الصديقين وهي اخص الكل وهي طريق معرفته تعالى الا به فيعرفونه به وبه يعرف ما سواه كما قال تعالى
[illegible] ربك [illegible] في السموات والارض وقوله شهد الله انه لا اله الا هو وقوله اولم يكف بربك انه على كل شيء شهيد وقوله قل
كفى بالله شهيدا بيني وبينكم وامثالها من الآيات ومن الاخبار قوله عليه السلام اعرفوا الله بالله وقوله عرفت ربي بربي وقوله
كيف [illegible] من زعم انه يعرف الله بغيره انما يعرف الله من عرفه بالله وقوله يا من دل على ذاته بذاته وقوله بك عرفتك وانت
دللتني عليك [illegible] ولولا انت لم ادر ما انت وعن الصادق عليه السلام [illegible] الحق [illegible] قال [illegible] الخلق
[illegible] الخلق [illegible] امير المؤمنين عليه السلام [illegible] عرفت ربك قال [illegible]
الدعاء اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف نبيك [illegible] الهي تعرفت الي في كل شيء [illegible]
[illegible] ظاهر في كل شيء [illegible] وفي الدعاء [illegible]
قلوب [illegible] وفي الحديث [illegible] المعرفة [illegible] وفي الحديث [illegible]
[illegible] تعالى [illegible] الظاهر [illegible] قال [illegible] عليه السلام [illegible] ايكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون
هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك ومتى بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل اليك عميت عين لا تراك عليها رقيبا
[illegible] عرفت [illegible] قال عليه السلام من عرفت [illegible] وفي حديث [illegible] ان الله [illegible]
[illegible] الخلق [illegible] قال عليه السلام [illegible] الله [illegible] الحقيقة [illegible] الوجود
[illegible] العدم [illegible] الذات [illegible] الوجود
[illegible] حقيقة الوجود
[illegible] فاذا كان [illegible] حقيقة الوجود [illegible] ذاته بذاته [illegible]
[illegible] العدم [illegible] صفاته [illegible] اسمائه [illegible]
[illegible] الوجود [illegible] ذاته [illegible] صفاته [illegible]
[illegible] طريقة الصديقين [illegible] الوجود [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] اللهم [illegible]

فيه

وفي خطبة علي عليه السلام المعروفة [illegible]

فيه
الفصل الخامس في نبذة من صفات العارفين وان كان [illegible] الوصف [illegible] قال تعالى ترى اعينهم تفيض من
الدمع مما عرفوا من الحق وفي الارشاد [illegible] الى امام العارفين وسيد الوصيين عليه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] في الدنيا [illegible] العارفين [illegible]
قال الصادق عليه السلام العارف شخصه مع الخلق وقلبه مع الله [illegible]
[illegible]
العارفين [illegible] قال عليه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] القرب [illegible]
[illegible]
[illegible] المعرفة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] العقوب [illegible]
[illegible]
[illegible] يا ارحم الراحمين

ولنا كلام في هذا المطلب الاعلى من الدعاء في الصحيفة بما ورد في صفات اهل الايمان [illegible] وان شئت
الاطلاع على ازيد من هذا فعليك بكتاب المتضمن في صفات العارفين [illegible] قدس سره [illegible]
كمال المعرفة وهو التوحيد الخالص من الخلص الذين اختصهم [illegible] من طرق [illegible] قال امير المؤمنين عليه السلام
اول الدين معرفته وكمال معرفته توحيده وقال الصادق عليه السلام اول الديانة معرفته وكمال معرفته توحيده وقال الرضا عليه السلام
مثل ما قال امير المؤمنين عليه السلام وفي [illegible] اخبار [illegible] فان [illegible] اهل المعرفة [illegible]
كان الا [illegible] وحقيقة التوحيد [illegible] فاعلم ان التوحيد [illegible] التهليل [illegible]
ومعناه الاقرار بالوحدة [illegible] في الاصطلاح [illegible]
[illegible] التوحيد [illegible]
وقال عليه السلام التوحيد ان لا تتوهمه وقال التوحيد ان لا [illegible] وقال عليه السلام التوحيد ان [illegible]
الحدين حد التعطيل وحد التشبيه وفي اخبار كثيرة وكمال توحيده نفي الصفات عنه وعن الصادق عليه السلام التفرقة بدون
الجمع زندقة والجمع بدون التفرقة تعطيل والجمع بينهما توحيد [illegible] التوحيد اسقاط الاشارات [illegible] التوحيد اسقاط الاضافات
وقال بعض العرفاء التوحيد اثبات القدم واسقاط الحدث وقال [illegible] قدس سره التوحيد تنزيه الله عز وجل عن
الحدث [illegible] المعقول [illegible] هذا الطريق [illegible] التوحيد [illegible]
[illegible] المرتبة الدنيا توحيد العامة [illegible]
[illegible] شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد [illegible]
الذي نفى الشرك الاعظم وعليه [illegible] وبه وجبت الذمة وحقنت الدماء والاموال وانفصلت دار الاسلام
من دار الكفر وصحت الملة للعامة وان لم يقوموا بحق الاستدلال [illegible] بعد ان سلموا من
الشبهة والحيرة بصدق شهادة [illegible] القلب وهذا التوحيد يثبت بالشواهد من الرسالة [illegible]
والتوحيد [illegible] الشواهد من الآثار والادلة العقلية والتفكر في الآيات المروية [illegible]

الاسرار

[illegible]

والاسرار الخفية المرتبة الثانية التوحيد الذي يثبت بالحقائق وهو توحيد الابرار الخاصة وهو عبارة عن اسقاط الاسباب
الظاهرة والصعود عن منازعات العقول [illegible] التوحيد [illegible]
[illegible] الحق [illegible]
[illegible] اسقاط الحدث [illegible] التوحيد [illegible] الجمع [illegible] التوحيد [illegible]
[illegible] التوحيد [illegible]
[illegible]
[illegible] اسرار [illegible]
[illegible] التوحيد [illegible]
[illegible] التوحيد [illegible]
[illegible] الفصل السابع في توحيد الذات [illegible]
التفرقة [illegible] الجمع زندقة [illegible]
[illegible] الحق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] التفرقة [illegible] الاعتقاد [illegible]
[illegible] الحق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] الى الرتبة [illegible] السابقة الانعام [illegible] المتعلق [illegible]

[illegible] العلم [illegible] القابلة في منطق [illegible]

من اهل التعطيل والابطال [illegible] الى الرتبة [illegible]

[illegible] المرتبة الوسطى [illegible] اليه [illegible]

[illegible] الاشياء [illegible]

[illegible] الخارجة [illegible] قرب [illegible]

[illegible] القريبة [illegible]

[illegible] الرحمة [illegible]

[illegible]

[illegible] العدم [illegible]

[illegible] الحقيقة [illegible]

[illegible]

[illegible] الاشياء [illegible]

[illegible] العدم [illegible]

[illegible] الى المادة [illegible]

لان [illegible] الظهور [illegible]

[illegible] الذات [illegible]

[illegible] الخلق [illegible]

[illegible] الاشياء [illegible]

[illegible] الحقيقة [illegible]

[illegible] العدم [illegible]

[illegible] الذات [illegible] الاشياء [illegible]

اعلم هداك الله صراط الموحدين ان الوحدة تارة شخصية تقال على كل شخص فرد من افراد الماهية النوعية كما هو فرد من زيد وان كان تجرد[ا]
عن الماهية كالقول زيد واحد وقد تقال على النوع وان كان تحته افراد فيقال الانسان نوع واحد وقد تقال على الجنس [illegible]
الانواع وكذلك على العرض بعينه وقد ينقسم الواحد بحسب الملاحظة الى مرتبة والعرضية فان العقل له وحدة تقال [illegible] الدهر
والنفس وحدة مع الدهر وللاجسام الفلكية وحدة في الزمان في الدهر [illegible] وحدات في الزمان في اصطلاح الحكماء [illegible]
العرضية معاني في الوحدة مختلفة في وحدة الكم [illegible] الكيف وهكذا الوحدة في مراتب الاعداد لها معان فقد يقال الواحد [illegible]
الاثنين والثلثة ونظائرها [illegible] في الوحدة تحقق مراتب الاعداد والكثرات فقد يقال الواحد لما تحقق المرتبة
ولما [illegible] كان في [illegible] الى الالوف [illegible] مرتبة العدد فيقال عشرة واحدة او الف واحد [illegible]
ذلك [illegible] في وحدته تعالى مع هذه الوحدات [illegible] اعلم انها بجميع معانيها منفية عنه تعالى [illegible]
واللازم [illegible] وحدة [illegible] ذاته مع [illegible] ان تلك الوحدة [illegible]
وحقيقتها [illegible] الوحدة [illegible]
فلا يكون فرد منها [illegible] الكلام [illegible] الوحدة [illegible]
في فرد [illegible] الوحدة [illegible] الاثنين
ومقسم [illegible] الناس [illegible] ان الوحدة الذاتية وحدة [illegible] الاحدية [illegible]
ومرتبة الاشياء ومرتبة الواحدية [illegible] الذات
[illegible] مراتب معرفة الموحدين [illegible]
في الوحدة الثابتة للذات [illegible] الوحدات [illegible]
فان السيد [illegible] الذات [illegible]
انه تعالى [illegible] فان العقول عاجزة [illegible]
ليس لكمال القول [illegible] الثالث [illegible]
[illegible] الرابع [illegible] الكثرات واحد [illegible]

وهذا الفرق

وهذا الفرق [illegible] الواحد [illegible] قال [illegible]
واحد [illegible] واحد [illegible] الوحدانية فقال [illegible] التشبيه [illegible] فقال
[illegible] الانسان [illegible] واحد [illegible]
[illegible] واحد [illegible]
[illegible] واحد [illegible]
[illegible] واحد [illegible]
[illegible] قال [illegible] الواحد قال [illegible]
قال [illegible] السموات والارض [illegible]
[illegible] امير المؤمنين عليه السلام فقال يا امير المؤمنين [illegible] ان الله واحد [illegible]
[illegible] امير المؤمنين [illegible] فقال امير المؤمنين [illegible]
قال [illegible] ان الله واحد [illegible]
[illegible] القائل [illegible] واحد [illegible]
[illegible] القائل [illegible] الناس [illegible]
[illegible] القائل [illegible] الاشياء [illegible]
[illegible]
[illegible] عليه السلام [illegible]
[illegible] امير المؤمنين عليه السلام [illegible]
[illegible] الحقيقة [illegible]
[illegible] وقال عليه السلام [illegible]
[illegible] الخلق [illegible]
[illegible] الله تعالى [illegible]

الفصل التاسع في ادلة توحيد الذات

[illegible]

[illegible]

قادرا

[illegible]

من الموجودات في الواجب والممكن ماهيات صرفة [illegible] الشبهة المشهورة [illegible]

[illegible] واجب الوجود بالذات [illegible]

[illegible] ان هذه الشبهة [illegible]

[illegible] حقيقة الوجود [illegible]

ماهيات [illegible]

الوجود [illegible]

[illegible]

الذات والكثرة فيعتقد ان الكمال من الصفات [illegible] وان كان الرب [illegible] العبد واحد [illegible] لا فرق بين العبد في العبودية
والرب في الربوبية فان معنى الربوبية قيام العبد بعبوديته [illegible] ان الرب [illegible] في الربوبية [illegible] العبد [illegible]
[illegible] في العبودية فلا يمكن عبادة اثنين [illegible] العبادة [illegible] الرب [illegible] فلا يخرج العبد [illegible] العبودية
فيكون [illegible] احد الالهين [illegible] الاخر [illegible] المخالفة [illegible] الدليل السابع عشر ان احد
النقيضين [illegible] ان يكون ثابتا للواجب اذ الاخر لا [illegible] بالضرورة فيكون ثابتا له تعالى [illegible]
الثامن عشر ان احد الواجبين ان كان [illegible] الاخر فقد [illegible] الاخر [illegible] احاط [illegible]
[illegible] بالدليل والعالم [illegible] بالالهية [illegible] وان كان [illegible] الاخر [illegible]
فيكون [illegible] بالالهية والالوهية لا تتحقق من الطرفين من جهة واحدة وان كانت من جهتين فيكثر الذات
وذكر الدليل التاسع عشر انه لو كان الاله اثنين [illegible] الكمالات الالهية [illegible]
[illegible] صفة واحدة لا تتعلق [illegible] مستقلين [illegible]
الغرض الدليل العشرون انه لو كان الواجب اثنين [illegible] في صفة الالهية [illegible] تلك الصفة [illegible]
[illegible] عن العدم بالذات [illegible] والواجب لا يمكن [illegible] الدليل الحادي والعشرون انه لو كان
في الوجود واجبان [illegible] متباينين او متخالفين او متضادين [illegible]
[illegible] الدليل الثاني والعشرون انا نرى [illegible] من الاجسام [illegible] كالشمس والقمر [illegible]
[illegible] الافلاك [illegible] واحدة [illegible] في الوجود [illegible]
[illegible] الدليل الثالث والعشرون ان الاجسام الفلكية [illegible]
الفلك الاطلس [illegible] الافلاك [illegible] بالحركة اليومية [illegible]
الافلاك وان تخالفت في الاجسام والحركات [illegible] الحوادث [illegible]
[illegible] الجسم واحد [illegible] الحركة [illegible] من المشرق [illegible] المغرب [illegible]

بعد الذكر

[illegible] الذكر [illegible] الا الله [illegible] الدليل [illegible] اذ الله تعالى [illegible]
الدليل الرابع والعشرون انه لو كان [illegible] النهار [illegible] وكذا سائر الاضداد [illegible]
[illegible]
[illegible] الدليل [illegible]
[illegible] المتفكر [illegible] الالباب [illegible]
بالضرورة [illegible] الضلال [illegible] عرفت [illegible]
الفصل العاشر في العبادة فنقول [illegible] ان العبادة [illegible] افعال [illegible] العبد [illegible]
[illegible] قال الصادق [illegible] العدم [illegible]
[illegible] تعالى [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]
[illegible] العبد [illegible] العبادة قيام العبد [illegible]
[illegible] لذاته [illegible] العبادة [illegible]
[illegible] في العبودية [illegible] العبيد [illegible]
[illegible] تعالى [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تعالى [illegible]
[illegible]
[illegible] العبادة [illegible]
[illegible] العبادة [illegible]
[illegible]

ومما يقتضيه رضا بالعبادة غيره ومن نهى عنه [illegible] تعالى فقد ثبت بعد البرهان السابع اجماع من الخبر بشأنه تعالى تحريم عبادة

غيره وانكار عبادة من [illegible] فلا [illegible] واجماعهم حجة لانهم [illegible] ولهم بعد قول الحق [illegible] فقد ثبت

البرهان الثامن انه لو كان يجوز عبادة غيره لكانت الانبياء والاوصياء احق بان يعبدوا من غيرهم

ولم يجز لهم عبادة انفسهم بل ادعوا الى عبادة الله وحده لا شريك له [illegible] العبادة [illegible]

فقد ثبت بعد البرهان التاسع ان العالم بأسره عبيد واحد والامر لله وحده لا شريك له فقد ثبت البرهان العاشر ولكان يجوز عبادة

[illegible] عبادة غيره [illegible]

[illegible] الحقاق العبادة منه [illegible] لعبادة [illegible] البعض دون البعض

[illegible] التقصير [illegible] الا المعلوم [illegible]

وان كانت [illegible] القران [illegible]

حفظ الكتاب [illegible] يا ايها الكافرون لا اعبد ما تعبدون ولا انتم عابدون ما اعبد ولا انا عابد ما عبدتم ولا انتم عابدون ما اعبد

لكم دينكم ولي دين [illegible] اللهم [illegible] ان لا نعبد الا الله [illegible] صلى الله عليه واله [illegible] اياك نعبد

[illegible] فاعبدون [illegible] ان اعبدوني هذا صراط مستقيم ألم اعهد اليكم يا بني ادم ان لا تعبدوا الشيطان [illegible]

[illegible] عبادة [illegible] وقال الله يا عيسى ابن مريم ءانت قلت للناس اتخذوني وامي الهين من دون الله

قال سبحانك ما يكون لي ان اقول ما ليس لي بحق [illegible] ان اعبدوا الله ربي وربكم [illegible]

[illegible] قالوا نعبد الهك واله ابائك ابراهيم واسماعيل واسحاق [illegible] ان لا تعبدوا الشيطان [illegible]

[illegible] فاعبدون [illegible]

[illegible] قال اتعبدون ما تنحتون والله خلقكم وما تعملون [illegible]

[illegible] ان الذين تعبدون من دون الله [illegible]

[illegible] يا ايها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم [illegible]

[illegible] الله [illegible]

لا

لا يا ايها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة [illegible] فليعبدوا رب هذا البيت الذي اطعمهم من جوع وامنهم من خوف

هذه الايات [illegible] عبادة غيره مطلقا [illegible]

[illegible] الملائكة [illegible]

[illegible] القران ان الايات في هذا [illegible]

القران [illegible] ولقد بعثنا في كل امة رسولا ان اعبدوا الله [illegible]

[illegible] عبادة الرحمن [illegible] الا الله [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] الاخبار [illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] التوحيد [illegible]

[illegible] التوحيد [illegible]

[illegible] التوحيد [illegible] المعبود الذي [illegible] الخلق [illegible]

[illegible] قال الباقر عليه السلام [illegible] المعبود الذي [illegible]

[illegible] الله اكبر [illegible]

[illegible] عليه السلام [illegible] قال الصادق عليه السلام [illegible]

[illegible]

وقال أمير المؤمنين عليه السلام في تفسير الأذان ومعنى قوله أشهد أن لا إله إلا الله أعلم بأن الشهادة لا تجوز إلا بمعرفة
من القلب كأنه يقول اعلم أنه لا معبود إلا الله عز وجل وأن كل معبود باطل سوى الله عز وجل وفي حديث لهشام بن الحكم قال
الله مما هو قال أبو عبد الله عليه السلام هو الرب وهو المعبود وهو الله وليس قولي الله إثبات هذه الحروف ألف ولام ولام
ولكن أرجع إلى معنى هو شيء خالق الأشياء وصانعها وقعت عليه هذه الحروف وهو المعنى الذي يسمى به الله والرحمن والرحيم
وأشباه ذلك من أسمائه وهو المعبود جل وعز قال الشارح [illegible] قال أبو عبد الله [illegible] ذلك كلام يقول
لا إله التوحيد [illegible] لا نعتقد [illegible] ولكن نقول [illegible] فوائده [illegible]
[illegible] إثبات صانع الأشياء خارج من الجهتين [illegible] النفي والإثبات [illegible]
[illegible] صفة المخلوق [illegible] التركيب [illegible] فقد [illegible] قال أبو عبد الله عليه السلام
[illegible] ولكن [illegible] النفي والإثبات [illegible] هشام بن الحكم أنه سأل أبا عبد الله عليه السلام عن أسماء الله
واشتقاقها الله مما هو مشتق قال فقال لي يا هشام الله مشتق من إله والإله يقتضي مألوهاً والاسم غير المسمى فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر
ولم يعبد شيئاً ومن عبد الاسم والمعنى فقد كفر وعبد اثنين ومن عبد المعنى دون الاسم فذاك التوحيد أفهمت يا هشام قال فقلت زدني قال
إن لله تسعة وتسعين اسماً فلو كان الاسم هو المسمى لكان كل اسم منها إلهاً ولكن الله معنى يدل عليه بهذه الأسماء وكلها غيره يا هشام الخبز اسم
للمأكول والماء اسم للمشروب والثوب اسم للملبوس والنار اسم للمحرق أفهمت يا هشام فهماً تدفع به وتناضل به أعداءنا والمتخذين مع الله عز وجل
غيره قلت نعم قال فقال نفعك الله به وثبتك قال هشام فوالله ما قهرني أحد في التوحيد حتى قمت مقامي هذا [illegible] ابن أبي نجران قال
سألت أبا جعفر عليه السلام أو قلت له جعلت فداك نعبد الرحمن الرحيم الواحد الأحد الصمد قال فقال إن من عبد الاسم دون المسمى بالأسماء أشرك
وكفر وجحد ولم يعبد شيئاً بل اعبد الله الواحد الأحد الصمد المسمى بهذه الأسماء دون الأسماء إن الأسماء صفات وصف بها نفسه
وفي حديث عبد الأعلى عن أبي عبد الله عليه السلام قال اسم الله غير الله وكل شيء وقع عليه اسم شيء فهو مخلوق ما خلا الله فأما ما عبرت الألسن عنه أو عملت
[illegible] مخلوق والله غاية من غاياه والمغيا غير الغاية والغاية موصوفة [illegible] الأسماء [illegible] لا يشابه الله تعالى [illegible]
[illegible] لا يطلب أحد [illegible] فقال عليه السلام إن المعبود [illegible] فقال إنما [illegible] الغاية [illegible]
غاية ولا يكون غاية [illegible] ذلك [illegible] فالغاية موصوفة وكل موصوف مصنوع وصانع الأشياء غير موصوف

كم

[illegible] الحكيم [illegible] الموحد [illegible] الأسماء [illegible] عليه السلام أن المعرفة التامة [illegible] من طريق الإلهام
[illegible] فلا يعرف [illegible] قال [illegible] إلا بالله [illegible] أقول [illegible] مرتبة من الوجود واجبة
تعالى [illegible] إلا [illegible] قال عليه السلام [illegible] الشيخ [illegible] الأحكام [illegible] التوحيد
[illegible] وقال [illegible] إن الله [illegible] وقال [illegible] الله [illegible] أسمائه [illegible]
[illegible] الأسماء [illegible] إليه [illegible]
[illegible] العدم الذي [illegible] الأسماء والصفات [illegible] الذي [illegible]
[illegible] الأسماء والصفات [illegible] تعالى
فقد تحقق أن المعبود الحق هو الذات الحق القديم البسيط الذي [illegible] الواجب [illegible] وأن كل معبود سواه باطل
[illegible] أن الأسماء [illegible] خيالية أو حقائق مجردة نفسية أو عقلية [illegible] الله
[illegible] المجردة [illegible] العبادة [illegible] عبادة [illegible] العبادة [illegible] فرق
[illegible] العبادة [illegible] الأسماء [illegible] الله تعالى [illegible] الملك [illegible] عرفت الذات
[illegible] عرف [illegible] أسماؤه وصفاته [illegible] نفسه والمراد بالصفة أسمائه
العبارات [illegible] المعبود [illegible] الفارسية [illegible] الصفة [illegible]
الذات الذي [illegible] أن الاسم هو [illegible] المسمى [illegible] نفسه [illegible]
[illegible] الأسماء [illegible] إلى الذات المسمى [illegible] العبادة [illegible] والذاكر [illegible] الاسم [illegible]
[illegible] الاسم والمسمى [illegible] الاسم [illegible] الذكر [illegible]
نفسه [illegible] الاسم والمسمى [illegible] الاسم [illegible] تعالى [illegible] الاسم [illegible] الذكر
الكامل الذي قاله الصادق عليه [illegible] قوله تعالى واذكر ربك إذا نسيت فقال الصادق عليه السلام في تفسيره إذا
[illegible] الله [illegible] الاسم الذي [illegible] الذاكر [illegible] المسمى [illegible] الاسم [illegible]
[illegible] المظهر [illegible] قال [illegible] الله [illegible] المظهر [illegible]
[illegible] الذات [illegible] الاسم إلى الذات [illegible] الاسم [illegible] الاسم [illegible]
[illegible] ما ورد في القرآن [illegible] الأخبار [illegible]

وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض الآية وقوله ربي يدين وجهه [illegible] وقوله استقامه ربه [illegible] في الدعاء اللهم اني توجهت اليك
بنبيك نبي الرحمة محمد الى الله صلى الله عليه وآله [illegible] توجه [illegible] اليه وقوله تعالى انما نطعمكم لوجه الله [illegible] ذلك
فانهم عليهم السلام اشتملوا الاكثر التي يعرض الله بها [illegible] تعالى [illegible] الاقوم [illegible] الاعظم فهم يعرف [illegible] يعبد
لانه ليعبده [illegible] ان [illegible] الكتاب والحكمة [illegible] للناس [illegible] الفقه [illegible] الامام
عليه السلام [illegible] الصورة [illegible] ذكر الله وذكر رسوله واحد [illegible] الائمة [illegible] ان [illegible]
الى [illegible] من الاوثان التي [illegible] الله [illegible] على حرم الله [illegible] واحدة [illegible]
[illegible] توجه اليه [illegible] الذي [illegible] الا [illegible]
به اليه [illegible] وهو [illegible] الذي [illegible] المأثور
عن الحجة عليه السلام [illegible] الا الله [illegible] السلام عليك [illegible] الدعاء [illegible] الله [illegible]
[illegible] الابواب [illegible] الله [illegible] قال الرسول [illegible]
[illegible] عليهم السلام [illegible] الرسول [illegible]
[illegible] الله [illegible] السلام [illegible] الرسول [illegible]
عليه [illegible] الا الله [illegible] عليه السلام [illegible] الله [illegible]
[illegible] الا [illegible] القدس [illegible] قال تعالى
[illegible] الصفات [illegible] الله [illegible] المقرب [illegible]
[illegible] الوجه [illegible] الى ذا الوجه [illegible]
[illegible] كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح بن مريم والذين [illegible]
الائمة والاولياء [illegible] الحقيقة [illegible]
[illegible] المشركون [illegible] الله [illegible] ان [illegible]
[illegible] قال عليه السلام [illegible] الله [illegible] العليم [illegible] اللازم
[illegible] الحق [illegible] الله تبارك

وقال

وقال الفصل الرابع في مرتبة الصفات [illegible] الصفات [illegible] الطريقة [illegible]
حقيقة [illegible] ان الصفة [illegible] الذات او [illegible] الذات [illegible] الصفة [illegible]
المقصود [illegible] الاطلاق [illegible] المراد [illegible] الفصل [illegible] المقام
الاجمال في تقسيم الصفات [illegible] ان المراد بتقسيم الصفات [illegible] الكثرة [illegible] الصفة [illegible] التركيب
والا فالمصداق في الصفات الذاتية والفعلية هو الذات [illegible] الصفات
[illegible] الكثرة في الذات ولا الكثرة [illegible] التركيب [illegible]
الاحدية [illegible] المتكلمين [illegible] الصفة [illegible] انه تعالى
الابد [illegible] في الاسماء [illegible] الذين [illegible] في اسمائه [illegible] الصفات
ذلك [illegible] الكثرة [illegible] الصفات الذاتية [illegible] وصف الله تعالى [illegible]
والفعلية [illegible] الذات [illegible] الصادق [illegible] الذاتية [illegible]
[illegible] انه عالم [illegible] انه قادر [illegible]
مع انه [illegible] الذات [illegible] الصفات [illegible] الصفات الذاتية والفعلية [illegible] المراد
[illegible] الذات [illegible] كمال الذات [illegible] الذات [illegible] الصفات
[illegible] الذات [illegible] الافعال [illegible] الذات [illegible]
لا [illegible] خالق رازق محيي [illegible]
حينئذ [illegible] الذات [illegible] الخلق والرزق [illegible] الذات [illegible] خالق [illegible]
ورازق [illegible] الرزق [illegible]
والصفات الذاتية [illegible] الصفات حقيقية [illegible] الاضافة [illegible] تعالى او حقيقية ذات اضافة [illegible]
[illegible] الاعتبار [illegible] الكثرة و[illegible] والقدم والوحدة و[illegible] العلم و[illegible]

والسمع والبصر واشباههما ولا اضافة فيه محضة كالاولية والآخرية والمعية والقبلية والبعدية والقرب والبعد واشباهها واعتبار الاضافة
في الثانية والثالثة باعتبار المفهوم لا بحسب المصداق والتحقق في الرتبة واعتبار الاضافة في المفهوم الضائع [illegible] من النظر في مراتع
استقلالها في عالم الخلق والا فستعرف ان صفات السلبية وصفات المتوقفين في ذوات السلب والاضافات والاضافيات خارجة
عن سنخ النسبة في التحقق غير موقوفة الوجه على وجود الطرفين كما ستقف عليه ان شاء الله وقد عرفت في الفصل الثاني ان مراتب الناس
في معرفة الصفات اربع تنزيها وتحديدا وتعطيلا وتشبيها المقام الثاني في الفرق بين صفات الفعل وصفات الذات اعلم
ان من البديهيات الاولية ان ارتفاع النقيضين كاجتماعهما من الواقع محال فكل حقيقة [illegible] ثبتت له الرتبة للواجب تعالى شانه
بعنوان الذاتية وهو ما يصح انتزاعه عن الذات في رتبة الطرفين فهي صفة الذات وبعبارة اخرى كل ما هو كمال للوجود بما هو موجود في رتبة الذات ولكل ما يكون في مرتبة
واثباته الكمال فهو من صفات الفعل وبعبارة اخرى كل ما كانت من الصفات ما يصح سلبها عن الذات في رتبة الذات ولكن
يصح فيها السلب والاثبات من غير نقص في الطرفين فهي من صفات الفعل قاعدة اخرى كلما هو تحت القدرة يتعلق به فهو من كمال الذات
وصفات الذات وكلما تحت القدرة وجودا وعدما فهو من كمال الفعل والسلب فيه وان لم يكن سلبا مطلقا للذات بالاضافة الى الفعل
فقد يكون ثابتا وقد يكون منفيا كالكرم والاحسان والعلم والاسلام معلوم ان احد النقيضين الذي فيه الا وهو كمال الوجود بما هو موجود
ولا يكون سلبه عن الذات فلا يجوز ان يقال القدير ان يكون حيا وعالما وان لا يكون يختلف الرزق لانه يصح ان يقال رزق ولم يرزق
وقدير ان يرزق وان لا يرزق وهكذا فما يكشف ان الصفات الثبوتية في كل ما هو ثبوته كمال للذات والسلبية كل ما في ثبوته
نقص للذات فاذن ليس الصفات الثبوتية والسلبية بكثرة في عدد وعدد ولم يرجع احد الاكثر في الثبوتية والسلبية
من متكلمي الشيعة من باب التنبيه على ما خالف فيه العامة من الصفات من قولهم بالقدم في الثانية وفي السلبية ثم لو قال بالثبوت
فهذا انه متكلمو الشيعة على معرفة تلك الصفات ثبوتا وسلبا من غير حصر فيها مطلقا وما قيل انها لا تشتمل على سائر الصفات
في الطرفين ضعيف جدا العدم الاشتمال بحسب المفهوم الكثير من الصفات لما يدل وان كان من باب الاستلزام الوجودي فكل الصفات
في طرف الثبوت ترجع الى وجوب الوجود وبالذات فانه يستلزم تمام الكمالات وفي طرف السلب ترجع الى سلب الامكان وهو مستلزم
لسلب جميع النقائص وان كان الملاحظة بحسب وحدة المصداق ففي الطرفين واحد وقد عرفت ان اساس التوحيد انه لا يجوز
عليه ما يجوز على الممكن وكلية يشمل جميع الصفات في السلب والاثبات وما ذكره بعض الحكماء في الطعن في الحصر فيه اشد

لو ثبت

لو ثبت المقام الثالث في ان ما هو كمال للوجود بما هو موجود بعد ثبات له تعالى بالبرهان العقلي المبين انه عين ذاته تعالى
فلا تشبه صفاته تعالى الصفات المخلوقين وهي عارضة بمعنى الوصفية وافتراق الصفة بما هو موصوف ثبت الصفة للموصوف
فقد اقترب له في الاشتال واما في معرفة صفة العرض المعرفة لذاته تعالى وان عليه وجوه عقلية والعقلي الاول ان كل
الذي هو مرتبة الصفة له لكان زائدا على ذاته فاما ان يكون قديما معه فيكون واجبا لذاته فيلزم تعدد الواجب تعالى وهو محال
واما ان يكون حادثا محتاجا في وجوده الى علة وعلته اما ان تكون نفس الذات وهو يلزم التسلسل فيكون في ذاته فاقدا لما يستفيده
وهو باطل بالضرورة واما ان تكون علته غير ذاته وهو الذي لا يعقل لانه يستلزم القديم الا مكملا له تعالى ما هو كمال فهو مفتقر الى غير ذاته وهو محال
ويلزم الدور او التسلسل والازم ان الصفات زائدة مع الذات مفتقر لذاته فيلزم التركيب وهو مستلزم للافتقار
انها لو كانت عارضة وهي كثيرة مختلفة فلا بد من عروض كل واحد منها عليه بجهة اخرى غير جهة عروض الاخرى ولكان الذات فيها
حيثيات مختلفة متكثرة فان نا بالعرض لابد ان ينتهي الى ما بالذات وهو محال الثالث ان الكمال هو الوجود بما هو موجود يرجع الى الوجود
والنقص الذي هو النقص يرجع الى العدم فكل العلم والاسلام والكرم والاحسان وما هو من حقيقة الوجود بما هو كمال للوجود الى
انها لو كانت من حقيقة الوجود والتي هو في الذات فلكانت ممكنة اذ لا واجب في الوجود غير الواجب واما ان كانت اعراضا كانت اعراضا بمنزلة
قيام عروض الاعراض في موضوعاتها المقبل فيكون الذات ممكنة وهذا خلف الخامس انها لو كانت زائدة عارضة لكانت معلولة
منه تعالى اذ لا يصدر عن الواحد الا واحد فهي اما معلولة له او اسبابه معلولات معلولة فيكون الذات كنسبة الى معلولاتها فتكون
وهو محال السادس انها لو كانت الذات خالية عنها لزم ان يصدر عنه القدرة وهو قدرة والعلم وهو علم والعمر وهو عمر وهكذا وهو محال
في السابع انها لو كانت زائدة لكانت معلولة له في المرتبة وهو محال على ما في الحكمة ولا على الترتيب فلا ترجيح للوجود في
التقدم ومنها الترجيح من غير مرجح وهو محال الثامن انها لو كانت من حقيقة الوجود لكانت تلك الوجود بالعدم فيلزم جواز انفكاك الذات
بالعدم عن تلك الصفات [illegible] والذات بما فاقدا وهو محال التاسع ان الصفات قائمة بالموصوف قيام الحلول
والانفعال قائمة بالفعل قياما بالصدور وما هو من الكمال الحقيقي فما شيء واحد لا يستلزم الاول الاقتران والثاني الافتراق وهو الاكتمال بالفعل
الكائن انها لو كانت زائدة لكانت صادرة منه فتستفيد الصفة الفاعلية وهي الفعل زائدة فتنقلب الفاعلية زائدة وهو محال
الحال فتلك كثيرة كامنة والدليل على نفي الكمال او نفي الصفات مما رواه عنه تعالى والادلة النقلية فهي كثيرة لا تحصى منها
الخطب المشتملة على ذلك ما قال الرضا عليه السلام في الحمد ان شاء الله في خطبة اول عبادة الله معرفته واصل معرفة الله توحيده ونظام
توحيده نفي الصفات عنه لشهادة العقول ان كل صفة وموصوف مخلوق وشهادة كل مخلوق ان له خالقا ليس

الصفة [illegible] الموصوف وشهادة كل صفة وموصوف بالاقتران وشهادة الاقتران بالحدث وشهادة الحدث بالامتناع من الازلي الممتنع من الحدث
الحديث اقول لشهادة كل صفة انها غير الموصوف [illegible] الصفة [illegible] وان كانت حادثة [illegible]
الذات [illegible] فالغير [illegible] الموصوف [illegible] الثاني صفة [illegible]
وشهادة الموصوف [illegible] الصفة بالاقتران [illegible] بالحدث [illegible] والحادث [illegible] القدم الثاني قوله عليه السلام
ومعنى الربوبية اذ لا مربوب [illegible] ومعنى العالم اذ لا معلوم ومعنى الخالق اذ لا مخلوق [illegible] السمع الا مسموع [illegible]
معنى الخالق [illegible] الرابعة اقول ان كانت الذات موصوفة بصفة زائدة [illegible] ربوبية [illegible]
وخالق [illegible] الثالث قوله عليه السلام [illegible]
ولا معرفة الا بالاخلاص ولا اخلاص مع التشبيه ولا نفي مع اثبات الصفات للتشبيه اقول [illegible] الخلق [illegible]
اقول فالصفة [illegible] التشبيه [illegible] التركيب [illegible] الاشتراك [illegible]
ومن المحال ان يكون [illegible] الاشتراك [illegible] قوله عليه السلام [illegible] الخلق [illegible]
[illegible] الصادق عليه السلام [illegible] الرابع قوله عليه السلام [illegible] كيف يجري عليه ما هو اجراه او يعود
اليه ما هو ابتدأه اذ لتفاوتت ذاته ولتجزأ كنهه ولامتنع من الازل معناه [illegible] اقول [illegible]
[illegible] الصفة [illegible] الموصوف [illegible]
[illegible] التركيب [illegible] الخامس قوله عليه السلام [illegible]
[illegible] السادس قوله [illegible] كيف [illegible] الازلي [illegible] الحدث [illegible] صفة زائدة [illegible] حادثة [illegible]
[illegible] السابع ما في خطبة امير المؤمنين عليه السلام [illegible] صفة [illegible]
[illegible] الصفات [illegible] الواصفون [illegible]
[illegible] صفات زائدة
[illegible]
[illegible] الذات [illegible] الثامن قوله عليه السلام [illegible] بالاشياء [illegible]
[illegible] العلم بالاشياء [illegible] الذات [illegible] العاشر

قوله

قوله عليه السلام [illegible] الذات [illegible]
[illegible] قوله عليه السلام [illegible]
[illegible] اقول ان كانت الصفة زائدة [illegible] السلطان [illegible] قوله عليه السلام
[illegible] عالم اذ لا معلوم [illegible] اقول [illegible] الثالث عشر قوله عليه السلام [illegible]
[illegible] اقول [illegible] العلم بالاشياء [illegible] الذات [illegible] القول في سائر الصفات
[illegible] قال عليه السلام [illegible] الرابع عشر [illegible] عليه السلام فقال
[illegible] فقال الحمد لله الذي [illegible]
[illegible] الصفة [illegible]
الالباب [illegible] اقول [illegible] زائدة [illegible] الذات [illegible]
[illegible] الذات [illegible]
[illegible] القول ان كانت [illegible] وان كانت [illegible]
[illegible] عليه السلام [illegible] الواحد الذي [illegible] القديم [illegible]
[illegible] الخالق [illegible] العالم [illegible] اقول [illegible]
[illegible] خطبة اخرى [illegible] عليه السلام [illegible]
وكمال الاخلاص نفي الصفات عنه لشهادة كل صفة انها غير الموصوف وشهادة كل موصوف انه غير الصفة [illegible]
الممتنع [illegible] الازل [illegible] فقد حده اقول لان الصفة الزائدة محدودة [illegible] ومن حده فقد عده اقول
[illegible] قال عليه السلام ومن عده فقد ابطل ازله اقول [illegible]
[illegible] السابع عشر قوله عليه السلام [illegible] عالم اذ لا معلوم وخالق اذ لا مخلوق ورب اذ لا مربوب [illegible]
[illegible] الصفة الواصفون اقول [illegible] الذات [illegible]
[illegible] عليه السلام [illegible] الذات اذ لا مخلوق [illegible] اذ لا مربوب [illegible]
[illegible] الصفات [illegible] الصادق عليه السلام [illegible] خطبة [illegible]
[illegible] عليه السلام [illegible]

فيدل على ان الصفات كمال لها علم والعلوم [illegible] فلما كان الامر كذلك [illegible] اتصاف الحق بها كان ذاته [illegible] اول فالعلم قبل المعلوم فيكون نفس الذات كالعلم

[illegible] ان الخالق لا يوصف الا بما وصف به نفسه ولا يوصف الذي يعجز الحواس ان تدركه والاوهام ان تناله والخطرات ان تحده

والابصار عن الاحاطة به جل عما وصفه الواصفون [illegible] الا ان قال [illegible] العليم انه سميع بصير [illegible] بصير لا بعين [illegible]

لا يشبه [illegible] الا ان قال [illegible] القيام [illegible] الذي [illegible] ان لو كان كيف كان لكن [illegible]

[illegible] ولو كان [illegible] الصفات [illegible] تعالى [illegible] الاشتراك [illegible]

[illegible] الذي [illegible] ان لو كان كيف كان المكون [illegible] فالعلم والعالم [illegible] الا نفس الذات ولو كانت الصفات

زائدة لكانت مختلفة [illegible] السمع بالبصر والبصر بالسمع واعلم ان الاحاديث [illegible] الصفات للذات [illegible] ان تكون او في [illegible]

[illegible] بالمعنى [illegible] الالفاظ [illegible] ولكن [illegible] الامر [illegible]

[illegible] المقام الرابع في ان الاشتراك بين الخالق والمخلوق في الفاظ الصفات هل هو

[illegible] الكلام [illegible] الاسماء [illegible] الكليني والصدوق [illegible]

[illegible] هشام بن الحكم [illegible] وعمران [illegible] الكليني [illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] الكافي [illegible] التابع للاحاديث المنقولة عن الائمة عليهم الصلوات والسلام [illegible]

ومصابيح القران والاحاديث [illegible] فيقول [illegible] الاسماء [illegible]

يطلق على [illegible] الصفات [illegible] الخالق والمخلوق [illegible]

[illegible] واجب عالم قادر سميع بصير [illegible] فنقول ان اول [illegible] واجب عالم [illegible] سميع [illegible]

الصفات [illegible] الذات [illegible] الخالق [illegible] الصفات [illegible] فنقول [illegible]

ان [illegible] الاشتراك [illegible] الالفاظ [illegible] بالطبيعة في الخالق والمخلوق [illegible]

[illegible] الواجب [illegible] الممكن [illegible]

[illegible] الاشتراك [illegible] البصير [illegible] الدليل [illegible]

الوجوه [illegible] الواجب [illegible] الذات [illegible]

[illegible] الاشتراك [illegible]

المتهم

[illegible]

[illegible] التقليد [illegible] الاشتراك [illegible]

[illegible] ان الاشتراك [illegible] التركيب [illegible]

[illegible] الطول والقصر [illegible] الطول والقصر [illegible]

[illegible] الكيف [illegible] القطع [illegible] الحق ان [illegible]

[illegible] الكيف [illegible] الابيض [illegible]

[illegible] الذاتية [illegible] الشدة والضعف [illegible] المواد [illegible]

[illegible] الواقع [illegible] الذاتي [illegible]

[illegible] الذاتية والعرضية [illegible]

[illegible] الفرد [illegible]

[illegible] الوجوب [illegible] الرابع [illegible] الواجب [illegible]

[illegible] الممكن [illegible] الوحدة [illegible] الفرد [illegible]

[illegible] الفرد [illegible] العام [illegible] الاشتراك [illegible] الفرد [illegible]

[illegible] الواجب [illegible] الواجب والممكن [illegible] صفات الواجب [illegible]

وليس الفرد [illegible] العام [illegible] الذات [illegible] الذات [illegible]

الصفات [illegible] الاشتراك [illegible]

[illegible] الحديث [illegible] الصفة [illegible]

[illegible] الذات [illegible] الصفات [illegible] الواجب [illegible]

[illegible] الواجب والممكن [illegible] الاشتراك [illegible]

[illegible] الذات والصفات [illegible] الاشتراك [illegible]

[illegible] الصفات [illegible] الواجب [illegible] الاشتراك [illegible]

[illegible] الكليني [illegible] الصدوق [illegible] التوحيد [illegible]

في حديث طويل عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال سمعته يقول وهو اللطيف الخبير السميع البصير الواحد الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد
لو كان كما يقول المشبهة لم يعرف الخالق من المخلوق ولا المنشئ من المنشأ الى ان قال قلت اجعلني فداك [illegible] قلت الاحد الصمد
لا شبيه [illegible] واحد والانسان واحد [illegible] قد تشابهت الوحدانية قال احلت ثبتك الله انما التشبيه في المعاني فاما في الاسماء فهي واحدة
وهي دلالة على المسمى وذلك ان الانسان [illegible] وقوله عليه السلام في معنى الوحدة وقوله عليه السلام انما التشبيه في المعاني يعني ان المراد من التشبيه المنفي
في المعنى والذات لا شباهة في اللفظ فان الالفاظ مشتركة [illegible] ما رواه الكليني باسناده عن علي بن محمد [illegible] عن ابي الحسن الرضا عليه السلام [illegible]
في حديث طويل قال [illegible] وصف نفسه تبارك وتعالى باسماء ودعا الخلق اذ خلقهم وتعبدهم وابتلاهم الى ان يدعوه بها فسمى نفسه سميعا بصيرا قادرا
قاهرا [illegible] لطيفا خبيرا [illegible] عزيزا حكيما عليما [illegible] فلما راى ذلك من اسمائه الغالون المكذبون [illegible]
[illegible] انه لا شيء مثله ولا شيء من الخلق في حاله قالوا اخبرونا اذ زعمتم انه لا مثل لله ولا شبه له كيف شاركتموه في اسمائه الحسنى [illegible]
فان في ذلك دليلا على انكم مثله في حالاته كلها او في بعضها [illegible] اذ جمعتكم الاسماء الطيبة قيل لهم ان الله تبارك وتعالى الزم العباد اسماء
من اسمائه على اختلاف المعاني وذلك كما يجمع الاسم الواحد معنيين مختلفين والدليل على ذلك قول الناس الجائز عندهم الشائع
وهو الذي خاطب الله به الخلق فكلمهم بما يعقلون ليكون عليهم حجة في تضييع ما ضيعوا فقد يقال للرجل كلب وحمار وثور وسكرة وعلقمة واسد
كل ذلك على خلافه وحالاته [illegible] فافهم ذلك رحمك الله انما نسمي الله [illegible] الاسماء اذا اطلقت على الله اريد بها معاني لا يريد بها [illegible] واذا
اطلقت على الخلق اريد بها معاني تليق في فاقة [illegible] الاشتراك اللفظي [illegible] عليه السلام [illegible] الاسماء يريد بها [illegible]
قال عليه السلام وانما سمي الله بالعالم بغير علم حادث علم به الاشياء استعان به على حفظ ما يستقبل من امره والروية فيما يخلق من خلقه ويفسد
ما مضى مما افنى من خلقه مما لو لم يحضره ذلك العلم ويعينه كان جاهلا ضعيفا كما انا لو راينا علماء الخلق انما سموا بالعلم لعلم حادث اذ كانوا قبله جهلة
وربما فارقهم العلم بالاشياء فعادوا الى الجهل وانما سمي الله عالما لانه لا يجهل شيئا فقد جمع الخالق والمخلوق اسم العلم واختلف المعنى على ما رايت
الى قوله [illegible] المطلوب [illegible] العلم [illegible] ثم ذكر عليه السلام معنى السمع والبصر في الخالق والخلق الى ان قال
فقد جمعنا الاسم بالسمع واختلف المعنى وكذلك البصر الى ان قال فيه فقد جمعنا الاسم واختلف المعنى ثم ذكر اختلاف معنى القائم وقال
في اخره فقد جمعنا الاسم ولم يجمع المعنى ثم ذكر اختلاف معنى اللطيف وقال في اخره فقد جمعنا الاسم واختلف المعنى ثم ذكر اختلاف معنى
الكبير وقال في اخره وقد جمعنا الاسم واختلف المعنى وقال في معنى الظاهر فقد جمعنا الاسم ولم يجمعنا المعنى وقال في معنى الباطن [illegible]
واختلف

واختلف المعنى وقال في معنى القاهر فقد جمعنا الاسم واختلف المعنى ثم قال وهكذا جميع الاسماء وان كنا لم نستجمعها كلها فقد يكتفى الاعتبار بما القيناه
اليك [illegible] ذلك [illegible] ثالث [illegible] الواحد [illegible] الصمد [illegible]
[illegible] الاول والاخر [illegible] السميع البصير [illegible]
[illegible] الفقير [illegible] الصفات [illegible] الاول [illegible]
[illegible] الالفاظ [illegible] الاخبار [illegible] التشبيه [illegible]
[illegible] التشبيه الا الاشتراك في المعنى والصفة [illegible] نفي التشبيه مطلقا [illegible] التشبيه [illegible]
والذات [illegible] الصفات [illegible] الافعال [illegible]
[illegible] ان الكل [illegible] السميع [illegible] الصانع [illegible] ان التوحيد ليس الا التنزيه [illegible] البصير [illegible]
الاشتراك في الصفة [illegible] الصفة [illegible] ان المراد [illegible] الاخبار [illegible]
[illegible] تعالى [illegible] على [illegible]
[illegible] الصفة والاعتبار بالطول [illegible]
[illegible] الائمة [illegible]
[illegible] القرآن [illegible] الاخبار [illegible] البصر [illegible]
الا [illegible] التسمية [illegible] الحقيقية [illegible]
او [illegible] التسمية [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] الاشياء [illegible] الاشياء [illegible]
على ان هذا القول [illegible] الله [illegible] وتقسيمها [illegible] تحقيق [illegible]
على [illegible] القوم [illegible] الصفات [illegible] الاشارة [illegible] قال [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] الحقيقية الوجودية [illegible]

تحقق في الذات الالهية الواجبة بالذات فهو هو بنفس ذاته وغيره هو هو بغيره لان الهوية لغيره لا بد وان تكون سببية له ومقام الغيب مقام الصمدية
وهو المراد بالاسم الاعظم الذي ذكره الصدوق عليه السلام والمراد من حضرة الصلاة عليه بان هو الذي ليس الا هو وصف الهوية في اسمه تعالى
تمام ما ثبت السالك بنفسه المراد غيبة الاشتقاق ان المقام هو انه مقدم في تعالى اللفظ من يستعمل فيه تعالى اشارة من معنى الاشارة الى الحقيقة والعقلية
والى جهة الغائب الامام الذي فيه اثبت ولذا في الخلق هو مع معناه من الاشارة الى الغائب لا يستعمل في الواجب بعينه الذي لكونه مع انه
الاشارة والتوحيد ايضا الصدور للاشارات الالهية لكونه عالم الخلق لا يخرج من منزل الاشارة فتحقق جميع الخلائق والمخلوق اسم هو لا في فلذا سليمي
فلا هو الا هو وما سواه هو هو بغيره فيتم هو بما سواه فلا يشغله عن مرتبة الا هو لغيبة كلية الخلق الا بسبب فعلى الامور فهو هو الا هو
ثم المرتبة والذات الصمدية الالهية التي لاجله الحق من اثبات مرتبة بالاثبات الالهية في المعنى وهو من التعبير الاشارة الذي مطلق
تجرده ذات الحق وهو ثابت ما لا اوجد به ما سواه وسلب الكيفية والتعريف بالبديهة بانه سواه قال عليه السلام فمن زعمه كنه بما سواه وقال في الاشارة
منه مطلقة الا اشارة ايمان تشهد ولا شاهد من شهده من نسب العبودية المطلقة بما سواه يعرف انه مخلوقه فيه تعالى التقدس قال عليه السلام من زعم
كل شيء بالاشارة الى الغائب فهو قد ادرك الحواس الا الاتصال فالها تثبيت للغائب والواو اشارة الى الغائب عن درك الابصار ولمس الحواس
الحديث فما ذكر من انه خارج عن معنى الاشارة الى الغائب لعل المراد انه غائب بالمطلقية الغيبية فيكون ممتنع الظهور او يكون حاضرا
غير ما يكون غائبا فلا تغفل الموقف الثاني في الالهية اعلم ان الله ماخوذ من اله ووله والصحيح انه علم للذات المستجمع للكمالات بذاته
والمعنى عبد بالالهية اي المعبود والله هو المعبود بالحق عرفت اللام للتعيين هذا المقام وصفة الالهية صفة جامعة لجميع صفات الجمال
الصفات الجلالية اذ لو كان بنا قصا في شيء لما استحق العبادة وهي لكمال حقيقية وجامع الكمالات بكل حقيقة هو الواجب بالذات لا غير
لان ما سواه وان جمع من كمال ما ليس فيه لا يكون من سنة الامكان وهو كاف في نفي المعبودية فاله من اسمائه الحسنى تعالى بمعنى الذي
ولهذا ولذلك اذا اخذ من اله او اله بمعنى تحير فالاله بمعنى الذي تحير في عقول الخلائق في ادراك كنه ماهيته وهو المحيي للاله الواجب تعالى
فما ورد في بعض الروايات في تفسير قوله تعالى الله مع الله بمعنى الامام موسى عليه السلام الا من باب علامة التوحيد للعقول بالمباحث من لم
تعرف ما سبق فقد اشرك لما هو من باب التفسير باللازم او ان الاله بمعنى معبود والعبد بمعنى المطاع كما في تفسير لا تعبدوا الشيطان بمعنى
لا تطيعوه فالاله بمعنى مطاع والله بمعنى المطاع بامر الله فخاتم الخلق الكاملة عليه السلام بمعنى الذي الخلق عليه تعالى تعالى اي الحجة

الرواية

الرواية فالله هو المعبود بالحق الذي يعجز الخلق عن ادراك ماهيته والاحاطة بكنهه الذي يفزع اليه الخلق في كل ما يحدث عنه لجامع الكمالات
لذاته بذاته في ذاته ولا يكون الطريق للاله والاله بهذا المعاني مع غيره تعالى وهذا الاسم اسم صفة جامعة لجميع الصفات الموقف السالك
في الاحدية والواحدية قد عرفت معاني الوحدة في عالم الخلق وعرفت انها كلها منتفية عن الذات الواجب بحسب الوجود والاحد الاحد
ما لا يكون الاثنان والثلاثة صفة المعرفة والاحد بوحدة هي بعين ذاته ومعناه الفرد المتفرد المتباين الذي لا ينبعث من شيء ولا
تحديد من الاحدية بلا لحاظ سلب الكثرات والواحدية باعتبار الكاملية بالوجود للكمالات فليس لمن في وحده شريك فالاحد
فالواحد بهذا المعنى تعالى اذ ما سواه وان كان واحدا من جميع جهات كالواحد العدد فهو زوج تركيبي من جهات هو ماهيته وجوده
يقال للاثنين وسائر مراتب العدد وتكثير في الاعداد وهو تعالى مع الكل لكونه لا يكون ان ليس شيء فيها اولا نهاية الغير بالمتكثرة
ومعنى الذي ليس له ثاني فلا يطلق الواحد والاحد بهذا المعنى على غيره وبالمعنى الذي يطلق على غيره لا يعين له تعالى لا ثاني
تعالى ولا يكيف على كيفية وحدة الا بمعنى الوحدات الكاملة من نسبة وحدته تعالى الموقف الرابع في الصمدانية في التوحيد
عن الباقر عليه السلام عن ابيه عن الحسن صلوات الله عليهم انه قال الصمد الذي لا جوف له والصمد الذي قد انتهى سؤدده
والصمد الذي لا يأكل ولا يشرب والصمد الذي لا ينام والصمد الدائم الذي لم يزل ولا يزال قال الباقر عليه السلام
كان محمد بن الحنفية يقول الصمد القائم بنفسه الغني عن غيره وقال غيره الصمد المتعالي عن الكون والفساد والصمد الذي لا يوصف بالتغاير
قال الباقر عليه السلام الصمد السيد المطاع الذي ليس فوقه آمر وناهي قال وسئل علي بن الحسين زين العابدين عن الصمد فقال
الصمد الذي لا شريك له ولا يؤده حفظ شيء ولا يعزب عنه شيء قال وهب بن وهب القرشي قال زيد بن علي زين العابدين
الصمد الذي اذا اراد شيئا قال له كن فيكون والصمد الذي ابدع الاشياء فخلقها اضدادا واشكالا وازواجا وتفرد بالوحدة بلا
ضد ولا شكل ولا مثل ولا ند قال وهب بن وهب القرشي وحدثني الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام عن ابيه الباقر عليه السلام
عن ابيه عليهم السلام ان اهل البصرة كتبوا الى الحسين بن علي عليهما السلام يسألونه عن الصمد فكتب اليهم الى ان قال والله سبحانه قد فسر
الصمد فقال الله احد الله الصمد ثم فسره فقال لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد لم يلد لم يخرج منه شيء كثيف كالولد وسائر الاشياء
الكثيفة التي تخرج من المخلوقين ولا شيء لطيف كالنفس ولا يتشعب منه البداوات كالسنة والنوم والخطرة والحزن والالم والعجب

والضحك والبكاء والخوف والرجاء والرغبة والسأمة والجوع والشبع تعالى ان يخرج منه شيء وان يتولد منه شيء كثيف او لطيف ولم يولد لم يتولد
من شيء ولم يخرج من شيء كما يخرج الاشياء الكثيفة من عناصرها كالشيء من الشيء والدابة من الدابة والنبات من الارض والماء من الينابيع والثمار من الاشجار ولا كما يخرج
الاشياء اللطيفة من مراكزها كالبصر من العين والسمع من الاذن والشم من الانف والذوق من الفم والكلام من اللسان والمعرفة والتميز من القلب وكالنار من الحجر
لا بل هو الله الصمد الذي لا من شيء ولا في شيء ولا على شيء مبدع الاشياء وخالقها ومنشئ الاشياء بقدرته يتلاشى ما خلق للفناء بمشيته ويبقى ما خلق للبقاء بعلمه فذلكم الله
الصمد الذي لم يلد ولم يولد عالم الغيب والشهادة الكبير المتعال ولم يكن له كفوا احد قال وهب بن وهب القرشي سمعت الصادق عليه السلام يقول قدم وفد من اهل فلسطين
على الباقر عليه السلام فسألوه عن مسائل فاجابهم ثم سألوه عن الصمد فقال تفسيره فيه الصمد خمسة احرف فالالف دليل على انيته وهو قوله عز وجل شهد الله انه لا اله الا هو
وذلك تنبيه واشارة الى الغائب عن درك الحواس واللام دليل على الهيته بانه هو الله والالف واللام مدغمان لا يظهران على اللسان ولا يقعان في السمع
ويظهران في الكتابة دليلان على ان الهيته بلطفه خافية لا تدرك بالحواس ولا تقع في لسان واصف ولا اذن سامع لان تفسير الاله هو الذي
اله الخلق عن درك ماهيته وكيفيته بحس او بوهم لا بل هو مبدع الاوهام وخالق الحواس وانما يظهر ذلك عند الكتابة دليل على ان الله سبحانه اظهر ربوبيته
في ابداع الخلق وتركيب ارواحهم اللطيفة في اجسادهم الكثيفة فاذا نظر عبد الى نفسه لم ير روحه كما ان لام الصمد لا تتبين ولا تدخل في حاسة من الحواس الخمسة
فاذا نظر الى الكتابة ظهر له ما خفي ولطف فمتى تفكر العبد في ماهية البارئ وكيفيته اله فيه وتحير ولم تحط فكرته بشيء يتصور له لانه عز وجل خالق الصور
فاذا نظر الى خلقه ثبت له انه عز وجل خالقهم ومركب ارواحهم في اجسادهم واما الصاد فدليل على انه عز وجل صادق وقوله صدق وكلامه صدق ودعا عباده
الى اتباع الصدق بالصدق ووعد بالصدق دار الصدق واما الميم فدليل على ملكه وانه الملك الحق لم يزل ولا يزال ولا يزول ملكه
واما الدال فدليل على دوام ملكه وانه عز وجل دائم تعالى عن الكون والزوال بل هو عز وجل يكون الكائنات الذي كان بتكوينه كل كائن
ثم قال عليه السلام لو وجدت لعلمي الذي آتاني الله عز وجل حملة لنشرت التوحيد والاسلام والايمان والدين والشرائع من الصمد وكيف لي بذلك ولم يجد
جدي امير المؤمنين عليه السلام حملة لعلمه حتى كان يتنفس الصعداء ويقول على المنبر سلوني قبل ان تفقدوني فان بين الجوانح مني علما جما هاه هاه الا لا اجد
[illegible] الحجة البالغة الحديث [illegible] ولكن لم يطلع عليهم [illegible]
[illegible] وقال السيد [illegible] القول [illegible]
[illegible] الصمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
رسالة كريم

رسالة كريم [illegible] تبارك وتعالى [illegible] الذات والمراد [illegible]
[illegible] التشريف والتعظيم [illegible]
[illegible] التعظيم [illegible]
وقال الصادق عليه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] التشريف والتعظيم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

من العلم الامكاني الذي هو بعض المعلوم من العلم الذي ذكرناه وكلاهما ثابت ومنهم من يقول انه عالم بالكليات دون الجزئيات ومنهم
من يقول انه عالم بالجزئيات بعنوان الكليات ومنهم من يقول انه تعالى لما كان واجب الوجود لذاته بسيطا من جميع الجهات فعلمه بذاته
عين ذاته وهو علة لغيره فالعلم بالعلة يستلزم العلم بالمعلول اتم علم وذلك لكون وجود العلة علة لوجود المعلول بنحو اشرف
الا ان الى المنسوب غير قادر لما ذكرنا الى هذه الاقوال المطرزة الا ما عليه الاحق القول طريق يتفسح الا القول بالعلم الكامل الذي هو بعض
المعلوم فانه من كشف الموجودات ونتائج قاطعة مقام تنزلك عليه ان الاسم القول الفصل الذي ليس عنه بالازل انه تعالى عالم
بالاشياء كلها كلياتها وجزئياتها بجميع اعتباراتها وانه قبل وجودها ومعه وبعد وجودها بعلمه الذاتي الذي هو عين ذاته
على البسيط غير مركب وجدانيا غير متغير بتغير المعلوم وهو عين ذاته وجودا ومصداقا وان كان غيره مفهوما وهو بعينه علم
كذلك والمراد بما علم انه هو العالم بالاشياء لان الكل منه ومعلوم عنده وعلمه بنفسه لا بامر اخر وعلمه بالاشياء علم
كما هو ثابت معلوم ذاته وغير متغير بتغيرها فلهذا جميع اثرها ومن علمه بما هو اثر له غير زائد ولا متكثر والقول
عن علمه بانه ما هو وكيف هو اذ لا يحيط به الا هو والامر فوق الكيف غاية المعرفة فيه انه علم لا يعزب
عن علمه مثقال ذرة في السموات ولا في الارض ولا يليق علمه علم خلقه فالقول في علمه بانه كما يعلم الاشياء في ذاته او بغيره
وامثال ذلك خارج عن حد المعرفة والتوحيد ولذلك حقت اخبار اهل العصمة في ذلك الى الدلالة وكلها انه عالم بها
بذاته كذلك يعلم الاشياء بحقائقها وماهي عليه بما فيها الا الانواع العقلية معلومة له تعالى لا انه لم يكن عالما بها في ذاته
لذاته بل يعلمها انه الحاصر فالق القول الحق فالق كل الا ان الله يعلم من خلق وهو اللطيف الخبير وعالم بجميع خلقه
عنه بعلمه فيعلم علمه ذاتيا ما يعلمه وكانت عن وجه مطابقة للواقع او غير مطابقة فما طابق علمها بالمطابقة وما لا يطابق
علمها بما يطابق والامطابقة يعلم الوجود بالوجود والمعدوم بالعدم ويعلم بان الموجود لو كان معدوما لكيف كان
وان المعدوم لو كان موجودا كيف كان يكون فلذا علمه لا ينتهي اليه ولا يكبر ان يقال انه ينتهي علمه اذ ليس
منتهى وهذا غاية القول على حسب اللائق في المعرفة بعلمه تعالى والحقيقة المعرفة به لغيره خارجة عن طوق البشر وفيها ما قررنا

وجوه

وجوه عقلية ونقلية قد نقضوا بعضها في المقام الثالث من بين نسبة الصفات حرما وانقول في حصر بعض العلم وجوه الاول
لو كان علمه زائدا على ذاته لتوقف الكمال الذي لا يقف للاعلم ذاته وهو محال لما يقضي من الكمال ان تقاطع النقيضين في ذاته تعالى
فمن قال بالاول لزمه الكمال والكمال لزمه فيما لازمه من التنافي والتضاد بالثاني انه لو كان علمه غير ذاته لكان الاتحاد بالاول
او حادثا غير مستقل نحلفه او بغيره وهو الحق الثالث لو كان علمه تعالى بعض المعلوم لتعلق بعلمه مادى لما صار قبل علمه
ولذا بطلت من فرض وعدم زائد من الحق وحاصل ذلك مما انفصل في المعلوم اذ فيه العلم وهذا بعينه ما ورد في
الاخبار الالاف الحكيمة ان اتصل ما اراد به الحق حقيقة للارادة والمراد من حيث الكل فان الارادة فما ذهب العلم في
الذات الرابع انه لو كان علمه بعض المعلوم لما كان لعلم الا المعلوم الموجود وعلى وجوده فلذا لم يكن عالما بالذات وجوده
والا بالا لا يحد من المعدومات الا بابتدائه وحدوث فصح القول انما يستند وجوده بتقديم العلم الى الامكان والكون وهو بعينه
فان الامكان ليس شيئا موجودا فلا ينطبق به علم في الحكم بان ذلك الامر لا يحصل من معقول فان ليس بالذات ما فيه
الخامس انه لو لم يكن عالما بالاشياء لكان على بعض الاشياء لكان في علمه من العلم بتغيير اذ فيهم ما هو عالم بما كان وما يكون
وما هو كائن وهو تعالى الا يكون عالما الا بما هو كائن الى ان في المعدومات يتغير في العلم الى الانسان
احوال الاخر فظهر بما ذكر علمه تغير فيتغير في ذاته الا احوال الخلق مما لا يعرض فيتغير الامام لذاته السابع انه لو كان
العلم بعض المعلوم الحادث من المعلوم علم عدم العدم لكن الى المبين ذاته والحاصل وجود العلم الامكاني مستغن عن نفسه
ومن يقع ما هو بانه علم ما كان الاشياء لا بالاشياء فالكل بالاشياء باق بحاله الثامن انه لو كان علمه بغير ذاته وبه
معلومه لكان معلوما لعلمه في راي من العقل لكن كونه معلوما فعلمه لما يقبل من كونه بذاته علمه تعالى
مما القول بالظاهر من علوم الكبير التاسع انه علمه منحصر في ذاته المذهب من الدين العاشر انه خلاف الاجماع بالكل
من الوجوه العقلية ما ذكر فيتضح من الايات والاخبار ما يكون من ان تعرف قال تعالى انه لطيف خبير وقال الله يعلم من خلق
وهو اللطيف الخبير وقال وهو العليم الخبير وغير ذلك الاخبار ما فيه ذكر العلم في الاعتبار وفي الرواية وغير ذلك منها
انه سئل عن علمه بالعلم قال علمت له اراده مما كان وما هو كائن الى اليوم الحقيقة انه كان في علمه فقال بل قبل

يخلق السموات والارض [illegible] فالعلم السابق بالكائن وما كان ثابت له قبل الخلق وما قدر ان علم الاشياء [illegible]
عمران كان [illegible] سألت ابا عبد الله عليه السلام هل يكون اليوم شيء لم يكن في علم الله [illegible] قال لا
[illegible] قبل ان [illegible] السموات والارض وعن [illegible] عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال سألته ايعلم الله الشيء
الذي لم يكن ان لو كان كيف كان يكون او لا يعلم الا ما يكون فقال ان الله تعالى هو العالم بالاشياء قبل كون الاشياء
ان قال [illegible] لم يزل [illegible] علمه سابقا للاشياء قديما قبل ان يخلقها فتبارك ربنا وتعالى علوا كبيرا خلق الاشياء وعلمه
بها سابق لها كما شاء كذلك لم يزل ربنا عليما سميعا بصيرا وعن [illegible] قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الله تبارك
وتعالى اكان يعلم المكان قبل ان يخلق المكان ام علمه عند ما خلقه وبعد ما خلقه فقال تعالى الله بل لم يزل عالما بالمكان قبل
تكوينه كعلمه به بعد ما كونه وكذلك علمه بجميع الاشياء كعلمه بالمكان وعن منصور الصيقل عن ابي عبد الله عليه السلام قال
ان الله علم لا جهل فيه حياة لا موت فيه نور لا ظلمة فيه [illegible] لو كان العلم [illegible]
وعن [illegible] قال قلت لابي الحسن الرضا عليه السلام [illegible] ان الله علم لا جهل فيه حياة لا موت فيه نور
لا ظلمة فيه قال كذلك هو [illegible] وفي خطبة امير المؤمنين عليه السلام [illegible] العلم [illegible]
[illegible] علم غيره [illegible] وفي الكافي عن ابي بصير قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول لم يزل الله عز وجل ربنا
والعلم ذاته ولا معلوم والسمع ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر والقدرة ذاته ولا مقدور فلما احدث الاشياء وكان
المعلوم وقع العلم منه على المعلوم والسمع على المسموع والبصر على المبصر والقدرة على المقدور قال قلت فلم يزل الله متحركا قال
فقال تعالى الله عن ذلك ان الحركة صفة محدثة بالفعل قال قلت فلم يزل الله متكلما قال فقال ان الكلام صفة محدثة ليست بازلية
كان الله عز وجل ولا متكلم [illegible] القول [illegible]
[illegible] فصل الخطاب [illegible] قوله عليه السلام لم يزل والعلم ذاته [illegible]
[illegible] ولا معلوم [illegible] بالذات [illegible] الذات [illegible]
المراد العلم بالذات [illegible] السمع [illegible] والبصر والقدرة [illegible] متعلقة بالذات [illegible] الذات [illegible]
انتهى كلامه

وفي الحديث [illegible] قال قلت [illegible] لم يزل [illegible] الذات قال [illegible]
[illegible] الذات [illegible] المعلوم [illegible]
ان متعلق العلم هو المعلوم المحدث [illegible] الذات [illegible] قوله وقع العلم منه على المعلوم [illegible]
له الا [illegible] والاضافة [illegible] العلم [illegible] المعلوم [illegible]
[illegible] الذات [illegible] المعلوم [illegible]
[illegible] التعبير [illegible]
ان [illegible] الصفات [illegible] الذات [illegible] القدرة [illegible] العلم [illegible]
العلم [illegible] القدرة [illegible] الثالث [illegible] الحركة [illegible] العلم والقدرة
والبصر [illegible] الذات [illegible] الكلام [illegible]
الصفات بانه صفة محدثة [illegible] كان الله ولا متكلم [illegible] الكلام
[illegible] ثابت [illegible] والقدرة ذاته ولا مقدور [illegible] القدرة
[illegible] الذات [illegible] العلم [illegible] الذات [illegible] عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام
قال سمعته يقول كان الله ولا شيء غيره ولم يزل عالما بما يكون فعلمه به قبل كونه كعلمه به بعد كونه وعن ايوب بن نوح
انه كتب الى ابي الحسن عليه السلام يسأله عن الله عز وجل اكان يعلم الاشياء قبل ان خلق الاشياء وكونها او لم يعلم
ذلك حتى خلقها واراد خلقها وتكوينها فعلم ما خلق عند ما خلق وما كون عند ما كون فوقع بخطه عليه السلام لم يزل الله عالما
بالاشياء قبل ان يخلق الاشياء كعلمه بالاشياء بعد ما خلق الاشياء [illegible]
[illegible] وباسناده عن جعفر بن محمد بن حمزة قال كتبت الى الرجل عليه السلام
اسأله ان مواليك اختلفوا في العلم فقال بعضهم لم يزل الله عالما قبل فعل الاشياء وقال بعضهم لا نقول لم يزل
عالما لان معنى يعلم يفعل فان اثبتنا العلم فقد اثبتنا في الازل معه شيئا [illegible]

ولم آخذه عنهم او وقع الاتفاق على طلب الحق قال فاني رايت جعفر اسالك ان تعلمني في ذلك ما اقف عليه ولا اجوزه

نطق عليه السلام لم يزل الله عالما تبارك وتعالى ذكره وعن هشام بن الحكم في حديث الزنديق سميع بغير جارحة وبصير بغير آلة بل يسمع بنفسه

ويبصر بنفسه وليس قولي انه سميع بنفسه انه شيء والنفس شيء آخر ولكني اردت عبارة عن نفسي ... الا انه السميع البصير العالم

الخبير بلا اختلاف الذات ولا اختلاف معنى اقول المراد بالمغايرة في الصفات معاني المفاهيم وفي ... عن حميد

عن عاصم بن حميد عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت لم يزل الله مريدا قال ان المريد لا يكون الا لمراد معه لم يزل عالما قادرا ثم اراد

وعن بكير بن اعين قال قلت لابي عبد الله عليه السلام علم الله ومشيته هما مختلفان او متفقان فقال العلم ليس هو المشية الا

ترى انك تقول سافعل كذا ان شاء الله ولا تقول سافعل كذا ان علم الله فقولك ان شاء الله دليل على انه لم يشأ فاذا

شاء كان الذي شاء كما شاء وعلم الله السابق للمشية وعن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال انا لم نسم الله بالعلم بعلم حادث علم به الاشياء

واستعان به على حفظ ما يستقبل من امره والروية فيما يخلق من خلقه ويفسد ما مضى مما افنى من خلقه مما لو لم يحضره ذلك العلم ويغيبه

كان جاهلا ضعيفا كما انا لو راينا علماء الخلق انما سموا بالعلم لعلم حادث اذ كانوا قبله جهلة وربما فارقهم العلم بالاشياء فعادوا الى الجهل

وانما سمي الله عالما لانه لا يجهل شيئا الحديث اقول كلامه عليه السلام صريح في نفي العلم الحادث بالاشياء وان القول

بالجهل ... معناه عن امير المؤمنين عليه السلام حديث صحيح في نفي العلم الحادث فاذا تدبرت تلك الاخبار والاحاديث

المروية في كتب الصدوق من غير معارض الا ضعيف ... الا انك ... ان ... الخلاف او ... بالحرف

لما ... الاختلاف ... قاصدين المنهج ... عن الاخبار ... الله

لتوجيه هذه الاخبار الناصة الصريحة ... الوصول الى ... المتقدمين والمتكلمين

المتبع ... الصدور ... الله ... يكون ... بحيث ... اقدم ... الله

والله ... الشيخ ... والبين ... العبارات المشتملة ... المعتقد ... الى

عند ما تقدم ... الاول ... الا ... العلوم

قد ذهب الى ... بان ... البيرت ... الله تعالى فيقال علم الله الا ...

ما ... الذات ... عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان لله علمين علما ... العلم ...

الذي لم يطلع عليه ملائكته المقربين وانبياءه المرسلين ولا علم العام فانه علم الذي اطلع عليه ملائكته المقربين وانبياءه المرسلين

وقد روى ... عن ابي جعفر عليه السلام قال ان لله لعلما لا يعلمه غيره وعلما يعلمه ملائكته المقربين وانبياءه

المرسلين ونحن نعلمه اقول المراد بالعلم الخاص علمه المختص ... الملائكة والانبياء ...

في الحديث الثاني لا يعلمه غيره ... العلم الذي ...

الذي ... علمه الا ... العلم الذي ... الملائكة والانبياء ...

... الفضيل بن يسار قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول العلم علمان فعلم عند الله مخزون لم يطلع عليه احدا من خلقه

اقول هذا العلم الذي ... الملائكة ... العلم ...

عليه السلام ان لله علمين علم مكنون مخزون لا يعلمه الا هو ... القول المكنون المخزون ...

وسابقا ... قال عليه السلام لم يزل الله ...

فقال عليه السلام ... العلم ... ان ... العلم ...

لعلم ... الحديث فقال عليه السلام ان ... العلم ... حادث ... العلم ...

هو ... كان ... الثالث انه ... العلم ...

في ... السلام ... العلم ... المتقين ...

بان ... المصداق ... العلم ... السوق ...

... السوق ... ان ... عن ...

صفات الله ... بصفات المخلوقين ... الصفات الاضافية ... وذات

الاضافات ... انه تعالى ... العلم ... الرابع ... تعالى ...

المعلوم واثبات العلم له بقوله تعالى الم تر ان الله يعلم ما في السموات وقد ورد في التفاسير المعتبرة ان المراد نفي العلم بالنظر الى
رؤية الرؤية وحيث ان الاستفهام للتقرير انه لا يخفى على الله شيء مما وقع في القرآن ما لا يحصى وفيه انه تعالى التقييد علمه به بقوله يعلم
بما تكون بالغيب وبقوله يعلم السر واخفى وعلمه الم تكن تعلم واشباهها المراد المتعارف لا يخفى الا بحصر العلم له
للحصر للتعارف ذلك انفع لك جواب تعرف بها معتقدات الايات والاخبار وما يشكل على كثير من الاقتدار
ومن يتصف بالبراءة المقال فما في هذا المقام ان يقول مع القائلين بما ذكرناه من الاقوال او لم نذكره والاحاطة الا الكتب
المعتبرة اجمع فقد علمت انه ليس من نشأة هذا الكتاب الا شأنا من فصل الخطاب والله على الكتاب واذ قد تبين لك انه
تعالى عالم بذاته بذاته وما سواه على قدرها ذاتيا اذ ليس غير معلوم الكيفية فارجع عن الكيفية كيف الكيفيات الامر ومرتبة
موجودا ابها معدوما بها احوالها وصفاتها فلا يعزب عنه مثقال ذرة في السموات ولا في الارض فقد عليك ان
لا تنظر الا بحضور القوم وادب مراد العقل اذ لا العقل اخفى المرتبة الاولى من المعرفة تقول انه عالم وتنفي بالعقل كونه
وهذه معرفة اهل التسبيح وفي المرتبة الثانية تقول انه عالم وتنفي انه العالم كله وهذه معرفة اهل التحميد وفي المرتبة الثالثة
تقول انه عالم وتنفي انه ليس له علم حادث ولا قديم غير ذاته وهذه معرفة اهل التهليل وفي المرتبة الرابعة تقول انه عالم و
العجز عن ادراك وصفه وكنه علمه وهذه معرفة اهل التكبير وحقيقة المعرفة تعالى انا علمت علمه وفناك في فنائك
فان تقربت اليه بالمعرفة كنت عالما به بقدر تقصيرك عنه وان تقربت اليه بالفقر فنيت عنك الى الله تعالى
فاذن انت معدن علمه وهذه اشارة لعلك تقف على تفصيلها فيما بعد ان شاء الله وعند الموقف ان الكيف في كيفية علمه
تعالى به كهو الامور الاشياء ذاته او كل الاشياء ففيه اقوال في رجوعها اليه بالادلة الثابتة والا يعلم الحوادث
تفصيلا بعد وجوده الاول او اجمالا بامر اداره بالكليات من الجزئيات او بالمعنى الكلي الذي بقدر طرفيه او ما يعلم الحوادث والا
والاكثر الاولى في ذلك خارج عن حقيقة ادب المعرفة والله اعلم بالايات والاحاديث المتعلقة بها
السادس ان الحروف الاسماء الدالة على صفة وان كانت كثيرة لكنها بحكم الصداق متحققة للخاص نفس اليها باعتبار علمه
تعالى وعليم باعتبار ما شابه كثرة وعلام لا يعزب عن علمه شيء وخبير باعتبار تعلق علمه بعد الامر به فالظاهر الكثرة للتعلقات التي

الموقف السادس

في اسماء الذات

الموقف السادس في ثبوته تعالى اعلم انه تعالى قديم بالذات غير مسبوق بشيء تقدما كان او غيره ولا بالعدم تقدما
نفى ذاته تعالى ليس لصفة زائدة على ذاته فهو لذاته ازلي وليس بلفظ اول واحد ونحو امثاله من الاسماء
فقد سبق الوجود له لا بالاختيار وهنا فقد تقول ليس كان ولا شيء معه كان ان قديم كان فيما اولا ازليته
الوجوب وان قديم ازلي فما ونفى العدم ولا يتصور الوجود له استعداد فانه كما به وهو تعالى نزه ووجوده
كما زال ابدا وهو ازلي ابدي والطريق الذي نعني به البتة التوقيفية وهي ثبوت ازليته ونحو
عند وجوده الاول انه تعالى نفي حقيقة الوجود والعرف الذي لا اوليته بعدم ممتنع ذاتا عن الالاف
بالعدم والذي هو ممتنع ذاته عن العدم مستغنيا الثاني انه لو كان له اول لكان مسبوقا بالعدم مسبوقا
بالعدم محتاجا الى موجب لوجوده وقد فرضناه غنيا عن موجب وجوبه ذاتا الثالث انه لو كان مبتدأ
لكان له مبتدأ اخر لكان مثله مسلسلا وان لم يكن فذلك المبتدأ هو الواجب وقد فرضت في الغنى
ان المعدوم لا يفيد لغيره ولا غيره واذ ثبت قدمه تعالى ذاتا امتنع عدمه كذلك لانه ذاتا ما اشفقت
عن العدم لا يتغير بالتغير وصفه الذي هو نفي ذاته فهو ابدي ليس له انتهاء فليس له الى ولا شيء معه تعالى
قبل كل شيء ولا شيء قبله وليس لقبليته قبل وبعد كل شيء وليس لبعده بعد ولا شيء بعده وقبليته للاشياء قبلية تكوين
للاشياء لا بعدا وكذلك بعديته للاشياء بعدية تكوين الاشياء لا قبلا وليس ما هي قبلية وبعدية استعداد وقع الا
او في رتبة منه وهو معنى ما ورد كان الله ولم يكن معه شيء وقبل القبل كما كان فهو اول الاخر وهو الاول
والاخر لا اول له ولا اخر اذا عرفت هذا فاربك تعلم ان اول تعرف الى ما سواه معدوم في رتبة ذاته
تعالى الذي انه كان معدوما ثم صار موجودا معه بل من اللا الى كذلك الى شيء الا اليه فارجع بحالك بعقلك
رب الناس بالاحطاط فاذن تزداد معرفة ان معنى الاشياء معية قيومية لا مقارنة نفسي ولا ثبوته

ولهذا نسند نفي القدمة
وفي قدمها الاولية
فلا يتصف بها الا بحسبه
فهو الاولية بعد الاولية
من الاول المسبوقة بالعدم
لقارنه مع انه تعدد القدماء
المغايرة للذات
الالهية او في الذات
بعد تعقلها منفصلة
القديمة وجميعها قد
الذاتية وجميعها الا
المتكلم

فكونه ايجاده حادثات بعد العدم مسبوقاً بما كان او مختصراً او مكوناً وان لم يكن تقدمها زمانياً فلا يرد الاعتبار
العدم في الزمان في معنى الحدوث ثم المعتبر في معناه كون الوجود بعد العدم فهو تعالى الذي يختص بكان ولا
يتعلق بما كان وكل صانع يختص صنع واليه صانع الذي يختص وقد استطردنا الكلام في حدوث ما اراده
تزداد البصيرة في منزلته تعالى وسابقيته الكلية في بيان في موقف افعاله وهيهنا نقد آخر
ان التبيين ان اطلاق لفظ الوجود عليه يرجع الى القابل على ما يراه فانه فيما يراه يعني اثر به الوجود
فيقدم على وجوه مراتب الاعتبارية في العقل نفس الحقيقة في انه بعلم فيقرر بانه فاوجب فاوجده
وقول الموجود تعالى يعني انه هو الوجود لا بعد العدم فيمتنع على الادراك والعقل ان يقرر مرتبة
حق الوجود فانه منع الادراك ان يحد الاوجه ومحيط العقول ان تحيط ذاته لا اعتبار في الشبه
والتمثيل لا سبيل للادراك اليها بالاحضار والتمثيل الموقف السابع في قدرته تعالى اعلم ان قدرته
لما كانت صفة ذاتية من نفس حقيقة وجوده مجهولة فلا سبيل للعقل الى اكتناهها بل العلم بحقيقتها الا
نفي العجز اما نعرف من العجز والقدرة فنقول انه قادر انما نعني بالكلمة نفي العجز فاذن هو تعالى الذي ظاهر
يختص الايجاد مبدء ام يكن او لا يختص ابداع موجود ويمكن فلا يمتنع حينئذ تنزيه تعالى الايجاد وابداعاته يتمكن في ذاته
فعل ان لم يكن في الفطرة ولا يجب عليه الايجاد وما اوجده بالاعدام ما اعدمه بل الذي هو من القادرية التامة فلا ينافي
قادريته الكاملة بانه تعالى له علم وارادة فيتذكر المتعالي انه عالم بان الوجود ان كان متعدد ما او
صار معدوماً كيف كان يمكن وكذلك المعدوم ان صار موجوداً كيف كان يمكن فاوجده او عدمه

بلم

بعلم وارادة وعلم بوجوده بالعلم بوجوده بعلم وبعدم ارادة وله الكار ما لم يكن بعد ولك ان ما كان قبل فهو تعالى
ان شاء فعل وان لم يشأ لم يفعل فلا فعل شاء وما لم الفعل فيمن شاء وهذا ما نعنيه في مفهوم القدرة ولا تأويل له
لصحة الفعل والترك فلكونه راجعا الى معنى القوة فبالطبع اذ لا جهة امكانية فيه تعالى ولما كانت قدرته تعالى
عين ذاته وكانت المقدورات معدومة في مرتبة ذاته في مرتبة وجوداتها فهو قادر اذ لا مقدور في تلك
قادر في مرتبة فاعليته بعد اضافة في افعاله الى الاشياء لا حاجة الى الاشياء وارادته ومما هو ان القدرة تعلقها
ان افراد الماهيات الممكنة في حد ذاتها متساوية في الامكان لا يختص شيء منها بترجيح وجوداتها وتعلقها
اليها او الى اعدامها فاما دليل ما يحمل بعضهم تخصيص بعض بالتقدم والتأخر ايضا ليس الا من خصوص قادر يعلمها
للقائل كان ان الافراد متساوية في الامكان ولا يختص ايها في خواصها كذلك في قدرة الفاعل متساوية بالنسبة
اليها فتعلق الكلام في تعيين المخصص لبعض دون آخر لانا نقول المخصص هو النظام الاتم الذي يقتضي ان
يكون العالم عليه بامره الذي يقتضيه بالحكمة وهذا جار في الوجود وخصوصيات الماهيات في كل زمان ومكان
وعدد وسائر الحدود ويتعرف حقيقة ما ذكرناه من الترجيح فيما لنا الفعه في موقف المشية والارادة ان شاء الله
هداية ان الالفاظ والاسماء الدالة على قدرته تعالى المقدس التي اختلفت معانيها تختلف بالاعتبار الاول ان
ان القادر والقدير والمقتدر والقاهر والقهار كلها اسماء ذاتية القدرة فالقادر يطلق على الفاعل على اللفظ في
والقهار هو الغالب على الشيء والقادر هو صاحب القدرة على المقدورات او لا مقدور له
والمقتدر عليه [illegible] وتكرار في الاشياء وقد مرت في العلم الموقف الثاني في مرتبة
الارادة ولما كانت المشية تاركة فيها الادراك [illegible] فيها افهام الكل والعلم [illegible] الاقدام عنه

اشتبهنا فيه الحظة لنهلها مقدمات الارادة قد عرفت ان الاشياء كلها كانت في علمه تعالى اختارها الله المكوّن وشيئيته في علمه

بعد وجوده فقد كان [illegible] لا ريب فيه انه لا يعرف معنى ما شانه الارادة ورسمت نفسه على الشيء [illegible] حجج عليهم السلام فكانت منها

على لغة العرب الجارية بيان لها سيد العرب والعجم صلى الله عليه وآله والائمة عليهم السلام من غاية معانيها المتصفة الواقعة عليه تعالى الله

الرحمن الرحيم والائمة [illegible] انهم لا سيما اذا ثبت [illegible] الحديث والاحاديث والادلة العقلية فالعدول

عنها الى غيرها لا نقول على الله [illegible] الثانية قد عرفت [illegible] ان الاشياء المتركة [illegible] مطلقة على اختلاف

المعاني [illegible] فخلقه [illegible] الثالثة ان الاستعداد لا [illegible]

المقام [illegible] الشوق [illegible] انه [illegible] فمن الكل [illegible]

تعالى الكلام المريد والشاء والقضاء [illegible] ومن [illegible] على الله تعالى وعلى خلقه [illegible] على اختلاف المعاني [illegible]

ما يظهر من الاخبار الصحيحة المروية في الكتب المعتبرة [illegible] ثقة الاسلام [illegible]

ومن [illegible] في باب الارادة انها من صفات الفعل باسناده عن [illegible] عن ابي عبد الله عليه السلام قال

قلت لم يزل الله مريدا قال ان المريد لا يكون الا لمراد معه لم يزل عالما قادرا ثم اراد [illegible] عليه السلام ان الارادة

لما كانت [illegible] الازلية [illegible] المرادات [illegible] فرق [illegible] العلم والقدرة [illegible]

الذات الازلية والارادة حادثة [illegible] باسناده عن [illegible] قال قلت لابي عبد الله عليه السلام

علم الله ومشيته هما مختلفان او متفقان فقال العلم ليس هو المشية الا ترى انك تقول سافعل كذا ان شاء الله ولا تقول سافعل كذا

ان علم الله فقولك ان شاء الله دليل على انه لم يشأ فاذا شاء كان الذي شاء كما شاء وعلم الله السابق للمشية اقول فيه تصريح بان

[illegible] ان صفات الذات [illegible] وصفات الفعل [illegible] الاثبات [illegible] التصريح بان

المشية حادثة [illegible] باسناده عن صفوان بن يحيى قال قلت لابي الحسن عليه السلام اخبرني عن الارادة من الله ومن الخلق فقال

الارادة من الخلق الضمير وما يبدو لهم بعد ذلك من الفعل واما من الله فارادته احداثه لا غير ذلك لانه لا يروّي ولا يهم ولا

يتفكر وهذه الصفات منفية عنه وهي صفات الخلق فارادة الله الفعل لا غير ذلك يقول له كن فيكون بلا لفظ ولا

نطق

نطق بلسان ولا همة ولا تفكر ولا كيف لذلك كما انه لا كيف له اقول [illegible] ان الارادة

في الله تعالى [illegible] الخلق [illegible] المريد [illegible] تعالى [illegible] الاشتراك لفظا لا معنى [illegible]

ان الارادة في الخلق [illegible] في [illegible] تقدم [illegible]

والارادة [illegible] الله تعالى فالارادة [illegible] الايجاد [illegible] تبارك وتعالى

[illegible] الارادة [illegible] الفعل [illegible]

[illegible] ان الارادة [illegible] المعقولة [illegible]

[illegible] عليه السلام [illegible]

[illegible] الارادة [illegible]

[illegible] الارادة [illegible] باسناده عن عمر بن اذينة عن ابي عبد الله عليه السلام قال

خلق الله المشية بنفسها ثم خلق الاشياء بالمشية اقول فيه تصريح [illegible] ان المشية مخلوقة [illegible] العلم [illegible] الذات

[illegible] المشية [illegible] الله تعالى [illegible] المشيات [illegible]

[illegible] المشية [illegible] المفعولات

[illegible] المفعولات [illegible] ان [illegible] خلق الله [illegible]

[illegible] الايجاد [illegible] بالتأثير [illegible]

[illegible] وفيه باسناده عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام قال المشية محدثة [illegible]

[illegible] مع سليمان المروزي متكلم خراسان [illegible] الكتب [illegible]

وفيه قال سليمان [illegible] الارادة [illegible] سميع بصير وقدير قال [illegible] حدث الاشياء

واختلف لانه شيء واراد [illegible] احدث واختلف لانه سميع بصير فهذا دليل على انها ليست بمثل

سميع ولا بصير ولا قدير قال سليمان فانه لم يزل مريدا قال يا سليمان فارادته غيره قال نعم فقد اثبت معه شيئا

غيره لم يزل قال سليمان ما اثبت قال الرضا اهي محدثة قال لا ما هي محدثة فصاح به المأمون قال يا سليمان مثله يعايا

أو يكفيك ربك بالإنصاف أما ترى من حولك من أهل النظر ثم قال يا أبا الحسن فإنه متكلم خراسان فأعاد عليه المسئلة فقال هي محدثة
يا سليمان فإن الشيء إذا لم يكن أزلياً كان محدثاً وإذا لم يكن محدثاً كان أزلياً قال سليمان إرادته منه كما أن سمعه منه وبصره منه
وعلمه منه قال الرضا ع فأراد نفسه قال لا قال فليس المريد مثل السميع والبصير قال سليمان إنما أراد نفسه كما سمع نفسه وأبصر
وعلم نفسه قال الرضا ع ما معنى أراد نفسه أراد أن يكون شيئاً أو أراد أن يكون حياً أو سميعاً أو بصيراً أو قديراً قال
نعم قال أفبإرادته كان ذلك قال سليمان لا قال الرضا ع فليس لقولك أراد أن يكون حياً سميعاً بصيراً معنى إذا لم يكن
ذلك بإرادته قال بلى قد كان ذلك بإرادته فضحك المأمون ومن حوله وضحك الرضا ع ثم قال لهم ارفقوا بمتكلم خراسان
يا سليمان فقد حال عندكم عن حالة وتغير عنها وهذا مما لا يوصف الله عز وجل به فانقطع ثم قال الرضا ع يا سليمان أسألك مسئلة قال سل
جعلت فداك قال أخبرني عنك وعن أصحابك تكلمون الناس بما تفقهون وتعرفون أو بما لا تفقهون ولا تعرفون قال بل
بما نفقه ونعلم قال الرضا ع فالذي يعلم الناس أن المريد غير الإرادة وأن المريد قبل الإرادة وأن الفاعل قبل المفعول
وهذا يبطل قولكم إن الإرادة والمريد شيء واحد قال جعلت فداك ليس ذلك منه على ما يعرف الناس ولا على ما يفقهون
قال الرضا ع فأراكم ادعيتم علم ذلك بلا معرفة وقلتم الإرادة كالسمع والبصر إذا كان ذلك عندكم على ما لا يعرف
ولا يعقل فلم يحر جواباً ثم قال الرضا ع يا سليمان ألا تخبرني عن الإرادة فعل هي أم غير فعل قال بل هي فعل
قال فهي محدثة لأن الفعل كله محدث قال ليست بفعل قال فمعه غيره لم يزل قال سليمان الإرادة هي الإنشاء قال يا سليمان
هذا الذي عبتموه على ضرار وأصحابه من قولهم إن كل ما خلق الله عز وجل في سماء أو أرض أو بحر أو بر من كلب أو خنزير أو قرد
أو إنسان أو دابة إرادة الله عز وجل وأن إرادة الله عز وجل تحيى وتموت وتذهب وتأكل وتشرب وتنكح وتلد
وتظلم وتفعل الفواحش وتكفر وتشرك فنبرأ منها ونعاديها وهذا حدها قال سليمان إنها كالسمع والبصر والعلم قال الرضا ع
قد رجعت إلى هذا ثانية فأخبرني عن السمع والبصر والعلم أمصنوع قال لا قال الرضا ع فكيف نفيتموه فمرة قلتم لم يرد ومرة قلتم أراد
وليست بمفعول له قال إنما ذلك كقولنا مرة علم ومرة لم يعلم قال الرضا ع ليس ذلك سواء لأن نفي المعلوم ليس بنفي العلم ونفي
المراد نفي الإرادة أن تكون لأن الشيء إذا لم يرد لم يكن إرادة وقد يكون العلم ثابتاً وإن لم يكن المعلوم بمنزلة البصر

فقد

فقد يكون الإنسان بصيراً وإن لم يكن المبصر ويكون العلم ثابتاً وإن لم يكن المعلوم قال سليمان إنها مصنوعة قال ع
فهي محدثة ليست كالسمع والبصر لأن السمع والبصر ليسا بمصنوعين وهذه مصنوعة قال سليمان إنها صفة من صفاته لم تزل قال
فينبغي أن يكون الإنسان لم يزل لأن صفته لم تزل قال سليمان لا لأنه لم يفعلها قال الرضا ع يا خراساني ما أكثر غلطك
أفليس بإرادته وقوله تكون الأشياء قال سليمان لا قال فإذا لم يكن بإرادته ولا مشيته ولا أمره ولا بالمباشرة فكيف
يكون ذلك تعالى الله عن ذلك فلم يحر جواباً ثم قال الرضا ع ألا تخبرني عن قول الله عز وجل وإذا أردنا أن نهلك قرية أمرنا
مترفيها ففسقوا فيها يعني بذلك أنه يحدث إرادة قال له نعم قال ع فإذا أحدث إرادة كان قولك إن الإرادة هي هو
أو شيء منه باطلاً لأنه لا يكون أن يحدث نفسه ولا يتغير عن حاله تعالى الله عن ذلك قال سليمان إنه لم يكن عنى بذلك
أنه يحدث إرادة قال فما عنى به قال عنى فعل الشيء قال الرضا ع ويلك كم تردد هذه المسئلة وقد أخبرتك أن
الإرادة محدثة لأن فعل الشيء محدث قال فليس لها معنى قال الرضا ع قد وصف نفسه عندكم حتى وصفها بالإرادة
بما لا معنى له فإذا لم يكن لها معنى قديم ولا حديث بطل قولكم إن الله لم يزل مريداً قال سليمان إنما عنيت
أنها فعل من الله لم يزل قال ألم تعلم أن ما لم يزل لا يكون مفعولاً وحديثاً وقديماً في حالة واحدة فلم يحر جواباً
قال لا بأس أتمم مسئلتك قال سليمان قلت إن الإرادة صفة من صفاته قال الرضا ع كم تردد علي أنها صفة من صفاته
وصفته محدثة أو لم تزل قال سليمان محدثة قال الرضا ع الله أكبر فالإرادة محدثة وإن كانت صفة من صفاته لم تزل
فلم يرد شيئاً قال الرضا ع إن ما لم يزل لا يكون مفعولاً قال سليمان ليس الأشياء إرادة ولم يرد شيئاً قال وسوست يا سليمان
فقد فعل وخلق ما لم يرد خلقه ولا فعله وهذه صفة من لا يدري ما فعل تعالى الله عن ذلك قال سليمان يا سيدي فقد أخبرتك
أنها كالسمع والبصر والعلم قال المأمون ويلك يا سليمان كم هذا الغلط والتردد اقطع هذا وخذ في غيره إذ لست تقوى

قالوا الارادة قال الرضا ع يا امير المؤمنين لا تقطع على سليمان مسئلته فيجعلها حجة تكلم يا سليمان قال قد اخبرتك انها
كالسمع والبصر والعلم قال الرضا ع لا بأس اخبرني عن معنى هذا أمعنى واحد ام معاني مختلفة قال سليمان بل معنى واحد
قال الرضا ع فمعنى الارادات كلها معنى واحد قال سليمان نعم قال الرضا ع فان كانت معناها معنى واحدا كانت
ارادة القيام ارادة القعود وارادة الحياة ارادة الموت اذا كانت ارادته واحدة لم يتقدم
بعضها بعضا ولم يخالف بعضها بعضا وكانت شيئا واحدا قال سليمان ان معناها مختلف قال فاخبرني عن المريد
اهو الارادة او غيرها قال بل هو الارادة قال الرضا ع فالمريد عندكم مختلف اذ كان هو الارادة قال
يا سيدي ليس الارادة المريد قال فالارادة محدثة والا فمعه غيره افهم وزد في مسئلتك قال سليمان فانها اسم
من اسمائه قال الرضا ع هل سمى نفسه بذلك قال لا لم يسم نفسه بذلك قال الرضا ع فليس لك ان تسميه بما لم يسم به
نفسه قال قد وصف نفسه بانه مريد قال الرضا ع ليس صفته نفسه انه مريد اخبارا عن انه ارادة ولا اخبارا
عن ان الارادة اسم من اسمائه قال سليمان لان ارادته علمه قال الرضا ع يا جاهل فاذا علم الشيء فقد اراده
قال سليمان اجل قال فاذا لم يرده لم يعلمه قال سليمان اجل قال من اين قلت ذاك وما الدليل على ان ارادته
علمه وقد يعلم ما لا يريده ابدا وذلك قوله عز وجل ولئن شئنا لنذهبن بالذي اوحينا اليك فهو يعلم كيف
يذهب به وهو لا يذهب به ابدا قال سليمان لانه قد فرغ من الامر فليس يزيد فيه شيئا قال الرضا ع هذا قول
اليهود فكيف قال عز وجل ادعوني استجب لكم قال سليمان انما عنى بذلك انه قادر عليه قال افيعد ما لا يفي
به فكيف قال عز وجل يزيد في الخلق ما يشاء وقال عز وجل يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب وقد فرغ
من الامر فلم يحر جوابا قال الرضا ع يا سليمان هل يعلم ان انسانا يكون ولا يريد ان يخلق انسانا ابدا
وان انسانا يموت اليوم ولا يريد ان يموت اليوم قال سليمان نعم قال الرضا ع فيعلم انه يكون ما يريد ان

يكون او يعلم انه يكون ما لا يريد ان يكون قال يعلم انهما يكونان جميعا قال الرضا ع اذن يعلم ان انسانا
حي ميت قائم قاعد اعمى بصير في حال واحدة وهذا هو المحال قال جعلت فداك فانه يعلم انه يكون
احدهما دون الآخر قال لا بأس فايهما يكون الذي اراد ان يكون او الذي لم يرد ان يكون قال
الذي اراد ان يكون فضحك الرضا ع والمأمون واصحاب المقالات قال الرضا ع غلطت وتركت قولك
انه يعلم ان انسانا يموت اليوم وهو لا يريد ان يموت وانه يخلق خلقا وانه لا يريد ان يخلقهم واذا
لم يجز العلم عندكم بما لم يرد ان يكون فانما يعلم ان يكون ما اراد ان يكون قال سليمان فانما قولي ان
الارادة ليست هو ولا غيره قال الرضا ع يا جاهل اذا قلت ليست هو فقد جعلتها غيره واذا قلت ليست
هي غيره فقد جعلتها هو قال سليمان فهو يعلم كيف يصنع الشيء قال نعم قال سليمان فان ذلك اثبات للشيء قال
الرضا ع احلت لان الرجل قد يحسن البناء وان لم يبن ويحسن الخياطة وان لم يخط ويحسن صنعة الشيء وان
لم يصنعه ابدا ثم قال له يا سليمان هل يعلم انه واحد لا شيء معه قال نعم قال افيكون ذلك اثباتا للشيء قال
سليمان ليس يعلم انه واحد لا شيء معه قال الرضا ع افتعلم انت ذاك قال نعم قال فانت يا سليمان اعلم منه اذا
قال سليمان المسألة محال قال محال عندك انه واحد لا شيء معه وانه سميع بصير حكيم عليم قادر قال نعم قال فكيف
اخبر عز وجل انه واحد حي سميع بصير عليم خبير وهو لا يعلم ذلك ثم قال الرضا ع فكيف يريد صنع ما لا يدري صنعه
ولا ما هو واذا كان الصانع لا يدري كيف يصنع الشيء قبل ان يصنعه فانما هو متحير تعالى عن ذلك قال سليمان
فان الارادة القدرة قال الرضا ع وهو عز وجل يقدر على ما لا يريده ابدا ولا بد من ذلك لانه
تبارك وتعالى قال ولئن شئنا لنذهبن بالذي اوحينا اليك فلو كانت الارادة هي القدرة كان قد اراد ان يذهب
به لقدرته فانقطع سليمان وقال الرضا ع في مكالمته مع عمران واعلم ان الابداع والمشية والارادة معناها واحد

دائما لما شئت وفي كتاب التوحيد عن الرضا عليه السلام قال المشية والارادة من صفات الافعال فمن زعم
ان الله لم يزل مريدا شائيا فليس بموحد اقول ذكره في الكافي لكن بعد عبارات تلك الاخبار المروية
عن الاطهار في كتب الاخبار الى آخرها المرجع وعليها المعول فلذا [illegible] عليها [illegible] ان تعتقد بالغيبة
كما ترى [illegible] عليهم السلام من ان الحكم [illegible] فلذا [illegible] تعرف انهم من امر العرب يرجع اليهم في [illegible]
ولنشر الى نبذ [illegible] حديث مكالمة سليمان فان فيه [illegible] لما في الصدور [illegible] الارادة [illegible]
قال سليمان ما تقول فيمن جعل الارادة اسما وصفة مثل حي وسميع وبصير وقدير [illegible] صفة ذاتية [illegible] فاكثر
الرضا عليه السلام وفرق بينهما بان الارادة تعلق الاختلاف والحدوث في الاشياء دون السمع والبصر
حدوث الارادة وكونها غير الذات الواجبة والزم مع [illegible] قدم الارادة تعدد القدماء
ويلزم من نفيه حدوث الارادة فاعاد سليمان كلامه في تشبيه الارادة في العينية بالصفات الذاتية
كالسمع والبصر والعلم فالزمه بانها لو كانت مثل الصفات الذاتية لكانت عين الذات لكن الخصم سلم
[illegible] ثم ذكر سليمان ان الارادة [illegible] فاورد عليه السلام [illegible] ارادة وجود الذات [illegible]
ارادة لو كانت مع صفات ذكرها فاورد [illegible] الادلة من ظهر [illegible] فانه [illegible] بطلان الذات كيف
يكون في غير الذات [illegible] فالزمه سليمان ثم اقر [illegible] ثم [illegible]
ان كانت صفة الذات مرادفة مع ارادة ثم استدل عليه السلام [illegible] من ان العلم [illegible]
فكل احد يعرف الارادة غير المريد ويعرف المريد بمعنى فاعل الارادة وان كان [illegible] فقد
بعينية الارادة ما لا يعرف [illegible] خروج عن طور العقلاء [illegible] الارادة [illegible]
فالزمه بان [illegible] حدوث في الارادة محدثة فرجع سليمان عن اقراره وقال ليست [illegible] فالزمه
تعدد القدماء فقال سليمان بعينية الارادة للاشياء فاورد عليه [illegible] قول ضرار من المتكلمين [illegible] اذا

كانت

كانت الارادة [illegible] الاشياء فاعلم [illegible] شيء [illegible] الارادة [illegible] ثم رجع سليمان الى [illegible]
صفة ذاتية فالزمه بانها لو كانت صفة ذاتية لما [illegible] فقال [illegible] في [illegible] نفي الارادة
نفي العلم [illegible] تعالى [illegible] واثبات [illegible] صلوات الله عليه ان نفي العلم [illegible] العدم الذي [illegible]
العلم [illegible] بخلاف نفي المراد فانه نفي الارادة قال سليمان فانها مصنوعة قال عليه السلام [illegible] كالسمع والبصر [illegible]
[illegible] فقال سليمان انها صفة لم يزل [illegible] الاشياء المرادة لم يزل [illegible] الارادة [illegible]
[illegible] المقدمة [illegible] الاشياء في الازل فقال عليه السلام [illegible]
[illegible] الاشياء [illegible] عليه السلام [illegible] وجود الاشياء [illegible] تعالى [illegible] بقدرته تعالى [illegible]
[illegible] ارادة محدثة [illegible] فقال عليه السلام [illegible] الارادة محدثة [illegible]
[illegible] فالزم سليمان [illegible] الاحداث [illegible] الكلمة [illegible] الفعل [illegible] عليه السلام
[illegible] الحديث الشريف [illegible] الارادة [illegible]
[illegible] الاخبار [illegible] الامامية [illegible] الاخبار [illegible]
[illegible] بالارادة [illegible] الاعتقاد [illegible]
[illegible] الارادة [illegible] متعددة [illegible] الفعل [illegible]
[illegible] الارادة [illegible] الفعل [illegible]
[illegible] الاشياء [illegible] الله [illegible]
[illegible] الافعال [illegible]
[illegible] المريد [illegible] الارادة [illegible]
[illegible] الاحداث [illegible] لغة العرب [illegible] ارادة [illegible]
[illegible] الارادة [illegible]
[illegible] الارادة [illegible] الارادة [illegible]

الثانية ان مما يجب ان يعرف ان مساعي الحكماء الاوائل والاواخر تشعر بما عرفوا ان افعاله تعالى الصفاته كلها ثابتة
للافعال الجلية وعرفوا انه تعالى عالم قادر لشاء اذ ليس مضطرا في صدور فعله عنه وانه ليس فيه شي بالقوة وانه تام الفاعلية غير محتاج في فعله
عن ذاته الى شي سواه وان فعله تابع لعلمه بقيام صدوره وانه عليم بما سواه ولكان المتبادر منه انما هو مرتبة الارادة والمشية تصور الخير
وما يترتب عليه من مبادى الافعال الاختيارية للحيوان المدرك بل لان ذلك انه محال عليه تعالى الاعلام باولوا لفظ الارادة
والمشية وقالوا انها بمعنى العلم فعلمه بالنظام الاتم كاف في صدور الاشيا منه لا يحتاج في ايجاده الى شي سواه فظن بعضهم انهم نفوا الارادة
بمعنى المذكور حتى لا يكون لهم الشريعة ورايتهم ان الحكماء صرحوا بنفي الارادة الحادثة بمعنى المشية والمتجددة للارادة الايجابية
القائلون بها فانها من صفات الافعال غير مختصين بما لقوة بين ممتنعين حدوث الفعل وبينهما في الارادة للايجاد وهو بمعنى
الفعل والاختيار مما يلي الذات في فعله الذي هو الايجاد الذي هو ارادة بمعنى اخص من ذاته فلهذا قال عليه السلام خلق الله الاشياء
بالمشية وخلق المشية بنفسها بل نبه عليه السلام ان الخلق بمعنى الاشيا فانه نفسه فعله قائم بذاته تعالى اخص فيهم لما ارادة قال
امير المؤمنين عليه السلام لكل شي موجود به ولكل شي قائم به هذا القيام قيام صدور لا قيام حلول فان تنزيه الحكماء والشريعة
الحقة في نفي الارادة واثباتها عائد بالمعنى التي ذكرناها فهناك لا يصطلح الاصطلاحات في حدوث الفعل والايجاد والارادة و في
نفي الارادة بمعنى الغير هذه العلم بمعنى ما اخذه الشريعة من الحكماء الحقه في الارادة مع العلم والارادة بمعنى العلم
ولم يرد بلغة ولم يكن فيه شريعة والاسما توقيفية ومعانيها انما لا يقتضي بها صاحب الشريعة وتلك مما اخذه من اهله
في محله وهذا الاصطلاح هو الذي ذكرناه الحكماء والمجمع المقيق وسابقه انما ذا لكل بقول من الثاني قد حاول بعض
المحققين جمع بين الحكماء والمتكلمين في نفي الارادة بين الصفات فقال ارادته تعالى للمعلول الاول ارادة اجمالية
هي نفس ذاته تعالى والارادة التفصيلية لما سواه هي حادثة غير ذاته فالاولى مراد الحكماء والثانية مراد المتشرعة
وفي الحقيقة بيانه يرجع الى مذهب بعضهم في قوله من الحكماء ان علمه بما سواه الاول تفصيلي وبه اجمالا بما سواه والاول
نفس ذاته والثاني لا عين ما سواه وهذا ايضا نفي مذهب الحكماء الاخير وقد عرفت ما فيه الثالث ان المشهور عن اهله
الحكماء

الحكماء قال ان الارادة والمحبة في الله تعالى لخلقه بمعنى واحد هو عين ذاته تعالى وهو علمه بالنظام الخير اللائق بكراسي المطلق
في صدور افعاله وفيه ايضا ما عرفت في القول العينية للارادة وتغيرها بالعلم وثانيها ان المحبة والبغض
والرضا والسخط منه تعالى غير الارادة فيقول كل مراد له تعالى محبوبا ومرضيا وذلك لما عرفت من ان متعلق ارادته
تعالى ايجاد الموجودات والموجودات منها محبوبة ومنها مبغوضة ومنها مرضية ومنها مسخوطة في التوحيد باسناده
عن فضيل بن يسار قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول شاء واراد ولم يحب ولم يرض شاء ان لا يكون شي الا
بعلمه واراد مثل ذلك ولم يحب ان يقال له ثالث ثلثة ولم يرض لعباده الكفر وفي الكافي
والمحبة والرضا ونظائرها التي نفي ما يقال في المخلوق من معنا ما شاء الله ذلك في صحيح الافعال في ثلاثة حقيقة
يعرف بالنسبة امثال هذه العبارات اليه تعالى من افعاله الاختيار الصادقة عليهم لعلم الرابع انه كانت الارادة بمعنى
الايجاد وهو فعله تعالى فله نسبة الى الفاعل الذي هو احدى الذات لاحدى المعنى فهي بهذه الحيثية فعل واحد غير مختلف
كما قال عز من قائل وما امرنا الا واحدة ومن حيث نسبته الى المفعولات المتعددة المتجددة متكثرة متجددة مختلفة
جزئية فالارادة عرفت انه غير ارادة جبرية والارادة قيامه غير ارادة قعوده ولهذا اطلق يوم بجموع شاء ويحل شي
عنده بمقدار واذا عرفت ان الارادة تطلق الايجاد واذا المعنى وجزها فان الايجاد نسبة وغيره ولا وارضي
وجزئية وحدوث كلها الايجاد وفعله وهو مع قطع النظر عن الاضافة الى المفعولات شي واحد غير مختلف وفي
المعلوم ان الايجاد انه غير الايجاد ولا الاوهى ولهذا لعل ما عرفت للاشارة اليه في حديث سليمن الكاتبي قد عرفت ان
العلم لا يطلق ثم الارادة ولكن الا العلم والدراية كقوله تعالى ولو شئنا لعذبناهم بالذي اوحينا اليك فيعلم كيف يرتب
ما اوحي والدراية هي ذلك انه تعالى عالم بالنظام الاتم للعالم وغير الاتم لكنه لما كان الخير اوجد وكيف لا لكان لا يترك
الاتم الا غير الاتم فالحكمة التي هي العلم باتقان الصنع ووضع كل شي في موضعه واعطا كل ذي حق حقه

من البيت المفضل لا كلام ولكن [illegible] ما هو عليه في المخصص فان سلمنا ان تخصيص العام بمخصص عقلا الا ان النظام الاكمل [illegible]
لا يليق بغيره لصنع الحكيم الاكرم فما ذكره المتكلمون في بيان سبب تخصيص الارادة لوقت دون آخر فيما قطع
وجوه الاول ان [illegible] حصل [illegible] فيه واقع تحت الوقت والزمان [illegible] لا يقال الفعل من حيث هو [illegible]
لا يقال الفعل [illegible] الثاني ان [illegible] لا الفعل [illegible] ان الفعل كيف [illegible] لا يقال لذاته [illegible] كيف [illegible] ذلك
[illegible] فالترك [illegible] في وقت [illegible] لانه خالق الوقت والزمان [illegible]
زمان [illegible] الثالث [illegible]
السادس ان [illegible] في هذا المقام [illegible] ذكرناه من الارادة والمحبة وانهما [illegible]
الراجحة [illegible] ان ارادة [illegible] ان تكون [illegible] لانه [illegible]
شر او الظلم او الكفر او الشيء من القبائح والآثام فهو متعلق [illegible] ولا كذلك ارادته فهو مريد [illegible] عين ذاته
صفة زائدة على ذاته [illegible] على اثبات ان الارادة زائدة على ذاته تعالى
انتهى اقول [illegible] المقام [illegible] ذكره الحكيم [illegible] ان ما ذكره [illegible]
من مغايرة العلم والارادة [illegible] والدليل على المغايرة انه تعالى يعلم [illegible] وما لا يكون [illegible]
لا يكون فالعلم غير الارادة [illegible] وقد عرفت ان [illegible]
لا يتعلق فالعلم غير الارادة [illegible] عليه السلام [illegible]
[illegible]
الواقعة في الكون [illegible]
تقدم [illegible] الارادة [illegible]
[illegible] الظلم والقبيح [illegible]
[illegible] الارادة [illegible]

[illegible]

حوان [illegible] متعلق [illegible] ولا كذلك ارادته [illegible] الموجودات [illegible]
الامر [illegible] ان اراد [illegible] الوجود والعدم [illegible] صفة زائدة على ذاته ان اراد [illegible]
[illegible] ان [illegible] تعالى [illegible] وان اراد [illegible] ذلك [illegible] ذكره الحكيم
جوابه [illegible] ان [illegible] الخير [illegible] الشر [illegible] والغالب [illegible]
فيه [illegible] ان الصادر من الواجب [illegible] الخير [illegible]
[illegible] الخير [illegible] الشر [illegible] التفصيل [illegible]
[illegible] الذات [illegible] تعالى [illegible]
[illegible] الذات [illegible] ان كان [illegible]
[illegible] الوجود والعدم [illegible]
[illegible] الموجودات [illegible]
[illegible] القرب [illegible] والبعد [illegible]
الموجودات [illegible] الوجود [illegible]
[illegible] الخير [illegible] الانبياء والاوصياء [illegible] والملائكة [illegible]
[illegible] الكائنات [illegible]
[illegible] ذلك [illegible]
[illegible] الوجود [illegible]
[illegible] الارادة [illegible] قال [illegible] العالم [illegible]
[illegible] لذاته [illegible] الوجود [illegible]
[illegible] الوجود [illegible]
[illegible] وقد عرفت ان رضاه تعالى [illegible] صفات [illegible] الذات [illegible]

[illegible]

كما انه علم الكفر من زيد وجوده ولم اجبا اراده ورضا الكفر منه اقول قد عرفت انه تعالى يعلم على الذات ما لا يريد ...

ما لا يرضى به ويبغضه ولا يحبه فكيف يلزم من تعلق هذه الصفات وسبقتها للذات ثم قرر مذهب الحكماء الذي عرفته في

المقدمة الاولى فقال فالخيرات كلها مرادة بالذات والشرور القليلة اللازمة للخيرات الكثيرة ايضا مرادة لكن

لوازم تلك الخيرات لا بالذات فالشرور القليلة النادرة داخلة في قضاء الله تعالى بالعرض ...

فقوله تعالى ولا يرضى لعباده الكفر وما يجري مجراه من الايات معناه ان الكفر ونحوه من القبائح ...

وبالجملة ... لو رضى بها بالنسبة والاستقرار اقول اسقط الحكم العقاب ... من الكفرة

والفسقة فان معاصيهم وكفرهم ... تعالى بالنسبة الغالبة على جهة الغضب ... المسلم

انه تعالى ... ولا يكرم ... او يغضب ... ولا يعاقب ... بعض الاتقياء ... العجاب

... المطالب ... ومعاصيه ... وهي ... رضاه ... سخط

والانتقام ... والا لم يسقط اللازم ... الوجود ... جوابه ... ذكره

بقوله ... ان الارادة بالقياس الى العلم وان ... القياس اليه اقول وان كلامه ...

وان الكلام ... الكلام ... وجعل ... قال ...

لم ... قال وكون الكلام بالنسبة الى القدرة اقول وان كلامه ... الكلام ... كلامه في الارادة

ونسبة تفصيلية ... الكلام ... قال فالعلم المتعلق بالخيرات ارادة كما ان العلم ... المسموع ...

يعبر اقول تسمية العلم بالارادة ... اللغة ... الشرعية ... قال ... القدرة ...

بالاصوات والحروف ... اقول ... الا بضرب ... بالاشاعرة ...

الكلام الى القدرة ... قال ... اقول ...

... الرضا ... اللذين ... الا ...

بحكم ... بالاختيار ... الكلام ... الجبار ...

على الاشاعرة ان نسبة الارادة ... والارادة ... الاستقلال وقد ... فان ... الاختيار ... الكتاب

من انه تعالى علم ... اراد ... وبعض ... الارادة ... بالنسبة الى الكفر وفي الارادة

... بالنسبة الى ... ان الارادة ... الفعل ... الامر ... الحق

الارادة ... ان امر ... فالفرق ...

... ان الله تعالى ... ادم ... الشجرة ... ان ... الامر ...

والنهي ... المسخط ... الارادة ... التحقيق ...

الوقف ... الكلام ... الكلمة ... الكتب ... وصفه تعالى ... متكلم ... الحق ...

ومعناه انه تعالى خالق للكلام من اصوات وحروف وكلمات ... في شيء ...

والعلم بالكلام والقضية ... التلفظ ... المعاني ... الالفاظ ...

النفس والقول ... العقل ... الكلام ...

... تعالى ... للكلام ... الكلام ... العلم بالكلام ...

... حقيقة كلامه تعالى ... الكلام ... المتعلق ...

وكلامه تعالى حقائق متكثرة ... الى ... الحقيقة المطلقة ...

من كلامه تعالى ... القلم الاعلى له حقيقة ... واحدة ... الامر ...

حروف ... حرف واحد ... الحقيقة ... الحروف ...

... القلم الاعلى ... اللوح المحفوظ ... اللوح ...

... اللوح ... الحركات ...

... الالفاظ ...

... الكلام ...

... الكلام ... تعالى ...

الى اوليائه الطاهرة ولهذا يختص كلامه الذي يوحي به الى انبيائه والرسل عليهم السلام بخطابه وكلامه واوليائه عن بعض ابدائه وكلامه الملقى
الذي هو الهدى عنده غير ما في الحديث القدسي الذي كلم الله به نبيه الخاتم صلى الله عليه واله وسلم في المعراج في احوال الفقراء
من عباده قال تعالى [illegible] وكلم الله موسى تكليما وقال امير المؤمنين عليه السلام وما برح لله عزت الاؤه في البرهة بعد البرهة
وفي ازمان الفترات عباد ناجاهم في فكرهم وكلمهم في ذات عقولهم انتهى ويسمى هذا الكلام في الوحي [illegible]
عدم ختم النبوة ويتبين عليك الفرق بين الوحي والالهام والنكت في القلب والنقر في الاسماع وغيرها فلا بعد ان له
ثم اعلم ان ما ذكرناه الى هنا في الكلام التدويني ولله تعالى كتاب تكويني فيه الكلمات التكوينية وهو مجموع العالم
من حيث المجموع فان مقام الوجود المنبسط المربوب بالفيض الاقدس والنفس الرحماني والحق المخلوق به كالكل في مقام
الاطلاق ولا تقييدات بالنسبة الى الكل وجود في مراتب المهيات بحسب اقتضائها واعيانها وافرادها [illegible]
هو الماء الذي انزل من سماء رفعة علو حقيقته الى ارض القابلية الامكانية للمهيات فسالت اودية بقدرها وظهر منها
[illegible] في الحقائق الحرفية التي لا تتعقل اشتراكها الا بتبع لغيرها وهي الحروف المفردة المترتبة في منازلها
الثمانية والعشرين او التسعة والعشرين على الاعتبار الصحيح ثم تقييدها باعتبار تركب الحروف بعضها الى بعض [illegible]
في مراتب الكلمات الاسمية تحققت بتركيب الاشياء [illegible] في الدلالة على المعنى الذي هو الذات ثم
تقييدها باقتضاء تلك الاشياء [illegible] في مراتب الكلمات الفعلية [illegible] حادثة بعد ان لم تكن ثم
[illegible] والكلمات التامات [illegible] الحقائق [illegible] الكاملة
[illegible] بالتحقق [illegible] صفوة ادم وخلقه الخليل
وموسى [illegible] الاصطفا [illegible] الصادق [illegible] صلوات الله
عليهم اجمعين [illegible] الحروف العاليات [illegible] والكلم التامة [illegible] والسلام ولنذكر شيئا
من الاحاديث الدالة على [illegible]

فبشارتهم

تقييداته